

ادو ارنش فارسي

دوره مشروطه
اجلال اردلاني



انستیتو تحقیقاتی - پژوهشی کرد

TEH PERSIAN LITERATURE

THE PERIODS OF PERSIAN PROSE

Written by;

EJLAL ARDALANI

assistant and editor;

ERPHANE QANEEIFARD

مجموعه ادبیات فارسی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۶۳۸-۸-۳
ISBN 964-91638-8-3



ZHYAR PUBLICATION.2000

THE KURD RESEARCHS AND INVESTIONS INSTITUTE

ادوارش فاسی

شماره پنجم، روم

مجله ادبیاتی

مجله ادبیات

۲

۵

۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه ادبیات فارسی

اسکن شد

ادوار نثر فارسی دوره مشروطه

تألیف: اجلال اردلانی

انستیتوی تحقیقاتی - پژوهشی گُرد

نشر ژیار، ۱۳۷۹

اردلانی، اجلال، ۱۳۱۶.
ادوار نثر فارسی در دوران مشروطیت / مؤلف: اجلال اردلانی
سنندج: نشر زیار - انیستینوی تحقیقاتی پژوهشی گرد، ۱۳۷۹
۱۷۶ ص.
ISBN: 964 - 91638- 8- 3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۱۷۶.
۱. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق. تاریخ و نقد
۲. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق.
تأثیر بر ادبیات. الف. عنوان.
۱۴ الف ۱۴ الف / PIR ۳۳۷۵
۸ / ۹
۲۷۶۸۴ - ۷۸ م
کتابخانه ملی ایران



انیستینوی تحقیقاتی - پژوهشی گرد
نشر زیار
ادوار نثر فارسی دوره مشروطه
تألیف: اجلال اردلانی
ویرایش، پردازش و نظارت: عرفان قانعی فرد
طرح جلد: رضا زنجانی فرد
چاپ اول / ۱۳۷۹
تیراژ ۲۰۰۰ نسخه رقعی
لینوگرافی: آزمون
چاپ: ۱۱۰
حروفچینی پیک احمد
حق چاپ و نشر محفوظ است
سنندج: ص. پ. ۶۶۱۳۵/۳۳۱
تلفن: ۲۲۲۶۷۸۷ - ۲۲۵۶۷۷۰ (۰۸۷۱)
شابک: ۹۶۴ - ۹۱۶۳۸ - ۸ - ۳ ISBN

این کتاب به کوشش و حمایت‌های
«مهندس بهاء‌الدین ادب» نماینده
مردم سنندج، کامیاران و دیواندره در
مجلس ششم شورای اسلامی به چاپ
رسیده است.

در اینجا لازم است از اهتمام و تلاش وی در
اخذ مجوز و فراهم نمودن و تسهیلات چاپی
تشکر و قدردانی به عمل آید.

ناشر

فهرست:

فصل اول: پیشگفتار	۶
فصل دوم: نثر و انواع آن	۱۱
فصل سوم: نظری به نخستین آثار نثر پارسی	۱۶
فصل چهارم: گذر و نظری بر اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی ایران در آستانهٔ مشروطیت	۳۹
فصل پنجم: تحول نثر، پیش از مشروطه، با نگاهی به وضع شعر این دوران ..	۴۷
فصل ششم: عهد ناصری، امیرکبیر و اقدامات او، دوران بیداری یا بیخبری ..	۵۸
فصل هفتم: اصلاحات میرزا حسین خان سپهسالار و اثرات آن (نثر ناصری و آشنائی با نویسندگان نامدار این دوران)	۷۲
فصل هشتم: مُبَشِّران آزادی و عدالت - اوضاع اجتماعی، روزنامه‌ها معرفی نویسندگان انقلابی و نواندیش	۱۰۲
فصل نهم: قِصّه و رُمان دوران مشروطه تا دههٔ اول قرن چهاردهم شمسی ..	۱۵۳
فصل دهم: جمع بندی نهائی و نتیجه‌گیری	۱۷۰

به نام و یاد حق

«...نثر بر خلاف نظم پایه و مایه‌ی اساسی و صحیحی نداشته و تا امروز هم ندارد... نثر فارسی چنانکه امروز غریب است، از روز اوّل غریب و بی‌یار و یاور و تو سری خور نثر عربی بوده است...»

محمدتقی بهار - از متن کتاب صفحه ۸

کتاب حاضر حاصل چند سال مطالعه، تحقیق و بررسی در کار نثر به قول مرحوم بهار «غریب و بی‌یاور»، از آغاز آن، عصر سامانی و قرن چهارم تا دوران مشروطه و اوایل قرن چهارده خورشیدی است.

کوشش نگارنده بر آن بوده تا با مروری در کارنامه یک‌هزار ساله نثر فارسی، از تحولات، فرود، و فرازهای آن و رابطه و مرزش با شعر و علل و جهات امتیازش بر نثر - خلاصه و فشرده‌ای - به دست خواننده‌ای دهد که مجال و یا امکان مراجعه‌اش به منابع مختلف، اعم از کتاب، رساله و مقاله در این زمینه نیست.

بی‌هیچ مجامله، تعارف و شکسته نفسی متداول، باید اعتراف کنم، گستردگی بیش از حدّ مطلب، تعدد کتب و تنوع موضوعی نثر در مسیری هزار ساله، و پرهیز از فزونی حجم کتاب - بی‌هیچ شبهه - نقایص، کاستی‌ها و لغزش‌های ناخواسته‌ای پدید و به بار آورده است که پیشاپیش از این بابت پوزش می‌طلبم و با کمال منت پذیرای سپاسمند آراء، پیشنهادها و انتقادات و نظرات اصلاحی و سازنده همه ادب‌دوستان صاحب‌نظر بوده و هستم.

گمان می‌برم، این وجیزه دانشجویان رشته ادبیات فارسی را - در



حدودی - بکار آید و چنانچه خود انگیزه‌ای در ادامه کار نقد و بررسی هر چه بیشتر و پالایش زبان گرائقدر پارسی و نثر معاصر، آنهم در هنگامه‌ی هجوم روزافزون لغات بیگانه، از سوی دانش پژوهان علاقه‌مند گردد، اجر خود برده‌ام.

بنام خداوند هستی بخش

« فصل اوّل »

پیشگفتار: از آن زمان که اندیشه نگارش و تألیف «تحول نثر فارسی در عصر مشروطه» به ذهنم خطور کرد تا وقتی که این مقصود در قالب رساله زیر شکل گرفت، دلمشغولی آمیخته با بیم و هراس - از وسعت و دامنه موضوع - و تهیه منابع و مآخذی دست اوّل و مُتَمَنّ، فکر و ذکر لحظه لحظه‌ی مرا بخود مشغول داشته... و دارد.

جستجو و کنکاش تفحص و تصفح هر چه بیشتر می‌شد، نکاتی چند که پیشتر هم پوشیده نبود، عیان‌تر می‌نمود یکی آنکه در مقام مقایسه، نثر فارسی خیلی کمتر از شعر فارسی مورد بحث و بررسی، ارزیابی و نقد قرار گرفته است، تا آنجا که به جرأت می‌توان ادّعا کرد، در میان دهها تذکره، جُنگ و امثالهم حاوی معرّفی شاعران و بعضاً نقل و نقدهائی از شعرشان - هر چند ناقص و فاقد همه معیارهای نقدی علمی و متدبیک امروزی - شمار کتب ویژه معرّفی و داوری آثار منشور فارسی براستی محدود و انگشت شمارند و تازه آن مقدار اندک هم بیشتر مربوط به (دوران معاصر) مخصوصاً دوره‌های پس از رونق چاپ، انتشار روزنامه و ترجمه کتب خارجی است^۱، و گرنه تذکرها عموماً در باب شعر و شاعری است و گاه مؤلفان در

۱ - جالب اینکه نقد و بررسی شعر معاصر باز بر نثر فزونی دارد، شاهد مدّعا فراوان از جمله: «بیشترین آثاری که در دهه‌های اخیر در باره ادب معاصر نوشته شده، مربوط به شعر معاصر است». ستوده - غلامرضا - مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات - چاپ اول - قم - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

پایان اشارتی هم گذرا داشته‌اند به اینکه فی المثل مسعود سعد، رشید و طواط و یا خاقانی و... را در نثر پارسی و تازی هم دستی است همراه با مقداری تمجید و تعریف، گذشته از مجمع‌النوادر (چهار مقاله) نظامی عروضی سمرقندی که بابتی را مستقلاً به صنعت دبیری، و نویسندگان نامدار و ذکر نمونه‌هایی از نوشته نویسندگان - آنهم بعضاً عربی نویس - اختصاص داده، بنده به اثر یا آثاری در زمینه نقد النثر یا باصلاح تذکرة الدبیران - اگر عنوانی اینچنین درست باشد - بر نخورده‌ام و از آنجا که موضوع بحث اصلی ما چیز دیگری است، بیشتر از این ضرورتی به توضیح و شرح و نقل موارد یاد شده نمی‌بینم، فقط لازم به یادآوری است برخی نویسندگان همچون هجویری در کشف‌المحجوب - نصراله منشی در کلبه - وراوینی در مرزبان نامه نسوی در نفثة المصدور و... در دیباچه کتاب به تصانیف مشابه پیشینیان اشاراتی کرده، نوشته خود را - علی‌الرسم - برتر از آثار دیگران قلمداد و معرفی کرده‌اند اما چرا نثر فارسی، خلاف شعر، با پیشینه‌ای بیش از یک‌هزار سال، از اینجهت مهجور مانده، خود، نکته‌ی در خور بحث و تأمل است، روندکار به گونه‌ای است، که از دیدگاه عامه - باسوادی متوسط - گوئی، ادب فارسی، فقط در قالب شعر و شاعری، و بریستر کلام موزون و نظم جریان و تداوم یافته و شکل گرفته است. هر چند بر این مُدّعا دلایل و شواهد فراوان از ادوار مختلف می‌توان اقامه کرد، لکن در خور مجال اشارتی می‌رود.

نظامی گنجوی - این پیکرتراش «قالب نو» و انگیزاننده «شعبده تازه» از نثر بعنوان سخن نسخه یاد کرده می‌گوید: جائیکه سخن ناسنجیده و غیر منظوم در نزد سخندان ارزش گوهر دارد، البته قیمت شعر سنجیده معلوم است چقدر والا است

چونکه نسخه سخن سر سری هست بر گویان گوهری
نکته نگهدار ببین چون بود نکته که سنجیده و موزون بود^۱

(ادامه پاورقی صفحه قبل) انسانی دانشگاهها «... از نثر نویسان کمتر سخن می‌رفت، و از نثر نویسی، حتی بر سبیل ایجاز و اختصار نیز بحثی و نقدی به میان نمی‌آمد... شعر در نظر متقدمان نمونه‌ای کامل عیار از جمال اسلوب شناخته می‌شد و به نثر تنها در جهت بیان معانی و مفاهیم می‌نگریستند و اگر هم گاهگاه در نوشته‌های خود به نقد نثری می‌پرداختند باز بیشتر به مضامین توجه داشتند نه اسالیب...» خطیبی - دکتر حسین - فن نثر در ادب پارسی چاپ اول صص ۱۱ و ۱۲

۱ - مخزن الاسرار. مخزن الاسرار به تصحیح مرحوم دستگردی - وحید - ناشر ابن سینا - چاپ دوم

در اینجا بی‌مناسبت نیست افکار و آراء برخی از صاحب‌نظران و محققان ایرانی و خارجی را در مورد نثر فارسی و جایگاه و منزلت آن در مقایسه با شعر - که لزوماً و بل قطعاً با نظم یکی نیستند - بازگو نمایم.

مرحوم محمد تقی بهار^۱ تحت عنوان نثر فارسی، می‌نویسد: در ایران بعد از اسلام، نثر بر خلاف نظم پایه و مایهٔ اساسی و صحیحی نداشته و تا امروز هم ندارد، بلکه متبیین بیگانه هم که آشنا به ادبیات فارسی بوده و توانسته‌اند بین ادبیات عربی و فارسی قضاوتی بسزا بفرمایند، همین عقیده را دارند...

ملک الشعرا بهار، در ادامه از «غریب افتادگی، و تو سری خوردن نثر!» شکوه می‌کند: «... آری هر قدر در ایران پایهٔ نظم فارسی استوار نهاده، و در نقش و نگار در و دیوار آن سعی بسیار مبذول افتاده، بر خلاف آن نثر فارسی چنانکه امروز غریب است از روز اول غریب و بی‌یار و یاور و تو سری خور نثر عربی بوده است...» نظر مرحوم بهار هر چند مؤید نکتهٔ مورد بحث است، لکن نثر فارسی «از روز اول» علیرغم بی‌یار بودن - در مقایسه با حمایت در بارها و حکام از شعر و شاعران - خلاف نظر استاد، بنیان و اساس محکمی داشته و شاهد مدعا آثار اولیهٔ عصر سامانی و غزنوی از قبیل تاریخ بلعمی، مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری، ترجمهٔ تفسیر طبری، سفرنامهٔ ناصر خسرو تاریخ بیهقی، فابوسنامه، سیاست نامه و... است و شایان ذکر است حال که نظر ملک الشعرا بهار را ذکر کردیم، اضافه کنیم جدای از مؤلفان تاریخ ادبیات ایرانی و خارجی که ضرورتاً بخش‌هایی از کتاب خود را به وضع نثر و معرفی آثار منثور و بررسی سبکی آن اختصاص داده‌اند، مرحوم بهار خود یکی از همان معدود کسانی است که با تألیف اثر گرانقدر «سبک‌شناسی» گام مهم و مؤثری در معرفی و ارزیابی کارنامهٔ نثر فارسی از قدیم‌ترین ادوار بر داشته است و متأسفانه بعد از استاد بجز، مقالات و نوشته‌هایی پراکنده در ماهنامه‌های ادبی و کتبی انگشت شمار از چند تن هنوز کار «سبک‌شناسی» از نثر و سبک «قائم مقام» ببعد در قالب تألیفی جامع و مانع، حاوی چند و چون و نقد نثر در دهه‌های اخیر بویژه بعد از انقلاب اسلامی پیگیری نشده است و امید که همت پویا و جویای

(ادامهٔ پاورقی صفحه قبل) صص ۱۳ - ۴۰ مزیت شعر بر نثر.

۱ - بهار و ادب فارسی جلد ۱ به کوشش محمد گلبن - ص ۲۴۵.

پژوهندگان دلبسته گنجینه والای زبان و ادب پارسی در این زمینه هم جبران مافات کند.

این نظر و باور - که نثر فارسی همپای شعر، ارج و والائی نیافته است - کم و بیش با مختصر تفاوت‌هایی مربوط به ذوق و پسند و برداشت ادیبان و ناقدان، از سوی خاورشناسان و صاحب‌نظران خارجی نیز عنوان شده است، از جمله پروفیسوریان ریپکا می‌نویسد (JAN . Rypka): «... با اینکه نثر فارسی جدید شهرت و اهمیت نظم فارسی جدید را نیافت و جز چند استثنا نتوانست به اندازه شعر، در بوته بررسی نقادانه قرار گیرد، ولی از نظر کیفیت و کمیت از ارزش کمتری هم برخوردار نبود...»^۱.

منظور ریپکا از نثر این دوره قرن ششم بعد و عصر مغول است، و مؤلف در یک تقسیم‌بندی از نثر دو نوع یکی «نثر ادبی» و دیگری «نثر علمی» را عنوان می‌کند، و سپس نثری که حایل بین نثر ادبی و نثر علمی است، یعنی «نثر تعلیمی» با اهداف ادبی اشاره می‌کند و آخری نثر تاریخ یا تاریخ‌نگاری که ما در جای خود - انواع نثر - به تفصیل از آن صحبت خواهیم کرد.

در مجموع «ریپکا» هم مانند دیگر مستشرقان، نثر متعالی را در نزدیکی نثر ساده و مرسل به حوزه و مصالح و عناصر شعری می‌شناسد، کما اینکه «هرمان اته» (Hermann - ETHE) ایرانشناس آلمانی می‌نویسد: «... تمام مردم مشرق زمین تمایلی دارند که خشک‌ترین موضوعات را تا حدی بشکل عبارت پردازی تقریر کنند...»^۲.

این تمایل و بل شیفتگی ذوقی بشر به کلام موزون و آهنگین - بخصوص در میان اقوام و ملل آسیائی - سابقه‌ای دیرینه دارد و بر اثبات آن شواهد و دلایل متعدّد و متنوع می‌توان ارائه نمود که در گذر و نظری بر نثر و پیشینه آن، توضیح بیشتری خواهد آمد خاور شناس نامدار دیگری می‌نویسد:

«... من در صدد اثبات این مطلب بر آمده‌ام که پس از نیمه قرن نوزدهم میلادی

۱ - ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان - ریپکا - پروفیسور بان - ترجمه دکتر آژند ص ۱۳۵
 ۲ - تاریخ ادبیات فارسی - تألیف اته - هرمان - ترجمه دکتر رضا زاده شفق - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - چاپ اول تهران ۱۳۳۷.

ادبیات فارسی نثر" و نظماً" روحی جدید یافته، و نه فقط روی به فساد نگذارده، بلکه به مرتبه‌ای از تعالی و ترقی رسیده که در چهار صد سال اخیر (تقریباً" از ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی) به آن نائل نگردیده بود...^۱

دوران مورد اشاره «براون» حدوداً" مقارن همان ایامی است که تحول نثر در آن (عصر مشروطه) مورد بحث و بررسی ماست.

اما در این اعتقاد «براون» جای تأمل و بحث است، چرا که از دوران بازگشت ادبی و مخصوصاً" مقارن عصر مشروطه علیرغم تعدّد و تنوّع در مضامین شعری و وجود گویندگان سنت گرا از قبیل بهار و ادیب الممالک فراهانی، ایرج میرزا، پروین اعتصامی و شاعران مردمی نظیر میرزاده عشقی - عارف قزوینی، لاهوتی و فرخی یزدی و پیش کسوتان نوگرایی همچون تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای، شمس کسمائی، که نهایتاً" به ظهور «نیما» و پیروانش می‌انجامد، ما به نویسندگان مبتکر و نوآوری همپای شاعران بر نمی‌خوریم.

« فصل دوم »

نثر و انواع آن

نثر (Nasr) در لغت به معنی پراکنده، سخن غیر منظوم، کلامی که شعر نباشد^۱ نثر (به فتح نون) پراکنده کردن، پراکنده، کلام غیر منظوم، خلاف نظم^۲، و در کتب دیگر لغت هم چیزی بیشتر از این نمی‌یابیم، ولی آیا از دیدگاه بازشناسی چند و چون و انواع و آشکال گوناگون نثر، این تعریف می‌تواند، کافی، گویا و رسا باشد؟ مسلماً جواب منفی است، و تازه در تعریف نثر، اتفاق نظر کم و بیش بیشتر است، و حال آنکه این وحدت نظر در مقوله شعر، اگر نایاب نباشد بسی نادر است، با اینهمه تعریف‌ها و برداشت‌ها از نثر هم باز متفاوت است و بعنوان شاهد به چند مورد و مأخذ اشاره می‌کنم.

نظامی عروضی سمرقندی - همانطور که پیشتر هم از او یاد شد - جزو معدود کسانی است که ادب فارسی را، خلاف باور و پندار حاکم و رایج و شیوه اکثر تذکره نویسان، اگر نگوئیم منحصرأ، دست کم معمولاً از نظر شعر ننگریسته و یک باب از چهار مقاله‌اش را به قول خود به «صناعت دبیری و نویسندگی و معرفی نویسندگان و ارائه نمونه‌هایی از نوشته آنها اختصاص داده است:

«دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاس خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که

۱ - معین - دکتر محمد - فرهنگ معین - جلد چهارم (معنی - بیلاق) حرف «ن»

۲ - عمید - حسن - فرهنگ فارسی عمید - ص ۱۰۲۶۶ چاپ یازدهم.

در «میان مردم» است (تأکید از نگارنده است) بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذمّ و حیل و استعطاف و اغراء و «بزرگ گردانیدن اعمال» و خُرد گردانیدن آشغال و ساختن وجوه عُذر و عتاب و احکام و ثائق و اذکارِ سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بوجه اَوَّلی و آخری ادا کرده آید...^۱ نقل دنباله نوشته چهار مقاله بحث را به درازا می کشاند، و صرف نظر از ویژگیهای سبکی و صنعتگری نویسنده ماحصل کلام و تعریف عروضی، از نثر اینست که نویسندگی عنوان کردن مطالبی به طریق قیاس یا خطاب به وجه گفتگو، رایزنی، و اظهار دوستی و دشمنی، ستایش و نکوهش، بیان مهر و رقت، تحریک و تعریک، بزرگ کردن امور کوچک و جزئی و عکس آن، پوشش و نرمی، تند و درشتی، در اسلوب و قاعده‌ای منظم میانه مردمان است از مقدمه عروضی در باب شرایط دبیری پیداست که نثر قالب شایسته‌ای جهت ارائه و بیان احوال معمولی است، اما آنجا که نثر را مُحَرَّک دوستی یا دشمنی و مخصوصاً «تحقیر امور عظام و یا بزرگ جلوه دادن مطالب حقیر» ذکر می کند، پیداست به نثری از دستی والای و فاخر که از مخاطبات عوام، و محاورات و مکاتبات روزمره فراتر می رود، نظر دارد. باری سخن از تعریف نثر بود، بی مناسبت نیست، به برخی نظرات معاصران هم، اشارت کنیم.

دکتر عبدالحسین زرین کوب می نویسد: «نوشتن هر کلام غیر موزون که مفهوم خاص و معینی داشته باشد نثر نامیده می شود...» استاد بعد از این تعریف کوتاه، بین «نثر» و «نویسندگی» حدّ و مرزی قائل می شود و معتقد است، اگر نثر در خدمت اندیشه و فکر، و زندگی متعالی، معنوی، روحانی انسان و نیازهای اجتماعی، ملی و انسانی باشد، عنوان «نویسندگی» پیدا می کند و خود نوعی هنر به شمار می رود که با نوشتن نیازهای روزمره عادی و مکاتبات معمولی و اداری تفاوت دارد و حتی نوشته کتابهای علمی از قبیل طب، نجوم و امثالهم را از مقوله‌ای جدای هنر نویسندگی می داند و می نویسد: «... هنر نویسندگی از یک طرف هنر خوب و زیبا

۱ - چهار مقاله - عروضی سمرقندی - نظامی - بکوشش دکتر محمد معین - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۳۴ ص ۱۹-۲۰.

نوشتن است و از طرف دیگر ابداع و خلق افکار و مضامین تازه و جالب توجه...^۱ فرزانه‌ای از نویسندگان معاصر آمریکای لاتین - خلاف همه تعریف‌های قرار دادی و موازین و معیارهای فنی، برداشتی لطیف و شاعرانه از شعر و نثر دارد و می‌گوید:

«رؤیاهای جوانی شعرند و زندگی واقعی نثر... چه بدبختی بزرگی اگر در زندگی شعر نمی‌بود و چه بدبختی بزرگتری اگر بعد از شعر نوبت به نثر نمی‌رسید...»
نثر را معمولاً با سلب مختصات نظم «به کلامی که منظوم نباشد»... یا «کلامی که وزن و قافیه نداشته باشد» که تعبیرات مختلفی است از مفهوم واحد، تعریف می‌کنند.

این تعریف هم از جهت سلب مختصات فنی از نثر و عدم انطباق آن با کلیه اقسام کلام منثور ناقص است و هم از حیث اثبات مشخصاتی برای نظم که مراحل و درجاتی از آن در نثر نیز وجود دارد؛ تمام و کامل نیست.

... ارباب فن با نگرش به وسعت مجال و اسالیب و اقسام مختلف نثر و نیز با مراعات ایجاز و در عین حال صراحت و شمول و کلیتی که در تعریف لازم است، فصل ممیزی که بتواند شامل کلیه اقسام نثر باشد نیافته‌اند، و ناگزیر از اقسام مختلف کلام، قسم خاصی را مجزا کرده، و باقی را با سلب مختصات این قسم تعریف کرده‌اند.^۲

به این ترتیب بنظر می‌رسد تعریفی موجز، جامع و مانع، بگونه‌ای که انواع نثر را شامل گردد نمی‌توان بدست داد، مگر اینکه ابتدا نثر را از جهت ساخت، قالب و سبک، وادوار آن تقسیم و مشخص کنیم و آنگاه با در نظر گرفتن ویژگیهای هر یک تعریف فراخور آن عرضه نمائیم و افزون بر این نثر از جهت موضوع و محتوا هم اقسامی دارد که ناگزیر هر موضوعی ظرف و قالب خاص خود را دارد عمده آثار منثور فارسی - برحسب سبک و سیاق و صرفنظر از شیوه‌های بینابینی - دو دسته‌اند: نوع اول بنام نثر مرسل یا ساده، و گروه دیگر تحت عنوان نثر فنی یا متکلف (آثاری همچون سیاست نامه، تاریخ بیهقی و قابوسنامه، چهار مقاله و... را

۱ - زرین کوب - عبدالحسین - نقد ادبی - چاپ سال ۲۵۳۶ صص ۵۰-۵۱.

۲ - خطیبی - حسین - فن نثر در ادب پارسی - چاپ اول ۱۳۶۶ - انتشارات زوار صص ۲۹-۲۸.

می‌توان دارای شیوهٔ بینابینی نامید) و میان دو دسته آثار مکتوب (نثر مرسل - نثر فنی) بجز بینابین باید از یک نثر مرسل عالی نام برد در قالب کتابهایی همچون گلستان سعدی - کلیله و دمنه نصراله منشی، مرزبان نامه و نفثه المصذور «و اما نثر مرسل کلامی است که در آن مفاهیم و معانی با وضوح و روشنی و رسائی و با نظم فکری و منطقی بیان می‌شود و تنها وظیفهٔ لفظ در آن بیان معنی است». فی الواقع وقتی الفاظ در معانی مجازی و کنائی در قالب واژه‌هایی خوش آهنگ، تراش خورده، مؤهّم و خیال انگیز، به کار می‌روند، نثر به حوزه شعر نزدیک می‌شود.

حال که تعریف کوتاهی از نثر مرسل شد، اگر بخواهیم از نثر فنی هم تعریفی بدست دهیم، در کوتاه سخن نمی‌گنجد، چون نویسندهٔ نثر فنی بر خلاف نثر مرسل، لفظ را فقط در خدمت معنی نمی‌آورد - آنگونه که در نثر مرسل هدف بیان مقصود بود؛ لفظ و معنی هماهنگ و متناسب به شیوه «مساوات» پیش نمی‌رود، بلکه فنی نویس به روش اطناب خواننده را با خود سوار بر موسیقی گوشنواز واژه‌ها، در قالب ترکیبات موزون و قطعات مُنْسَجِم و آرایه‌های زینتی لفظی و معنوی از قبیل تسجیع، ترصیع، تشبیه و تجنیس، کنایه، مجاز، موازنه و مماثله و مترادفات و با استعانت از آیات قرآنی، احادیث، اخبار امثله و اشعار، به‌مراه می‌کشاند...

تذکر نکته‌ای حاشیه‌ای - هر چند خارج از مقوله و زاید - خالی از فایده نیست و اغراق نیست اگر اذعان کنیم شور و جذبه و آهنگ موسیقائی برخی نوشته‌های نثر فنی عالی، نظیر گلستان سعدی گاه آنچنان خواننده را مجذوب و مسحور می‌نماید که از تأمل بیشتر در معنا، و توجه به درستی و عَقْلانی و منطقی بودن محتوا باز می‌ماند، فی‌المثل وقتی سعدی با مدّعی در جدال است، هر چند گویندهٔ سخنان هر دو شخصیت مدافع توانگر و درویش، در اصل یکی و خود سعدی است، با اینهمه خواننده هر لحظه باور و عقیده‌اش در درستی گفتار و حقانیت این دو تیپ یا شخصیت در کشمکش و نوسان است یا آنجا که راستگویی و صداقت شخصیتی فاجعه‌بار می‌آورد، خواننده همراهی و صدا با سعدی - خلاف همهٔ اصول اخلاقی - دینی و عرفی متقاعد می‌شود که بله؛ دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه انگیز و بهمین قیاس وقتی کودک رئیس طایفهٔ دزدان به شفاعت یکی از وزرا بخشوده می‌شود و تحت تربیت و مراقبت وزیر به مدارج کمال و مراتب عالی می‌رسد، ولی

شب هنگام بر ولینعمت می‌شورد و حامیانش را به خاک و خون می‌کشاند،
بی‌اختیار باز خواننده با سعدی هم‌نوا گشته و زمزمه می‌کند:
اصل بد نیکو نگردد چونکه بنیادش بد است (یا پرتو نیکان نگیرد...)
تربیت نـااهـل را چـون گـردکان بـر گـنبد است
و بدینسان همه حرفها و آزمون‌های روانشناسی و آراء صاحب‌نظران تعلیم و
تربیت، در تأثیر محیط و آموزش و پرورش بی‌اعتبار جلوه می‌کند.

« فصل سوم »

نظری به نخستین آثار نثر پارسی، ادوار و ویژگیهای آن

اکثر محققان و مؤلفان کتب تاریخ ادبیات، برای آغاز نثر فارسی تاریخ روشن و صریحی ذکر نکرده‌اند دکتر ذبیح‌اله صفا معتقد است قاعدتاً باید مقارن با اقتباس الفبای عرب از سوی ایرانیان یعنی حدود قرن دوم هجری، اولین نمونه‌های نثر فارسی بعد از اسلام پدید آمده باشد، ولی برای اثبات این حدس و گمان، هیچ سند و اثر مکتوبی در دست نداریم^۱

ظاهراً قدیم‌ترین سند مکتوب نثری مقدمه شاهنامه ابو منصورى است و جریان تدوین آن از این قرار است که ابو منصور محمد بن عبد الرزاق سپهسالار خراسان، وزیر فرزانه‌اش ابو منصور معمري را مأمور کرد تا عده‌ای از نجبا و دهقانان (ایرانیان اصیل و نژاده) را که نامشان در مقدمه شاهنامه هم آمده و هر یک روایتی، سند و بُنچاقی از ادوار باستانی و اساطیری داشتند دعوت کند و حاصل کار آنان تحت نظارت معمري شاهنامه ابو منصورى به تاریخ ماه محرم ۳۴۶ هـ ق است که بعدها یکی از منابع اصلی فردوسی در سرودن حماسه شکوهمندش شد، و فردوسی عین مقدمه ابو منصورى را در یکی از دو نسخه شاهنامه‌اش آورده و ببرکت آن، این

۱ - برای آگاهی بیشتر رجوع شود به گنجینه سخن جلد اول از دکتر ذبیح‌اله صفا - ناشر امیرکبیر و نیز نثر فارسی از آغاز تا عهد سلجوقی از همان نویسنده و همچنین حماسه سرائی در ایران و فن نثر دکتر حسین خطیبی و سبک شناسی مرحوم بهار.

مقدمه به دست ما رسیده و متأسفانه اصل کتاب شاهنامه ابومنصوری از میان رفته است، البته به کتابها و رساله‌های دیگری هم اشاره شده، از جمله رساله‌ای در عقاید حنفیان، تألیف حکیم ابوالقاسم سمرقندی (متوفی ۳۴۳ ه.ق). که قاعدتاً می‌باید پیش از مقدمه ابومنصوری نوشته شده باشد، ولی جز کتاب فن نثر، کتب دیگر به وجود و موجود بودن این رساله کمتر اشارتی کرده‌اند...

از کهن ترین نوشته دری بعد از اسلام که بگذریم شایان ذکر است که اگر ما سندی قدیمی‌تر از شاهنامه ابومنصوری، در دست نداریم، دلیل بر آن نیست که زبان فارسی، در فاصله نزدیک به سه قرن و نیم آثاری به نثر نداشته، و دفعه‌ای نثر فارسی دری تقریباً بیش از یکصد سال بعد از شعر بی‌هیچ مقدمه قبلی، پدید آمده باشد.

بهر تقدیر باید عصر سامانیان و قرن چهارم را آغاز نثر فارسی بشناسیم. این اسم گذاری و تقسیم بندی با مختصر تفاوتی، تقریباً در همه کتب مربوط به نقد النثر و سبک شناسی - هر چند کم شمار و محدود در مقایسه با نقد الشعر - دیده می‌شود و طبیعتاً هر کدام در دوره و زمانی طولانی و ممتد، یا کوتاه و متناوب ادامه یافته است ما هم با اشارتی مختصر به ویژگیهای هر یک از این سبک‌ها و دوره رواج آن و معرفی آثار نامدار هر شیوه مسیر نثر را دنبال می‌کنیم سبکهای نثر فارسی از قدیم‌ترین ایام (قرن چهارم - عصر سامانی) تا دوران مشروطه و سده اخیر عبارتند از نثر مرسل - نثر بینابین - نثر مسجع و نیمه فنی - نثر مصنوع و متکلف (کلا فنی) و سرانجام سبک نثر ساده و جدید (نثر عامیانه، محاوره‌ای یا شکسته ..)

نثر مرسل یا ساده: از آغاز قرن چهارم هجری قمری (و از جهت در دست داشتن سند مکتوب نیمه قرن چهارم عصر سامانی) تا اواخر قرن پنجم هجری (به طور تقریبی) ادامه یافته است.^۱

۱ - تذکار این نکته ضروری می‌نماید، تقسیم بندی سبکهای ادبی اعم از نظم و نثر، به گونه‌ای که در کتب تاریخ ادبیات و سبک شناسی، مرسوم و متداول است واجد ملاک‌ها و معیارهای اصولی، منطقی و به اصطلاح مُتَدِیک علمی نیست چون بر اساس اصل علیّت و با توجه به جریانهای زیر بنائی سیاسی - (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

از مختصات لفظی این سبک ایجاز، مساوات (گزینش لفظ در حد نیاز بیان معنا) کوتاهی جمله‌ها تکرار فعل و اسم و پرهیز از مترادفات و تا حدی اندک حذف از روی قرینه - کمبود لغات عربی، وجود واژه‌های کهن پارسی، جابجائی فعل (در اول یا وسط جمله) - ترتیب ارکان جمله تحت نثر پهلوی آوردن جمع‌های عربی به صیغه فارسی (ملکان - عالمان) جمع بستن دو باره جمع‌های مکسر عربی (ملوکان - عجایب‌ها) مطابقت عدد و معدود و جمع بستن اسم (موصوف یا معدود) سه خواهران - چهار مردان جمع بستن واژه‌ها اعم از فارسی و عربی به «ان» آوردن ضمیر او برای غیر جاندار و استعمال نزدیک بجای نزد - استعمال بای تأکید و با به جای به: «با نزدیک من آمد...» استاد بهار به تأکید از ممیزه‌های اساسی نثر مرسل استعمال «اندر» را به جای «در» می‌داند.

و گاه بر سر افعال منفی (بترفت - بنماند) کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم (به رزم اندر) التفات از زمانی به زمان دیگر و استعمال ایدر - ایدون به جای این طور و اینچنین و آوردن «مر» بر سر مفعول و متمم و کاربرد قدیمی حروف اضافه و ربط از قبیل (اندر - آبر - آبا - ازیرا...) و عدم استفاده از صنایع بدیعی (مگر بندرت آنهم نه از سر عمد و قصد) و عدم یا کمبود شواهد قرآنی، حدیث، شعر و امثال و آثار بازمانده از این سبک و دوره، از جهت موضوع عمدتاً یا جنبه علمی دارد از قبیل: الابنیه عن الحقایق الادویه^۱ از حکیم موفق الدین ابومنصور علی هروی، حدود العالم من المشرق الی المغرب (نویسنده ناشناخته) دانشنامه علائی ابن سینا، التفهیم ابوریحان بیرونی و یا جنبه تاریخی، دینی و حماسی دارد مانند مقدمه شاهنامه ابومنصوری - تاریخ بلعمی سفرنامه ناصر خسرو - ترجمه تفسیر طبری و تا حدی کشف المحجوب ابو یعقوب سگزی... آوردن قید «تا حدی» از آنرواست که آثار عرفانی خاصه در نثر خود از اختصاصات ویژه‌ای برخوردار

(ادامه پاورقی صفحه قبل) اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عقیدتی، هیچ سبک و شیوه‌ای یکباره و ناگهانی جای خود را در یک زمان و مکان معین، به سبک تازه‌ای نمی‌دهد بلکه این تطوّر و تحوّل بشکلی تدریجی و استحاله‌ای انجام می‌گیرد، و آنهم همراه و منطبق بر موازین، الگوها و ضروریات درونمایه‌ای هر جامعه‌ای در ازمنه و امکان مختلف...

۱ - نکته در خور تأمل اینکه هر چند عناوین برخی از کتابهای ایندوره (نظیر الابنیه و حدود العالم ...) به عربی است متن آنها ساد، و واژه‌ها و ترکیبات اکثر به فارسی دری سره کهن است.

دارند که نمی‌توانند بطور کامل در قالب و چهارچوب نثر مرسل قرار گیرند. حاصل سخن، چون آوردن نمونه برای هر سبک بر حجم این مسوّدات ناچیز می‌افزاید و از موضوع اصلی مان دور می‌سازد، نهایتاً نثر مُرسل، نثری است به دور از آرایشگری و تئِن‌ها و در اصل بر شیوه گفت و گو و «تخاطب» استوار بوده، و هر قدر بر عمرش افزوده می‌گردد، تحت تأثیر رواج و گسترش زبان قرآنی تازی، سنت‌های ادبی، و صنعتگری مترسلان و دبیران هر عصر بتدریج از سادگی دور، و به آرایش و جمال (در قرون ششم و هفتم) و کمال هم نزدیک می‌شود.

یادآوری نکته‌ای بی‌مناسبت نیست و آن اینکه، همانگونه که در دیباجه هم عنوان شد، برخی ادیبان سخن سنج از جمله مرحوم بهار، علامه قزوینی، پروین گنابادی، دکتر زرین‌کوب، دکتر محجوب معتقدند نثر فارسی در عصر سامانی آغاز و در دوره غزنوی و سلجوقی، مراتب شکفتگی و طراوت را گذرانده (قرنهای پنجم و ششم) و در قرن هفتم هجری به اوج شکوفائی، کمال جمال، و جمال کمال رسیده، از هشتم هجری به نهایت تکلف و تصنع و لفاظی - در برخی آثار - گرائیده و رو به تنزل نهاده است. با آنکه این بنده بیشتر آثار نثری نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم را سبک بینابین - بجز معدودی آثار - می‌دانم، مرحوم بهار در جلد دوم سبک شناسی ص ۲۴۴ می‌نویسد: قرن ششم را باید قرن نثر فنی نامید با اینکه نگارنده را حتی سودای ابراد و اعتراضی بر بزرگ قافله سالار میدان نظم و نثر معاصر - که برخی حتی او را، جدای از آثار تحقیقی از جمله سبک شناسی، و مقالات و تتبعات گوناگون و پربارش خاتم الشعراى شعرکهن و سنتی می‌شناسند و می‌نامند - نیست با اینهمه در ادامه توضیحی راجع بر نثر قرن ششم که بآن عنوان انقلاب ادبی - می‌دهد، به گونه‌ای تعارض و تناقض برمی‌خوریم، چرا که می‌نویسند: «در نثر قرن ششم مانند شعر به استعمال صنایع و تکلفات صوری و سجع‌های مکرر و آوردن جمله‌های مترادف المعنی و مختلف اللفظ متوسل گردیدند، و در همانحال برای اظهار فضل و اثبات عربی دانی الفاظ و کلمات تازی بی‌شمار بکار برده شد و شواهد شعریه از تازی و پارسی بسیار گردید و تلمیحات و استدلالات از قرآن کریم، در همه آثار این قرن پدیدار آمد... این بود مذهب مختار نثر که در تمام انحاء

مملکت چه در متصرفی سلاجقه چه در املاک غزنویه و خانیۀ ماوراءالنهر در قرون ششم ظهور نمود... و بالجمله توجه از حقایق و معانی عالی و صراحت لفظ، به لفاظی و صورتسازی و ذکر الفاظ عربی پر تکلف و معانی اندک و کنایات بسیار و اطناب و پرده پوشی و دینداری و زهد و اظهار فضل در عربی دانستن و غیره کشید و تا زمان ما همچنان برقرار بود! و ما این شیوه و طریقه را در این قرن بنام «نثر فنی» یا شیوه «ابوالمعالی» می نامیم، زیرا تألیف او بر دیگران سیمت تقدم دارد و...

در اینجا این سؤال پیش می آید که اولاً به چنین شیوه و روالی چرا عنوان «انقلاب ادبی»^(۱) می توان داد؟ و ثانیاً آیا این اطناب، پرده پوشی و دینداری و اظهار فضل (کذافی متن) آیا مشمول همه آثار قرن ششم (صرفنظر از کتب نیمه و اواخر قرن پنجم و اوایل ششم نظیر - تاریخ بیهقی - سیاست نامه، قابوسنامه و...) می شود؟ فی المثل مرحوم بهار از یک سو (که بخشی عمده از آثار منشور ما را، خاصه به جهت ارزش های ادبی تشکیل می دهند) از قبیل مجمل التواریخ و القصص (تألیف ۵۲۰ هـ) تاریخ بیهقی (تألیف ۵۶۳ - راحة الصدور و آية السرور (تألیف ۵۹۹) تجارب السلف هندو شاه نخوانی و از آثار عرفانی کشف المحجوب و اسرار التوحید (۵۷۴ - ۵۷۰) و از کتب تفسیر کشف الاسرار (۵۲۰) تفسیر سورآبادی و شماری دیگر را واجد و شایسته عنوان انقلاب ادبی می داند و از دیگر سو بر فلت معانی، و کثرت الفاظ، پرده پوشی، تظاهر به دین و فضل نمائی و عربی مآبی، نویسندگان قرن ششم انگشت می نهد، و در این میان برای کلیله و دمنه ارج و قرب دیگری قایل است و در ص ۲۵۳ از همین کتاب (جلد دوم سبک شناسی) می نویسد:

«... در دنیای علم و ادب هیچ کتابی را سراغ نداریم که مانند این کتاب مُستطاب (کلیله و دمنه) در طول قرون و تمادی شهر و سنین، و در نزد ملل مختلف، و صاحبان آداب گوناگون، تا این اندازه دوام آورده و همه وقت بیک نمط و بر یک نسق مطلوب و محبوب بوده، مونس ملوک و مقبول علما و همدم سمار (صیغه

۱- و اساساً این عنوان - با توجه به صفات لفاظی اعراض از معانی عالی، پرده پوشی و فضل فروشی از باب تعظیم و تفخیم است یا تحقیر و تصغیر؟

مبالغه و یا جمع مکسر از ریشه سَمَر، قصه گویان - خاصه عرب بر آستانه خیمه در شبهای ماهتابی - نقل به مضمون از مرحوم مجتبی مینوی) و انیس عامه، و دستور حیات و مایه نجاج و سرمشق اخلاق و راهنمای زندگی قرار گرفته، و هنوز هم پس از سیزده - چهارده قرن که از ظهور و شهرت آن کتاب می گذرد، باز تازه و نزد خاص و عام بلند آوازه باشد...» و حقاً نثر فارسی در عصر سامانی ریشه و بالندگی یافته است و خواهیم دید پس از سیر هزار ساله تحول نثر به همان نثر استوار و فخیم و ساده قرون چهارم و پنجم مُرسل رسیده است: «دوره سامانی همچنانکه برای شعر پارسی دوره طلایی است، برای نثر پارسی نیز دورانی بسیار قابل توجه است و نتیجه کاری که در آن عهد برای بنیانگذاری شعر و نثر پارسی شد چنان مهم و شایسته اعتنا بود، که در دوره های بعد با همه انقلابات اجتماعی که در ایران رخ داد، نه تنها اثر آن از میان نرفت، بلکه روز بروز نیرومندتر و بارآورتر گردید...»^(۱)

نثر بینابین: نثر ساده عصر سامانی هر قدر از این دوره دور و به قرون بعدی نزدیک می شود، از صورت ساده و ابتدائی خود دورگشته، بر اثر عوامل مختلف و تحولات سیاسی و اجتماعی از جمله عنایت و حمایت و اهتمام سامانیان به احیای آداب و سُنن قومی و فرهنگی و رواج و رونق زبان و ادب پارسی تغییرات لفظی و معنوی پیدا می کند و این دیگرگونی تدریجی خصوصاً از دوره دوم غزنوی، آهنگ سریع تر می یابد.

زبان نثر - که همچون نظم دری برخاسته از خراسان بود - ضمن اختلاط خراسانیان و عراقیان (بنابر تعبیر ملک الشعرا بهار) در اثر مجاورت با لهجه های محلی و آمیختگی تدریجی، و نیز تأثیر روزافزون زبان عربی و استفاده از صنایع کلامی و معنوی، به صورت میدانی برای هنرنمایی و تواناییهای زبانی - و معلوماتی نویسنده بخصوص در زمینه نثر صوفیانه که - کم و بیش - از همین دوره هم آغاز شده بود در آمد. زمینه های استفاده از امکانات خاص شعر مانند آهنگ و قافیه پردازی (سجع و نوعی موازنه، و مماثله) و بکار گرفتن اشعار برای تزئین کلام و اصولاً نزدیک شدن کلی نثر به شعر - بطور گسترده ای - فراهم می شود.^(۲)

۱- صفا - دکتر ذبیح اله - گنجینه سخن - جلد ۱ - انتشارات امیرکبیر صص ۸ - ۹.

۲- باحقی - دکتر محمدجعفر - تاریخ ادبیات ایران برای سال اول علوم انسانی

دوره دوم حکومت غزنوی (که مرکز حکومتشان به غزنین، لاهور و پنجاب محدود و توجه و تشویق آنان مخصوصاً بهرامشاه بن مسعود (۵۱۱-۵۵۲) به تنوع و تعدد آثار منظوم و منثور کمک شایانی کرد از آنجمله به قول بهار «کتاب مستطاب» کلیله و دمنه بهرامشاهی محصول این دوران است.

آثار نثری دوره اول سلجوقی (از حدود نیمه قرن پنجم تا اواسط قرن ششم، یعنی مقارن فتنه غزان در ۵۴۸ شکست و اسارت چهار ساله سنجر سلجوقی و وفاتش در ۵۵۲ ه. ق) هرچند بیشتر خصوصیات نثر مرسل عهد سامانی را حفظ می‌کند، ولی - خلاف آنچه به شکل قاطع و مُنَجَزی در رده بندی‌های سبکی جزو آثار سبک مرسل بشمار آمده‌اند - فی الواقع خود شکل و FORM کاملاً تازه‌ای از نثر است که ما عنوان نثر بینابین (یعنی نه سبک ساده کامل و نه نثر فنی تمام عیار و مطلق) را درخور و مناسب این دسته از آثار می‌دانیم چراکه از سوئی دنباله و ادامه منطقی و متعالی نثر مرسل عهد سامانی، و از دیگر سو مقدمه و پیشاهنگی جهت تشکّل نثر فنی دوره‌های بعد است مخصوصاً آثار عرفانی منثور از مختصات ویژه‌ای برخوردارند که نمی‌توان آنها را بطور کامل و یکجا در چهارچوب نثر مرسل قرار داد، در سبک بینابین و به تبع آن نثر مسجّع و فنی - همانطور که پیشتر در دیباچه هم بیان شد - زبان نثر به شعر نزدیک می‌شود، و این نزدیکی و استخدام صور و مصالح تزئینی شعر در نثر تا بدانجا می‌انجامد که بخش‌هایی از کتب منثور عرفانی از قبیل کشف‌المحجوب جلالی هجویری - از قدیمی‌ترین متون نثر صوفیانه - و اسرارالتوحید (هرچند که برخی آنرا قاطعانه جزو آثار مرسل دانسته‌اند) و مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه انصاری (در اصل به عربی از ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری به تصحیح - دکتر محمدسرور مولائی - چاپ تهران) که بعدها منبع و مبنای تألیف کشف الاسرار میبیدی در ربع اول قرن ششم هجری شد، از ویژگی‌های زبانی و جوهره محتوایی شعری ناب سرشار است و علاوه بر آن - بغیر از کتب منثور عارفانه - دیباچه اکثر کتب سبک و دوره بینابین، به نوعی از سجع، مماثله و موازنه برخوردارند، و این همه، شواهد و دلایلی بر اینکه همانطور که در شعر یکباره سبک خراسانی به شیوه عراقی تبدیل نشد، نثر هم

دفعاً از سادگی به فنی نینجامید بنا بر این مقدمات به نظر اینجانب اگر چه این جانب! و آن جانب! هم، به تعبیر مرحوم بهار «مذهب مختار»^۱، نثر اداری - روزنامه‌ای و تصرفی فارسینه است قرن ششم هجری سر آغاز تطوّر تدریجی و تحوّل سبکی در هر دو عرصه نظم و نثر است، و صرف نظر از شماری اندک؛ آنهم در اواخر این قرن نمی توان سرتاسر نوشته‌های این سده را کاملاً و یکجا نثر فنی مطلق و متکلف نامید، واقعیت اینست که قرن ششم از ادوار مهم، درخشان بدعتگذار و مؤثر ادب پارسی است؛ و همانگونه که گویندگانی از قبیل و طواط، عمیق، امیر معزی، انوری، سنائی، خاقانی، نظامی، مجیر یلقانی و جمال الدین عبدالرزاق و عطّار نیشابوری نمی توانند به طور مطلق و کامل نماینده سبک خراسانی یا سبک عراقی کامل العیار باشند مگر بینابین بهمین قیاس آثار نامور منثور قرن ششم و یا آثار نزدیک به این قرن، و حتی نیمه دوم قرن پنجم هم حقاً نمی توانند منحصرأ در دایره سبک مرسل، یا فنی مطلق قرار گیرند مطالعه در آثار بازمانده نثری قرن ششم الی دوازده و سیزده ه ق مبین این واقعیت است که تقسیم بندی نثر و یا نظم بر حسب و مبنای سیر «زمانی» و یا در حوزه و قلمرو «مکانی» ملاک و ضابطه‌ای کاملاً منطقی و مبتنی بر قطعیتی ریاضی وار نمی تواند داشته باشد، چون در هر کدام استثنایا و آشکال متفاوتی وجود دارد؛ لذا بیان ویژگی‌ها و مختصات سبکی و معرفی انواع موضوعی هر دوره منطقی تر می نماید و در این گذر و نظر می توان به جریان‌ها و آثار دیگرگون و متمایز اشارتی داشت.

در صفحات قبل ضمن معرفی برخی آثار معروف سده ششم که اکثر واجد مختصات سبک «بینابین» هستند از «راحة الصدور» هم نام بردیم، این کتاب می تواند نمونه‌ای از همان آثار باشد که در چهار چوب تقسیم بندی‌های زمانی و مکانی نمی گنجد.

۱ - به نظر می رسد مرحوم بهار این اصطلاح را از عبید زاکانی - طنز پرداز و منتقد نامدار قرن هشتم - در رساله «اخلاق الاشراف» گرفته باشد که خود تعریضی به «اوصاف الاشراف» خواجه نصیر در عرفان دارد ریا کاری و نامردمی زمانه اش را «مذهب مختار» و خوی نیک رفتگان را مذهب منسوخ نامیده...

راحة الصدور و آية السرور تأليف محمد بن علي بن سليمان راوندی به سال ۵۹۹ هجری تألیف شده و مشخصاً از ویژگیهای هر دو سبک (مرسل و مصنوع) برخوردار است مرحوم بهار در معرفی این کتاب (جلد دوم سبک شناسی ص ۴۰۶) می نویسد:

«... راحة الصدور یکی از بهترین کتب نثر فارسی است و در شیوه نثر فنی مانند کلیله و دمنه» ممتاز ولی از کلیله و دمنه ساده تر است...».

امتیاز عمده‌ای که مرحوم بهار برای این کتاب ذکر می‌کند استشهاد شعری از دیگران است... نمونه کامل نثر قرن ششم در راحة الصدور و بخش یا نیمه اول کتاب بچشم می‌خورد، که گاه جمله‌ها از سادگی به نثر بلعیمی و امثال آن می‌ماند، ولی در بخش دیگر، نثر به صنعت و آرایش‌های لفظی و معنوی زینت می‌یابد، خصوصاً شیوه‌ای که مؤلف سبک شناسی از آن تحت عنوان «تحلیلات شعری»^۱ بعنوان یکی از مختصات نثر فنی یاد می‌کند، به اینصورت که ابیاتی را در ضمن نثر حل سازند یا مصراعی را ضمیمه نثر نمایند و راوندی بیش از همه به این شیوه راغب بوده است مخلص و جان کلام از قول بهار دو قسم نثر در این کتاب دست بگریانند گاهی نثر ساده و گاهی متکلفانه و گاه گاه بین بین در هم بافته و دیبائی معلّم پُر گل و رعنا... آراسته است. کتاب دیگر از همین دست تجارب السلف هندوشاه نجخوانی است، آشکار است اگر ما بخواهیم به یکایک مستثنیات حتی اشاره هم بکنیم به درازا می‌کشد فقط یادآوری و تأکید بر عدم صحّت و دقّت علمی مرزبندی و تقسیمات متداول است، کما اینکه نمونه دیگر استثنایا مقامه و مقامات^۲ به تقلید از تازی (مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری) توسط قاضی حمید الدین بلخی در میانه قرن ششم است.

۱ - جهت اطلاع بیشتر به جلد دوم سبک شناسی استاد ملک الشعرا بهار صص ۴۰۸ الی ۴۱۴ صفحات پایانی مراجعه فرمائید.

۲ - خلاف تصوّر مناسبی با ریشه لغوی (قام يقوم اقامه) ندارد و ترجمه «گانه» «گاس» و «گاه» و معادل مجلس گفتن یا خواندن قصص در انجمن‌ها با آهنگ یعنی تکیه به صوت، جهت تأثیر بیشتر در مستمع نقل به مضمون از بهار.

تأثیر و نفوذ، و مقبولیت کار قاضی بلخ تا بدانجا کشید و رسید که بسیاری از معاصران و ادیبان دوره‌های بعد و تذکره نویسان از قبیل عوفی و نظامی عروضی، آنرا اسوه نثر فصیح و بلیغ فارسی، در رفیع‌ترین مدارج از جهت لفظ و معنی قرار دادند و قصیده پرداز نامدار قرن ششم انوری، بجز کلام خدا و حدیث مصطفی، دیگر آثار منشور را در مقایسه با مقامات اباطیل و تزهات محض دانست.

هر سخن‌کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی - از مقامات حمیدالدین شد اکنون تزهات^(۱) به اینصورت می‌بینیم کتاب مقامات نیمه قرن ششم کم و بیش دارای همان ویژگی‌هایی است که در مجموع سبک شناسان برای سبک مصنوع و فنی برمی‌شمارند. در حالیکه از نظر زمانی کتاب همعصر و مقارن با آثاری همچون اسرارالتوحید (۵۷۰ هـ ق) کشف‌الاسرار (۵۲۰) تاریخ بیهق (۵۶۳ هـ) و... یعنی نثرهای سبک بینابین (و اگر نظر برخی را بپذیریم، اسرارالتوحید نثر مرسل) است. بطور کلی آنچه را که بعنوان مختصات سبک بینابین (بیشتر مربوط و متعلق به قرن ششم) برشمردیم کمابیش تا قرن دوازده و سیزده هجری، ادامه می‌یابد، با این تفاوت که در برخی غایت لفاظی و صنعتگری و اطناب اثر را پُر تکلف و نامأنوس‌تر (مثل تاریخ و صاف، درّه نادری) از (شهاب‌الدین عبدالله - و صاف‌الحضره و میرزا مهدی‌خان منشی استرآبادی) و با استفاده‌ای کمتر از صنایع به خلق و ظهور آثاری همچون (جامع‌التواریخ - جهانگشای جوینی و مرزبان نامه) و بالاخره رعایت تعادل و ظرافت مساوات در آرایش و تناسب و طراوت در پیرایش اثر به عرضه آثاری شیوا و جذاب نظیر گلستان، کلیله و دمنه و منشآت قائم مقام انجامیده که مقبول همه روزگاران، و محبوب همه دل‌باختگان ادب شیرین فارسی است. شاید اگر از جهت سبک آثار را به دو دسته مرسل و غیر مرسل تقسیم کنیم، تعیین حد و

۱- حمیدی اکثر اسننهد شعری از خود کرده و تعریفی هم بر نصراله منشی دارد و می‌گوید: «با مایه خود بساز و چون مهنران / سرم به به عزایت مخواه از دگران... که بقول بهار این «ظلمی بزرگ» در حق سلف بزرگواری چون نصراله منشی است (ص ۳۳۴ - جلد دوم سبک شناسی).

حدود آثار نثری روشن تر گردد، ولی آثار غیر مرسل خود می تواند شامل نثر مسجع و شکل کمال یافته آن با استفاده از صنایع لفظی معنوی و انواع استشهادها نثر مصنوع و فنی کامل باشد.

اندر حاشیه، در آشفته احوالی و هنگامه مراجعه به منابع و مآخذی هر چه افزونتر، به امید دستیابی به نظرات و اقوالی بکر و نغز، جهت ارائه‌ی کاری موجه، مطلوب و مقبولتر - که چه بسا پراکنده گوئی و پریشان نویسی و دوری از بحث اصلی را هم ببار آورد - گاه به آراء و اقوالی بر می خورم که متناقضند و یا برداشت حقیر مرا به تعارض می کشاند، موارد کم نیستند محض نمونه، به موردی اشاره می کنم، در حالیکه تقریباً اکثر محققان به تکلف و تصنع گرائی و «عربی زدگی» نثر از قرن هفتم بعد اشاره دارند که در قرون بعدی افزایش می یابد، استاد زرین کوب در ص ۴۸۳ از نقش بر آب چاپ دوم - می نویسند: «... این عربی مآبی آثار کسانانی چون مؤلفان ثغثة المصدور، تاج المآثر، تاریخ معجم و تاریخ و صاف را از لطف بلاغت خالی کرد و سخن دری را از توازن و اعتدالی که در تذکرة الاولیا عطار (اواخر قرن ششم و اوایل هفتم) و جوامع الحکایات عوفی (۶۳۰ ق مشتمل بر دو سبک) و گلستان سعدی ۶۵۶ ق وجود داشت محروم نمود و به حشوها و تعقیدهایی دچار کرد که خود از اسباب انصراف بسیاری تربیت یافتگان اعصار تالی از مطالعه آنها و از موجبات تنزل تدریجی سواد و معرفتی گشت که اسباب آن به دنبال فاجعه مغول در سراسر خطه فارسی زبانان سایه افکند و قبل از ظهور صفویه به تقلید آنها آثاری متکلف، پر از اطناب و خالی از لطایف را، در کلام امثال مؤلف روضه الصفا و انوار سهیلی و حبیب السیر بوجود آورد...»

و در چند صفحه بعد از همان کتاب مرقوم می فرمایند^۱

«... در دوره تیموریان و صفویه (اواخر قرن ۸ و قرون نهم و دهم) همان عوامل و اسبابی که در شعر فارسی سنت های سبک عهد سلجوقی و مغول را منسوخ کرد، در نثر هم تحولی اجتناب ناپذیر پدید آورد.

۱ - زرین کوب - عبدالحسن - نقش بر آب صص ۴۸۵-۴۸۶.

به غیر از تألیف و یا تصنیف مورد اشاره مؤلف در چندین جای دیگر (از جمله کتب «از مسائل دیگر» «نه شرقی نه غربی اسلامی» «نقد ادبی» و...) بر تصنع و تکلف نثر این دوران اشاره نموده‌اند ولی تناقض و تعارض در اطلاق عنوان سادگی بیان و نثر محاوره برای آثار این چند قرن است که وصفی بعید و غیر قابل مصداق می‌نماید مگر بعض آثار دینی که می‌باید قابل درک عوام باشد، از جمله آثار ملا محمد باقر مجلسی صاحب آثار متعدد (بحار الانوار ۲۴ جلدی معروف به دائرة المعارف شیعه).

«... ملا محمد باقر مجلسی بر خلاف تقید و تعصب و پشتکار فوق الطاقه که در چیز نویسی داشته به فارسی با زبانی ساده و قابل فهم چیز می‌نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه ترویج می‌نمود...»^۱ از دیگر سو برخی محققان نثر این دوران (عصر مغول و قرن هفتم بعد تا قرون ۱۱ و ۱۲) را عصر عربی نویسی می‌دانند. و دکتر ذبیح اله صفا در جلد اول گنجینه سخن ص ۱۳ می‌نویسد: «با این حال نمی‌توان رونق نثر را در فاصله زمانی میان حمله چنگیز و تشکیل دولت صفوی انکار کرد... در این عهد... بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی خود را از دست داد و رابطه ایرانیان با ملل دیگر اسلامی... تقریباً مقطوع شد... و هر چه از زمان انقراض بنی عباسی بیشتر گذشت، نگارش کتب علمی به زبان فارسی بیشتر معمول شد...».

صرفنظر از ویژگی‌هایی که برای آثار نثری قرن ششم - در ادامه منطقی و روند تکاملی نثر مرسل به مراحل عالی‌تر آراستگی و زینت که تحت عنوان آثار بینابین معرفی شد مختصات کلی نثر قرن هفتم و عصر مغول را تا دوران صفویه، افشار و زندیه، قرون ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ می‌توان بشرح زیر فهرست وار بر شمرد:

طرز ایجاز (افاده معانی بسیار در الفاظ کمتر) که به مساوات (تناسب لفظ و معنی) در آثار منثور (میانۀ قرن پنجم تا اواسط ششم) و سبک بینابین انجامیده بود

۱ - تاریخ ادبیات ایران - جلد چهارم - ترجمه رشید یاسمی (از ادوارد براون) - انتشارات ابن سینا ص ۲۷۹.

جای خود را به اطناب (ایراد معانی اندک در الفاظ بیشتر) داد. بر این شیوه تقریباً بطور نسبی حاکم بر تمامی آثار این دوران (یعنی نثر فنی مطلق) می‌باید افزود: تسجیع و ترصیع و تجنیس، موازنه و مماثله - تشبیه و تشیل - کنایه و استعاره، مراعات النظیر تنسیق الصفات، سیاقه الاعداد، پرهیز از تکرار، طباق یا تضاد، توصیف، ایهام استعمال مترادفات و کاربرد فعل در وجه وصفی، وجه مصدری کامل یا مؤرخم و هر دو حذف به قراین لفظی و معنوی، حذف ضمیر یا شناسه اول شخص و تبدیل به سوم شخص خصوصاً در کلیله و دمنه و مرزبان نامه که سابقه‌اش به تاریخ بیهقی بر می‌گردد.

قرینه سازی، اقتباس آیات و احادیث و امثله... آوردن شعر تازی و فارسی بصورت درج و تضمین یا اقتباس مضامین و الفاظ به صورت حلّ در نثر و نیز تقسیم قرینه‌های طولانی به قراین کوتاه و تقسیم در قالب سجع در سجع و از آنجا که هدف اغلب نویسندگان سبک مصنوع و فنی فقط بیان مقصود نیست، لذا پوشش سُستی و تنزّل معانی به عهده الفاظ می‌افتد، به گونه‌ای که حتی کتب تاریخی هم - که علی‌الاصول خاصّ تشریح و توضیح حوادث و وقایع و ضبط رویدادهاست - عرصه خودنمایی، اظهار فضل، و معلومات خود را بر رخ خواننده کشاندن، و دوانیدن مرکب فصاحت در میدان بلاغت می‌گردد. و نثر کتبی از قبیل مقامات حمیدی، مرزبان نامه، تاریخ و صاف^۱ دره نادری و امثالهم، از ایندسته‌اند با اینهمه برخی استثناها را نباید از نظر دور داشت، فی‌المثل خارج از ایران، در ولایت دکن ادیب مؤرخ بنام شیخ ابوالفضل دکنی پسر شیخ مبارک (۹۶۳-۱۰۱۴ ه‍.ق) و برادر شاعر نامدار فیضی دکنی یعنی ابوالفضل علامی با اینکه از تبار عرب، و مهاجر به هند بود، به ساده و روان نویسی گرایش داشت و نه تنها در آثار^۲ خود و مکاتیب دیوانی، از افراط در استعمال لغات تازی پرهیز داشت؛ بلکه دیگران را نیز به نوشتن

۱ - شاید بر اثر همین افراط در اطناب و فضل فروشی است که ادوارد براون نویسنده تاریخ و صاف را نخستین و بزرگترین مُفسد زبان و نثر می‌نامد تاریخ ادبیات ایران - جلد چهارم ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸۸.

۲ - آئین اکبری - اکبر نامه در تاریخ جهانگشا - جلد اول ص ۱۹.

بارسی دری قابل فهم همگان فرا می خواند و کلبه و دمنه نصراله منشی را به نثری ساده و روان تر به اسم «عیار دانش» باز نویسی کرد، اما افسوس که شیوه و سبک او چندان مورد عنایت دیگر مترسلان و منشیان قرار نگرفت، شاید از اینجهت که دیگران را احاطه و مهارت و فضل و کمالی همچون او نبود و جماعتی هم که به راه او رفتند، بهمین دلایل که ذکر شد، به بیراهه شدند و نثری ناساز و بی اندام، آمیخته با رازگانی غریب و نامأنوس پرداختند، از قبیل «دساتیر» و «دبستان المذاهب» که به بهانه عامه فهمی، به جای ساده و روان نویسی، فساد نثر را موجب شدند به نمونه ای دیگر از اظهار نظرهای متناقض، مْیهم و ستوال بر انگیز توجّه فرمائید.

«... عوامانه شدن نثر از یک طرف، و آمیختن آن با الفاظ و تعبیرات تازی {از طرف دیگر} سبک نویسندگی پارسی را! **عصر قائم مقام** به شدّت تحت تأثیر داشت و زبان فارسی را، به ویژه در قلمرو نوشته های تاریخی و دیوانی فاسد، بیمار گونه می کرد، به طوری که آثار آن تا اواخر دوره قاجاری، یعنی زمان حکومت ناصر الدین شاه قاجار و آستانه نهضت مشروطیت، نیز ادامه یافت.^۱

بهر حال شماری از کتابهای ایندوره از قبیل تذکره حزین، دانشنامه جهان تألیف لاهیجی به نثر روان و ساده اند، و بقول مرحوم بهار «کتاب عزیز الوجود» لاهیجی روان و فصیح تحریر شده است و به کار آموزش دبیرستانها می آید ص ۲۲۱ جلد سوم سبک شناسی.

نثر از جهت موضوع، از قرن ۷ الی ۱۲ و ۱۳ به کتابهایی در زمینه تاریخی، دینی، تذکره تعلیمی علمی، ادبی و اخلاقی، سفرنامه ها، عرفانی و آثار ادبی «حایل بین نثر علمی و نثر تعلیمی به تعبیر یان، رپکا ص ۱۴۱ – ترجمه آژند – نشر گستره» منحصر است.

اغراق نیست اگر از جهت کمی و کیفی، کتب تاریخی را در ردیف اوّل قرار

۱ - در اصل متن نیست

۲ - به نقل از تاریخ ادبیات ایران - کد ۲۷۶. مؤلف دکتر محمد جعفر یا حتی ص ۱۰۹... عبارت علیرغم افزودن از سویا طرف دیگر، قدری مغشوش می نماید، خصوصاً قید در عصر قائم مقام، که همه جا به عنوان آغاز نهضت ساده نویسی عنوان شده است.

دهیم، کثرت و فزونی نثر تاریخی عمدتاً به عصر مغول و علاقه ایلخانان به ثبت و ضبط تاریخ خصوصاً تعریف و تجلیل از فتوحات و جهانگشائی‌های چنگیزخان، و اولاد و نوادگان او مربوط می‌شود، و جالب اینکه، به تصریح عطا ملک در جهانگشا خود چنگیزخان علاقمند به نثر ساده روان و عاری از القاب، عناوین و تصنع و تکلف بوده... و دبیری را که در کتابت منشوری تکلف و تصنع کرده بود سیاست و تنبیه کرد.

«... ابواب تکلف و تنوّق القاب ... بسته گردانیده‌اند هر کسی که بر تخت خانی نشیند یک اسم در افزایش خان یا قاآن و پس زیادت از آن ننویسند و زواید القاب و عبارات را منکر باشند...» وقتی از انواع موضوعی نثر این دوران و فزونی شمار کتب تاریخی یاد می‌کنیم، در مقام مقایسه با آثار تاریخی قرون پنجم و ششم، کمتر کتاب تاریخی می‌توان یافت، که از جهت شکل و محتوا، یا قالب و موضوع بتواند با فی‌المثل تاریخ بیهقی برابری کند، دو صفت ممتاز یا شرط اساسی برای هر اثر تاریخی در درجه اول، صداقت بیان، راستگویی و رعایت دیانت و امانت مورخ و دیگری قالب بیانی فصیح و بلیغ و روان است تاریخ بیهقی تا حدّی از این هر دو - خصوصاً دومی یعنی ارزش ادبی والا برخوردار است، و حال آنکه اکثر کتابهای تاریخی عهد مغول بعد، حتی بهترین آنها جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل اله همدانی یا جهانگشای جوینی... و امثالهم بیشتر در جهت خوشایند خانان مغول و توصیف و تعریف ایشان آنهم در هیأت نثری نه چندان روان و گویا و سره، بل همراه با عربی، ترکی جغتائی - ماوراء النهری و ترکی مغولی و اطناب‌های مُمل و مترادفات طولانی است که حدّ مبالغه آمیزش را می‌توان در تاریخ و صاف و درّه‌ی نادری دید، معمولاً این تواریخ - خاصه تواریخ عمومی از ذکر خلقت آدم و عالم شروع با ذکر تواریخ انبیاء قدیم گاه توأم با خیال و افسانه در آمیخته با تاریخ ملل دیگر و بعض حکما، تا ظهور پیامبر اسلام، تاریخ اسلام و خلافت بنی‌امیه، عباسیان و تشکیل سلسله‌های ایرانی تا دوران حیات مورخ ادامه می‌یابد.

اگر بخواهیم در «رده بندی موضوعی نثر» فقط فهرستی از اسامی همه کتب

منثور داستانی اخلاقی، عرفانی و ... را، حتی بدون شرح و بسط خصوصیات و ویژگیهای سبکی بیاوریم، به هیچ شبهه خارج از مقال و به دور از حوصله و مجال عزیز شما خواهد بود، خاصه که تاثیر و دخالت چندانی هم در موضوع اصلی (نثر عصر مشروطه) نخواهد داشت، لاجرم فقط به ذکر معروفترین نمونه‌ها از هر دسته بسنده می‌کنم، ولی در باره نثر داستانی به دلیل حوزه گسترده و قلمرو وسیع آن در ادب جهانی مخصوصاً «ژمان» و فقدان یا کمبود آن در نثر فارسی توضیح نکاتی چند را ضروری می‌دانم.

نکته نخست اینکه نقش و وظیفه نثر روائی و داستانی را، بیشتر نظم یا شعر به عهده گرفته است و قالب نظم در عرصه عرضه آثار متنوع (حماسی - رزمی)، (غنائی - بزمی)، (تاریخی - داستانی) و (حماسه - اسطوره‌ای) از قبیل گشتاسب نامه - شاهنامه فردوسی گرشاسب نامه، ویس و رامین، خسرو و شیرین، سلامان و ابسال، اسکندرنامه و منطق الطیر و یا ادبی - تعلیمی نظیر بوستان و امثالهم قرار گرفته و چه بسا یکی از دلایل عمده‌ای که موجب شده نقادان و سخن سنجان ادوار مختلف، بویژه معاصر، کارنامه نثر فارسی را در حوزه زمان - و داستان نویسی مودرن - بسان قلمرو شعر متنوع و پربار، درخشان و مایه‌ور ندانسته‌اند ناشی از همین امر باشد...

نکته دومی که مرا به تجسس و پیگیری بیشتر فرا خور موضوع وا داشت اینستکه، آیا در رده بندی و تعیین حدود و مرز سبکهای ادبی (اعم از نظم و نثر) اصولاً آثار ادب فارسی تا چه اندازه قابل انطباق و سنجش با معیارها و موازین خاص و شناخته شده مکتب‌های ادبی غربیان می‌تواند باشد؟!

طرح این پرسش بدانجهت است که از سالها پیش، دوران تحصیل در دبیرستان کم و بیش شنیده و خوانده بودم در قبال وجود فحول داستان نویسی، یا به اصطلاح ترجمه فرنگی غول‌های عرصه داستان و ژمان نویسی غرب از قبیل مولیر، هوگو، دوما، بالزاک، رومن رولان، کافکا، شکسپیر و دیکنز، فالکنر، گارسیا مارکز و پروست و امیل زولا، فلوربر، همینگوی، البوت، پوشکین، تولستوی، داستایوسکی، گوگول،

تورگنیف، برشت و لورکاو... ماژمان نویسی همطراز آنان در دائرة المعارف نویسندگی جهانی نداریم و از همینجاست که قیاس و ارزیابی آثار منشور فارسی (و حتی منظوم هم) دقیقاً منطبق بر مکاتب و سبکهای اروپائی درست نمی‌نماید، به خاطر هم هست در سالهای دهه ۳۰ مرحوم سعید نفیسی، طی مقدمه‌ی بالنسبه مفصلی بر کتاب «شاهکارهای نثر فارسی» سعی کرده بود؛ آثار شاعران و نویسندگان ادوار مختلف را با سبک‌ها و مکاتب ادبی اروپائی منطبق و هماهنگ سازد و فی‌المثل آثار رودکی و منوچهری را در قالب «ناتورالیسم» (Naturalisme) و قصاید فرخی سیستانی و عنصری سفرنامه ناصر خسرو و تاریخ بیهقی را با شیوه «رئالیسم» (Realisme) همانند و گلستان سعدی را آمیزه‌ای از کلاسیسم و رئالیسم اجتماعی با بار دراماتیک و بهمین قیاس آثار معاصران را رده‌بندی و مشخص نماید.

نیازی به توضیح نیست اگر آثار نویسندگان معاصر ایرانی را - به دلیل ارتباط با غرب و ادب اروپائی خصوصاً پس از مشروطه و ترجمه‌ها - بتوانیم با این معیار بسنجیم، این مقایسه در مورد ادبیات منظوم و منشور گذشته، از ارزش و اعتباری منطقی و تکنیکی دقیق برخوردار نیست فی‌المثل مکتب ناتورالیسم که نویسندگی را علمی کرده و علمیت داده، و وصف زشتی‌های طبیعت و سرشت بشری را بر نیکی‌ها برتری می‌دهد و به تأثیر عمیق وراثت، در تکوین و رشد شخصیت‌ها معتقد است، چگونه می‌تواند در شعر منوچهری تجسم پیدا نماید؟!.

این قضیه‌ی فقدان رُمان - در نثر فارسی و با میزان‌ها و معیارهای اروپائی آن - باعث شده هر بار که بخش‌هایی از تاریخ بیهقی را در جریان تدریس و تدرّس مرور کرده‌ام، علی‌الخصوص قصه‌ی حسنک وزیر و یا ماجرای افشین و بودّلف، یا هزیمت سپاه مسعود و تنهائی و شکست او... و یا وصف مرگ «ابونصر مُشکان» و واپسین لحظه‌های عمرش را از زبان شاگرد حق شناسش - آنجاکه می‌نویسد بگذار لختی قلم را بگریانم - خوانده‌ام با خود اندیشیده‌ام؛ چه بسا این نویسنده توانا با آن قدرت حیرت انگیز در وصف صحنه‌ها و مرایا و فضاها و تصویرسازی‌ها با ذکر جزئیات و خصوصیات کسان و مکان، می‌توانست یکی از بزرگان رُمان پرداز روزگار

خود باشد، و چقدر دروغ بار و حسرت انگیز است که بیش از دو سوم این اثر والا از میان رفته است.

بهر تقدیر پیش از ذکر برخی از آثار نامدار نثر داستانی و دیگر انواع موضوعی بی‌مناسبت نمی‌دانم بخش‌هایی از نظرات و داوریهای روشنگرانه پژوهشگر پُرکار و نستوه معاصر استاد عبدالحسین زرین‌کوب را بعنوان حُسن ختامی بر این بخش از گفتارم نقل نمایم:

«... فقدان سنت‌های مربوط به قصه پردازی و داستان نویسی در نثر کلاسیک فارسی نباید نقص قابل ملاحظه‌ای تلقی شود... فقدان سنت‌های کهن در گذشته کلاسیک ایران در معنی فقدان قصه و داستان نیست قصه پردازی در ادب گذشته ایران سابقه طولانی هم دارد و حتی به عهد قبل از اسلام می‌رسد.

(پروین دختر ساسان و گجستگ ابالیس (ترجمه صادق هدایت) کارنامه اردشیر بابکان - ایاتکار زریران و اردا ویراف نامه...)

... اما آنگونه قصه‌ها قواعد و سنت‌های خاص خود را داشته است که ربطی به شیوه‌های رُمان نویسی غربی ندارد و ادب آندوره هم در فقدان اینگونه انواع جدید منسوب به فقر و نقص نمی‌شود؛ چنانکه عهد کلاسیک جدید فرانسوی را هم که آثار «کرنی» و «راسین» در طی آن بوجود آمد نمی‌توان بخاطر آنکه آثاری مثل آنچه «بالزاک» و «استاندال» به وجود آوردند، در آنعهد پدید نیامد در خور انتقاد شمرد... عبارتی طولانی که خلاف نوشته‌های اولیه استاد جای جمله‌های کوتاه و روشن را گرفته است و شاید در مجالی دیگر و نقدی جداگانه بررسی کرد، چگونه نثر روان، بلیغ و شور انگیز «از کوچه رندان» «شعر بی نقاب شعر بی دروغ» «نه شرقی، نه غربی، انسانی» در آثار جدیدتر «سرنی» و «نقش بر آب» و «بحر در کوزه» و «پله پله تا ملاقات خدا» این اندازه فنی، دشوار و دیرباب و نیازمند ارجاعات مکرر به پاورقی‌ها گشته است... شاید فوران و سیلان معانی، تراکم و تراحم و انبوهی مضامین و ذهنیات، خاصه از منابع اروپائی - عربی هم در این تغییر زبان نثر استاد بی‌تأثیر نباشد.

بنظر می‌رسد همانطور که در صفحات پیش ذکر شد یک سبب عمده هم در اینکه نثر فارسی از نظر ادبی و مقبولیت کمتر به پای شعر می‌رسد این معنی باشد «... بسیاری از آنچه در ادبیات اقوام دیگر غالباً اختصاص به نثر دارد که عقاید حکمی و تعالیم اخلاقی قصه و داستان کوتاه هم از آنجمله است؛ در ایران در شعر تجلی یافته است و آثاری مثل بوستان، مثنوی و منطق الطیر و قصه‌هایی چون لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا و خسرو و شیرین نشانه‌هایی از همین تعهد کار نثر به وسیله شعر است و از آنجا که این گونه آثار منظوم از سلامت و روانی قابل ملاحظه‌ایهم، که آثاری چون اخلاق ناصری و مرزبان نامه و کلیله و دمنه فاقد آن بوده‌اند، بهره داشته‌اند نثر فارسی از توجه به اینگونه آثار برکنار مانده است و لاجرم مدت‌ها در مقایسه با شعر قلمروی محدودتر داشته است...»^۱ اولین نثر داستانی، (بر آن هر نامی از قصه، افسانه، داستان، حکایت، یا ناول (Nouvel) رومان Roman. فابل Fable، تیل Legend Tale، گنت Fiction Conte و یا Story بگذاریم) به تصریح بسیاری محققان سمک عیار از فرامرز بن خداداد و بن عبدالله الکاتب الارجانی (تحریر ۵۸۵ هـ. ق) است.^۲

پژوهشگران ایرانی هم (از جمله دکتر محمد جعفر محبوب که بحق بیشترین سهم را در معرفی و بررسی و نقد داستانهای عامیانه و قصه‌های فارسی دارد، دکتر پرویز خانلری، در مقدمه کوتاه ولی بس جانسوز و دردمندانه‌اش بیاد فرزند ناکام از دست شده برسمک عیار) چنین نظری ابراز کرده‌اند، ولی دکتر ذبیح‌اله صفا در گنجینه سخن از داراب‌نامه، بعنوان داستانی پر حادثه و مطبوع یاد می‌کند که در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) به قلم نویسنده‌ای به نام ابوطاهر محمد بن حسن

۱ - نقش بر آب - دکتر عبدالحسین زرین کوب - صص ۴۹۴ - ۴۹۵.

۲ - طبق روایت صدقه بن ابوالقاسم شیرازی سمک عیار (۵۸۵/قمری ۱۱۸۹ میلادی) کهن‌ترین قصه ایرانی است ادبیات ایران... پروفیسوریان ریپکا - ترجمه یعقوب آژند ص ۱۳۶ نشر گستره. قدیم‌ترین داستان مشهور که تاکنون به اطلاع ما رسیده، همانا کتب سمک عیار تألیف صدقه بن ابوالقاسم شیرازی است که آنرا فرامرز بن... بسال ۵۸۵ هـ تحریر نمود: تاریخ ادبیات ایران - هرمان اته - ترجمه دکتر رضا زاده شفق - بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۱۴.

بن علی طرسوسی (یا طرطوسی) تحریر یافته است. مؤلف داراب نامه را در بخش و ردیف، داستانهای ملی و پهلوانی آورده، و چون سال دقیق کتابت را ذکر نکرده قاعدتاً این دو (سمک عیار و داراب نامه) تقریباً همزمان یا نزدیک بهم در قرن ششم نوشته شده‌اند و در بخش رمانها نیز دکتر صفا می‌نویسد: «... از داستانهای قهرمانی بگذریم، می‌رسیم به داستانهای متنوع دیگری که معمولاً موضوع اصلی آنها عشق ساده دو طرف نسبت بیکدیگر و سرگذشت آن دو، و یا به رمان‌هایی که بیشتر مبتنی بر حادثه جوییها و ذکر حوادث و اتفاقات متوالی است...»

مؤلف سپس می‌نویسد قدیمتر از همه این داستانها هزار و یکشب است که از پهلوی با تغییراتی به عربی الف لیله و بعدها از عربی به فارسی و زبانهای دیگر ترجمه شده با اینهمه دکتر صفا که خود مُصحح داراب نامه در ۲ جلد هم هست تصدیق و تأکید دارد بر اینکه سمک عیار از جهت نثر فارسی و زیبایی و جذابیت داستانی از دیگر رمانها برتر و عالی‌تر است از جمله آثار نثر داستانی (اعم از پهلوانی - حماسی که معمولاً حوادث در خؤل و خؤش قهرمان برتر و پرسوناژ (Personage) سوپر من (Super - Man) و ماجرا آفرین و پیروزی نهائی او دؤر می‌زند یا عاشقانه، نظیر داراب نامه و سمک عیار از ماجراهای عشقی و نقش عیاران بحث می‌کند و یا دینی - حمزه سیدالشهدا، پسر آذرک شاری و رموز حمزه یا حمزه نامه - و آثار رمزی و تمثیلی از زبان وحوش و طيور که هر یک SYmbol و نماد تپپی از افشار جامعه‌اند، مانند کلبله و دمنه و مرزبان نامه و انوار سهیلی) از دیگر قصه‌ها، سندباد نامه، بختیار نامه، طوطی نامه - هزار و یکشب، حسین کرد شبستری، چهل طوطی، امیرارسلان نامدار قصه چهار درویش، جوامع الحکایات، و نثر آمیخته (علمی و تعلیمی - داستانی)... اسکندرنامه - الفرج بعد الشدة، لطایف الطوائف - زینة المجالس، شمس و فتنه، مُفرح القلوب عهد فتحعلیشاه شایسته ذکرند...

در مجموع آنچه راجع به نثر داستانی، قصص و حکایات گفتنی است و همانهم صبغه و ساختار و چهارچوب آثار فارسی را از فرنگی متمایز می‌سازد - اینکه تقریباً در اکثر این داستانها «رئالیزم» به گونه‌ایکه در آثار غربی مطرح است کمتر بچشم

می‌خورد، در قصه‌های فارسی - تا برسیم به عصر مشروطه و تبعات آن - زمان، و مکان نامشخص و در هاله‌ای از ابهام و رؤیا، و مجاز نوسان دارد خوشبختی با شانس مترادف است، رابطه علت و معلولی در این داستانها مطرح نیست حسن کچل، امیر ارسلان، و حسین کرد گاه در شخصیت برتر خود، و گاه بر اثر داشتن شیئی یا چیزی مقدس چون چراغ جادو یا قالیچه حضرت سلیمان و امثالهم از قدرتی غیر طبیعی، غیبی و مافوق بشری برخوردارند، و بیشتر داستانهای شرقی از ایندسته‌اند، صورت تحقق یافته امیدهای دور از دسترس، و آرزوهای بر باد رفته‌ی مردم حساس و خیال پرداز گرفتار قرن‌ها استعمار و استثمار خواننده همراه با قهرمانان قصه در دنیائی پر راز و رمز سوار بر بال پرندۀ دور پرواز خوشبختی در فضاهاى ناشناس، افق‌های رنگین و سرزمینهای دورگاہ میان اجنه، غول و پری پرواز می‌کند و خلاف آنچه در زندگی عادی و روزمره جریان دارد، نومیدی‌ها به امید، نامرادی‌ها به عین مراد تبدیل می‌شود، خواننده در دنیای قصه، شاهد پایان خوش و شیرین ماجراها، پیروزی و بهروزی است پس جای شگفتی نیست اگر بیشتر قصه‌ها پایانی خوش و فرجامی دلپذیر دارند، خوب‌ها پیروز می‌شوند و بد‌ها شکست می‌خورند، زندگی تیره و محنت بار مملو از ناکامی و پژمردگی، به فضائی سرشار از رنگ و رؤیا، شور و شادی، نور و روشنائی، دیگرگون می‌گردد.

نثر عرفانی یا صوفیانه و نیز کتب تفسیر قرآنی که از قرن پنجم هجری با آثار کسانی همچون هُجویری، قشیری، کلابادی (التصوّف لمذهب التصوّف) و خواجه عبدالله انصاری پدید آمده بود در سده‌های ششم و هفتم، رونق بیشتر یافت، و به کمال پختگی رسید که از آنمیان اسرارالتوحید محمد بن منور، کشف‌الاسرار رشیدالدین میبدی، مکاتیب و رسالات سوانح العشاق و بحر الحقیقه از احمد غزالی، یزدان شناخت و تمهیدات عین‌القضات همدانی و مناقب العارفین افلاکی - با اطلاعات جالبی که از مولانا و شمس می‌دهد - و رساله‌های سمبولیک و ادیبانه شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) همچون آواز پر جبرئیل رساله‌العشق - لغت موران، رساله الطیر، صغیر سیمرغ از نثری موزون، گیرا و پر شور و حال برخوردارند، ذکر همه آثار نثری دیگر عارفان از فیه مافیه مولوی گرفته تا تذکره‌الاولیاء عطار

مطلب را به درازا می‌کشاند و غرض ذکر نمونه‌ای چند بود.

برخی از آثار منثور صوفیان و غیر صوفیانه مسائل فقهی و کلامی و احادیث را هم در بر می‌گیرد، خصوصاً مؤلفان اسمعیلی مذهب، و معتزله کتب و شروح متعدّد و مفصل دارند که موضوع یک اثرگاه هم میان کتب تفسیر قرآنی و هم عرفانی و یا کلامی مشترک است.

هر چند اکثر پژوهشگران ادبی قدیم‌ترین تذکره را لباب الالباب سدید الدین (یا نورالدین) محمد عوفی بخارائی ذکر کرده‌اند (تألیف ۶۱۸) ولی ظاهراً تحریر نخستین کتابها - اگر نه بصورت تذکره کاملی به عصر سلجوقی بر می‌گردد، «و به کتابی بنام مناقب الشعرا که دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا و حاج خلیفه در کشف الظنون از شخصی بنام موفق الدوله ابو طاهر خاتونی که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری می‌زیست... نام می‌برند از این کتاب اطلاعاتی بیش از این در دست نیست...»^۱ و قهراً نمی‌توان در باره‌اش سخن بیشتری گفت.

چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی از نظر زمانی قدیم‌ترین مأخذ در باره گروهی شاعران و نویسندگان تا روزگار مؤلف (میانۀ قرن ششم هجری) محسوب می‌گردد و صرف‌نظر از برخی اشتباهات تاریخی، یا بنوعی دخالت تخیل و داستان پردازی، از قبیل ماجرای فردوسی و محمود غزنوی از آثار معتبر ادبی - تاریخی بشمار می‌رود، و بعد از آن لباب الالباب در دو جلد (اول ذکر احوال شاعران و جلد دوم معرفی پادشاهان و وزرای صاحبذوق و شاعر است) و بالاخره آخرین تذکره نویس مهم و معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحا در دو مجلد و ریاض العارفین (متوفی ۱۲۸۸ هـ) که شرح احوال شاعران متقدم و متأخر تا نیمه دوم قرن سیزدهم عهد قاجاریه را برشته تحریر در آورده است.

جمع بندی و نتیجه

آنچه در مجموع از آثار متعدّد و متنوع نثری قرن هفتم الی سیزدهم (عصر مغول تا دوران قاجاریه) گفتنی است اینکه نثر پخته و روان و دلنشین مرسل، قبل از مغول

۱ - گنجینه سخن - دکتر ذبیح اله صفا - جلد اول ص ۸۰ - انتشارات امیرکبیر.

«که هم صورتاً عالی و هم معنأً والا و هم از حیث آهنگ کلمات دارای یکنوع فخامت و جزالت خاصی بود»^۱ صرفنظر از استثنائاتی از دوران تیموریه ببعد (قرن هشتم) به نثری مُعَلَّق، پیچیده و مصنوع – پر لفظ و کم محتوا – تبدیل گشت به جای واژگان اصیل فارسی، عربی (آنهم با تصرفات منشیانه فارسی) و ترکی جغتائی و مغولی نشست، و همین نثر است که اکثر محققان از آن به عنوان نثر فاسد یاد کرده‌اند، کتب تاریخی و فرهنگ لغات اکثر در خارج از ایران بویژه هند تالیف می‌گشت و کوشش‌های شیخ ابوالفضل دکنی برای نثر سره و روان هم دیر نپائید و همانطور که پیشتر اشاره شد، به لغات مجهول و «من در آوردی» معروف به دساطر انجامید تا آنجا که به قول مرحوم بهار «کتاب‌های پوچ و بی‌اساس از قبیل چار چمن آئین هوشنگ، دبستان المذاهب و غیره در قرون ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ برخی از فرهنگ نویسان مانند محمد حسین خلف تبریزی مؤلف برهان قاطع را هم فریب داده، لغات مجعول پارسی و مشتی «هزوارش» به کتب لغت راه یافت و وارد ادبیات شد و در اشعار کسانى مثل ادیب الممالک فراهانی و تألیفاتی نظیر ناسخ التواریخ و نامه خسروان، بعنوان کلمات اصیل پارسی سره استعمال شد.

« فصل چهارم »

گذر و نظری بر اوضاع سیاسی - اجتماعی و ادبی ایران در آستانه انقلاب مشروطیت

گمان می‌برم نیازی به توضیح و ارائه دلایل و شواهد نباشد، اگر بگوئیم ادبیات و فرهنگ یا وضعیت علوم و هنرهای هر قوم و جامعه‌ای رابطه‌ای بس عمیق، نزدیک و تنگاتنگ و جدائی ناپذیر با جریانهای متعدد مخصوصاً عوامل اجتماعی، سیاسی، فکری و مذهبی و اقتصادی... گذشته آن ملت دارد و بنابر این وقتی می‌خواهیم از اوضاع ادبی دوران قاجار و تأثرات متقابل (اجتماعی - ادبی) عصر مشروطه - بویژه در عرصه و قلمرو نثر - سخن گوئیم، ناگزیریم به ادوار پیشتر نظری هر چند گذرا بنمائیم.

گذشته از سوانح و حوادث عظیم و فاجعه بار نظیر فتنه غز (۵۴۸ ق) و فتنه مغول (۶۱۶ ه) و ادامه این ایلغار خونبار توسط نواده چنگیز هلاکو (در ۶۵۴ و انتصاب خواجه نصیر طوسی به وزارت در هم کوبیدن قلاع و پایگاههای اسمعیلیه، و فتح بغداد و پایان خلافت عباسیان در ۶۵۶ ه.ق. که سال تصنیف «گلستان» هم هست:

در آن مدت که ما را وقت خَش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و انتقاد از سعدی که در سقوط همین خلافت مرثیه سروده! که چرا وقتش خوش بوده؟!

و سپس یورش تیمور و حکومت جانشینانش - که بالنسبه معتدل و هنر دوست تر بودند نظیر شاهرخ میرزا - بایسنغر - اوضاع و احوال و پریشانی و نابسامانی قرن نهم و وجود حکومت‌های محلی متعدد و ملوک الطوائفی، آشفته بازاری پدید آورد و تبعات تسلط و حکمرانی ایلخانان، و کشتارها و خرابی‌ها، و انهدام کتب و کتابخانه‌ها، و مهاجرت ادیبان و عالمان - خصوصاً به دربار گورکانیان هند - و از دم تیغ گذشتن ارباب فضل و هنر، در واقع از اواخر قرن هشتم و قرن نهم ببعد و عمدتاً عصر صفوی (دهم و یازدهم هجری) آشکار شد... به گونه ای که در دوران ممتد و طولانی صفویه - افشار، زندیه، در عرصه فلسفه ملا صدرائی، در ریاضیات و علوم شیخ بهائی و در شعر صائب (صرف نظر از عنوان خاتم الشعرائی که به جامی (متوفی ۸۹۸ ق داده اند) داریم و بس، البته گویندگان و نویسندگان از جهت شمار کم نیستند، خاصه در دوران معروف به سبک هندی، که شاعری دیگر شغل و حرفه نیست و مرتبتی ندارد از قصاص تا بزّاز و زرگر و غیره در بساط و ویتترین خود، متاع شعر هم عرضه می‌کنند، چرا که ادب رسمی مقبول در بارها و مراکز زور و زرهای شعرا و ادبا - این کارگزاران وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی -

در روزگاران گذشته دیگر خریداری ندارد.

در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی همزمان و یا مقارن با قرون ۱۰ و ۱۱ فمری (عصر صفوی ببعد) که غربیان و اروپاییان به حکومت بلامنازع پاپ و کلیسای قرون وسطی و دادگاه‌های تفتیش عقاید انکیزیسیون (Inqui - Sition) پایان بخشیده افق‌های تازه‌ای فرا روی اروپائیان پدید آورده بود و کشف قاره جدید، اختراع چاپ، آغاز عهد رنسانس (Renaiss - Sance) و بدنبال آن نهضت اومانيسم Humanisme را بنیان نهاد و کشف قوه بخار، صنعت و بازرگانی و داد و ستد را در مسیری تازه انداخته، به پایان فئوداليسم Feodalisme و آغاز بورژوازی (Bourgeoisie) و نهایتاً انقلاب صنعتی انجامید در مشرق زمین عموماً و ایران خصوصاً اوضاع اجتماعی، سیاسی و دینی، و به تبع آن فرهنگی ادبی، به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد، بقول دکتر صفا همزمان در ایران «نابغه خردسال صفوی» شاه اسمعیل و جانشینان او

نزدیک به ۲۵۰ سال حکومت کردند.

صوفیه در اصل تصوّف پیشه بودند، ولی بعدها نه تنها از آن اعراض داشتند، بل به آزار و اذیای صوفیه هم پرداختند، و شیخ الاسلام کلّ ممالک محروسه، محمد باقر مجلسی در دو مورد از هیچ کوششی تا آخر باز نایستاد و دقیقه‌ای فرو نگذاشت، یکی ضدّیت و مخالفت با متصوّفه - تا آنجا که رساله‌ای در رفع تهمت عارف بودن پدر پرداخت - و دیگری امر به نفی بلد، و کشتار و آزار اهل سنت داد. (علاقمندان جهت اطلاع بیشتر به تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم و سوم / جلد پنجم ۱ و ۲ از دکتر ذبیح اله صفا - سبک شناسی بهار جلد سوم و جلد اول از صبا تا نیما مراجعه فرمایند.)

سایر پادشاهان این سلسله اکثر (مخصوصاً شاه صفی که شرح جنایات او لرزه به اندام می‌آورد) اوقات خود را یا در مجالس بزم، چرس و بنگ، به عیاشی و میگساری می‌گذراندند، و یا درگیر با اوزبکان از شرق و مخاصمات و محاربات توانفرسای بی‌حاصل با عثمانی در غرب بودند، و تازه بدعت شوم و نفرت انگیز فرزندکشی، کورکردن اولاد ذکور و پسر عمان توسط و به دست همین پادشاه آغاز شد و روش معمول نه تنها شاهان بعدی، بل تا عصر قاجار گردید^۱.

حاصل این همه فساد، خشونت، بیرحمی و خونریزی، اینکه، آخرین پادشاه سلسله صفوی، در مقابل مشتی افاغنه که عمری با جگزار و مطیع ایران بودند؛ نتوانست کمترین مقاومتی از خود نشان دهد و به وضع فضاحت باری تاج از سر خود برداشت و تقدیم محمود افغان کرد؛ سطور زیر نمودار بارزی از پایان این دودمان است:

«... شاه سلطانه حسین و دیگر مؤمنان که یارای ستیزه با افغانان نداشتند به نذر و نیاز و چله نشینی دعا و وردهای گوناگون که برای دفع همه بلاها و بیماریها و فتنه‌ها در کتابهای «علما» مندرج بود، و به سحر و جادو و احضار پادشاه جن با سپاه جنیان

۱ - تاریخ ادبیات ایران - دکتر ذبیح اله صفا - جلد ۵ بخش ۱ ص ۳۱ الی ۳۵ به نقل از احسن التواریخ حسن بیگ روملو.

و استفسار از احکام نجومی، و به مشمع نهادن و به آب دادن آن و همانند این چاره‌گیریهای زنانه متوسل شدند تا مگر آن بلای بی‌امان را از خود بگردانند، اما با اینهمه «تدابیر» کاری از پیش نرفت و اصفهان در محاصره هشت ماهه چنان گرفتار قحط و غلا شد که گندم منی به پنج و ده تومان (دو هزار درهم) رسید و سپس نه گندمی در میان بود و نه جوی و برنجی و ارزنی، و کار بخوردن گوشت خرو شتر و سگ و موش و اجساد مردگان و گشتن و خوردن کشتگان کشید در حالیکه در بیرون حصار همه چیز یافته می‌شد...».

از عصر صفوی بدانجهت به تفصیل بیشتری سخن رفت که از سوئی نتایج و آثار شوم و محنت بار فرهنگی و معنوی، فکری و ذوقی ناشی از ایلغار و خونریزی‌های مغول و تیموری - از انهدام کتب و کتابخانه‌ها تا کشته شدن و مهاجرت اندیشمندان و ارباب ذوق و خرد آنهم در مقایسه با آغاز تحوّل و مادیّ و معنوی غرب کم و بیش در این ادوار بعد نمودار شد و از سوی دیگر اعمال سیاست خاصّ مذهبی و عدم عنایت پادشاهان صفوی به علوم عقلی و توجّه صرف به رونق علوم نقلی و حمایت از مصنفان علوم شرعی و انتقال مرکز ادب سنتی در باری به دربارهای خارج از ایران (هند و عثمانی) بر رویهم موجب آن گشته است تا اکثر مورّخان و محققان عصر صفوی را دوران فترت ادبی و سر آغاز تنزّل و انحطاط علمی و ادبی بشناسند، با این توضیح که برخی در این داوری افراط کرده، جنبه‌های مثبت را از نظر دور داشته‌اند و قلیلی - خاصّه در سالهای اخیر - برای سبک هندی ارج بیشتری قایل شده، امثال صائب و بیدل را در ردیف بزرگان شعر (و حتی به تعبیر و توجیهی از منابع الهام در ظهور شعر نو نیمائی دانسته) و نثر پاره‌ای کتب دینی را - از جهت سها، و قابل فهم عامه بودن - واجد ارزش و امتیاز دانسته‌اند^۱ **ملاحظه**

۱ - اگر فراغی و مجالی دست دهد، تحت عنوان تقدی بر تقدما، به برخی از این اظهار نظرها که گناه برخاسته از سلیقه و ذوق شخصی هم هست - خواهیم پرداخت، اما محض اشارت بی‌مناسبت نیست در اینجا، بخش کوتاهی از تقد دکتر زرین کوب را بر کتاب «از صبا تا نیما» یحیی آرین پور در ارتباط با نثر دوران صفوی - نقل نمایم: «... اما در مورد نثر این ادوار (صفویه افشاریه - زندیه) مؤلف گویا تحت تأثیر (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

می شود که در اینجا، صحبت^(۱) از «پسند» شخصی است و استاد بر نظر مستشرق ایتالیایی بینه‌ای گویا و مُقنع نمی آورند، و اگر نظر استاد همائی «تعقید و تطویل» را هم نشانه عیب و نقصان ندانیم، آیا در ادامه نثر شیوای آثاری همچون سفرنامه، قابوسنامه، بیهقی، کلیله و دمنه و گلستان، می توان کتب دینی مورد اشاره خود استاد از قبیل مجالس المؤمنین و زینة المجالس و عین الحیوة را آثاری برجسته و ممتاز از جهت، لفظی و معنوی عنوان کرد؟! و تازه اگر معدودی از کتب دینی، نثری درخور درک و فهم عامه داشته باشند، اکثریت با کتب تاریخی، ادبی و تذکره و... است بقول هرمان اته^(۲) در مرز نثر شاعرانه و نثر علمی فارسی، تألیفات تاریخی جا می گیرند که «شماره آنها به اندازه ریگ کنار دریا زیاد است!» و بقول هم او بعضی از این کتابها در متکلف ترین نثر نوشته شده و براستی قابل تأمل است، غیر فارسی زبانان بگمان من - بدلیل آنکه فارسی زبان مادری آنها نیست - تقریباً اکثریت (براون -

(ادامه پاورقی صفحه قبل) قول بهار در سبک شناسی و گفته دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران، در فضاوت راجع به نثر عهد صفوی قدری بیش از حد ضرور سخنگیری کرده است، چنانکه نثر فارسی تمام ایندوره بلافاصله پیش از عهد قاجار را فاقد آثار مهم شمرده است و آن را چنان «پیچیده و پر تکلف و با کنایات و استعارات و مرادفات و تشبیهات فراوان و عبارت پردازیهای سنگین و خسته کننده و لغات غلیظه عربی» وصف کرده است که گویا سادگی در بیان و آشنائی با حدود فهم و دریافت عامه در تمام این ادوار جز در اواخر عهد ناصری هرگز مورد توجه نویسندگان نبوده است...

دکتر زرین کوب، جای دیگر بهم - البته ضمن تعریف و ستایش از کار ارجمند یحیی آریں پور و برشمردن ویژگیهای آن - می گوید که او هم مانند براون مؤلف تاریخ و صاف را «نخستین مفسد بزرگ زبان» می داند... بهر حال «فترت و انحطاط» کلی نثر ایندوره مورد تأیید استاد زرین کوب نیست و به قول ملک الشعرا بهار نیز استاد کرده می نویسد: «... ملک الشعرا بهار هم که غالباً از انحطاط نثر فارسی در این روزگاران صحبت می کند، در دوره صفویه نوعی نثر ساده، نوعی نثر منشیانه و نوعی نثر بین بین نشان می دهد، که اینهمه، رویهمرفته جانی برای تصور «انحطاط نثر نویسی» در ایندوره باقی نمی گذارد، در این مورد قول جلال همائی بیشتر پذیرفتنی است که می گوید بطور کلی جز تعقید و تطویل در نثر این دوره عیبی نیست (مقدمه جلال همائی بر حبیب السیر - چاپ خیام صص ۳۸ - ۳۹)...

و نهایتاً استاد زرین کوب به این نتیجه می رسد که: «... من داوری یائوسانی Bausani ایتالیایی را هم در این باره می پسندم» که می گوید: «... صحبت از وجود انحطاط در این دوره نارواست...»

(نه شرقی، نه غربی، انسانی - دکتر عبدالحسین زرین کوب - از انتشارات امیرکبیر - چاپ اول ۱۳۳۵ صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۲- تاریخ ادبیات فارسی - تألیف هرمان اته - ترجمه دکتر رضا زاده شفق - بنگاه نشر و ترجمه کتاب ص ۲۷۹

اته، ریپکا،...) نثر این دوران را تقلید نثر امثال و صاف الحضرة و میرزا مهدیخان استرآبادی یعنی متکلفانه با الفاظ فراوان و محتوای اندک، به دور از شیوایی و روانی و پختگی نثر قرون پنجم و ششم و هفتم، دانسته‌اند، و ادبای خودی هم به نوعی مجذوب موزونیت و بازیگریهای لفاظانه گشته‌اند، که عنوان صفت فترت و انحطاط را به دور از انصاف می‌دانند.

بهر تقدیر بازگردیم به خط اصلی بحث، و اوضاع و احوال (سیاسی - اجتماعی) و ادبی پیش از انقلاب مشروطه به دلایلی که نیاز به تکرار آن نیست، در عصر پیش از صفوی عاملی که - اگر نه مُستدام - معمولاً حامی، مشوق و انگیزه رواج و رونق ادب سنتی بوده، در عصر صفوی، اگر نگوئیم مفقود است دست کم به حداقل می‌رسد. گفته‌اند شاه اسمعیل و شاه تهماسب بی‌بهره از ذوق ادبی نبوده‌اند، و در تذکرها ابیاتی منسوب بدانان هست اما شاخص‌ترین و نامدارترین شاعر این عهد صائب تبریزی، از بی‌قدر شدن شعر و شاعر «شکوه» دارد و راهی دیار هند می‌گردد^(۱) و پس از اقامت ۶ ساله بدرخواست پدرش میرزا عبدالرحیم بجهت نوعی رقابت و چشم هم‌چشمی شاه عباس ثانی - پدر صائب را وادار به نامه نویسی و دعوت فرزند به ایران می‌کند - تا ملک الشعراء دربارش نماید و این یادآور چراغی که بخانه رواست... می‌باشد.

گفته و نوشته‌اند، که شاهان صفوی در دربار خود به ترکی سخن می‌گفتند؛ (خلاف دربارهای هند و عثمانی!) و شاه عباس، در حفظ و حراست مملکت تلاش‌ها کرد، و همو باب ارتباط با دول خارجی را گشود اما سرانجام شاه سلطان‌حسین تاج پادشاهی - را دو دستی تقدیم محمود افغان کرد که چندی بعد خود به دست اشرف مقتول شد... از آن پس دوباره هرج و مرج و آشوب حکومت خان‌خانی آغاز شد. نادر در دشت مغان (۱۱۴۸ هـ) تحت شرایطی قبول

۱- ز نقش ساده بود عقیق تا در یمن است
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد
بلند نام نگردد کسی که در وطن است
عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد
و مفردات و ابیات طنزآمیز صائب در محکوم کردن زاهدان ریائی، خود نمودار روشنگر و افشاکننده بسیاری از مفاسد و معایب اجتماعی این دوران است.

پادشاهی کرد... نادر خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود، و سؤطن بیجا به فرزند و کور کردن او، اواخر سلطنتش را با جنون و گردآوری مال همراه ساخت و قتل شبانه‌اش را به دنبال داشت، زندیه و افشاریه (در حقیقت نادر افشار و کریمخان زند دوام و عمر حکومتشان چند سالی از دوران نیمقرنی سلطنت ناصرالدینشاه افزون است) و درگیریهای سیاسی، و ایجاد امنیّت و خواباندن شورش‌ها و طغیانهای داخلی، و مبارزه با دشمنان خارجی و راندن افاعنه، عثمانی، روسی و انگلیسی، مجالی برای توجّه حکومت و دربار به ادب سنتی باقی نگذاشت، خاصّه که نادر شخصاً مرد رزم بود و میانه‌ای با بزم نداشت.

آغا محمدخان قاجار طی ۱۷ سال منازعات مداوم سرانجام پس از وفات کریمخان زند (کسیکه هیچگاه خود را پادشاه نخواند و به لقب وکیل الرعایا بسنده کرد) در ۱۲۱۰ هجری قمری که به سلطنت نشست و مؤسس سلسله‌ای گردید که حدود ۱۳۰ سال و درست مقارن با رُشد سریع کمی و کیفی مغرب نشینان و اروپائیان بر این سرزمین حکومت کردند.

دوران نزدیک به چهل سال سلطنت فتحعلیشاه، برای وطن ما ثمری جز عقب ماندگی، رواج خرافات و از نظر سیاسی دو شکست تلخ و جبران ناپذیر چیزی دربر نداشت و سرانجام عهدنامه‌های ننگین «گلستان» و «ترکمانچای (۱۲۴۳ قمری)» بر جدائی بسیاری از شهرهای آباد، و بلاد پر نعمت از سمرقند و هرات و بخارا گرفته تا گنجه و تفلیس و باکو، شروان، آران و نخجوان انجامید.

فتحعلیشاه خود شعر می‌سرود، و از ذوق ادبی بی‌بهره نبود، امّا نه «شهنشاه نامه» هفتاد و چند هزار بیتی فتحعلیخان صبا و نه تاریخ جهان آرای میرزا محمد صادق مروزی معروف به وقایع نگار (که سال وفاتش هم با فتحعلیشاه یکی است (۱۲۵۰ هـ) هیچکدام نتوانستند، بر حقایق پرده بپوشانند، و برای شاه قجر اعتبار و شأن و شوکتی تحصیل کنند هر قدر که فتحعلیشاه با پرداخت مواجب قشون و تأمین تجهیزات در خواستی شاهزاده خوشفکر ولی نگوینخت یعنی عباس میرزای درگیر با قوای روسی خست نشان می‌داد در تشویق ادبا، و دادن صلّه گشاده دست

بود و با اینهمه رویهمرفته در مقایسه دو سلسله صفوی و قاجار انصافاً خاندان قاجار به رونق، تمول و تنوع ادب خاصه شعر عنایت بیشتری داشته، در این زمینه اهتمام ورزیدند و عامل این تحرک نه تنها تأسیس دولت قاجار و علاقه و تشویق شاهان و شاهزادگان قاجاری به مدیحه و «شعر در باری» است، بلکه بنا به نظر بیشتر محققان اکثر شاعران ایندوره به جهت ابتدالی که در «سبک هندی» روی نموده بود از آن شیوه عدول کرده به احیای شعر سنتی روی آوردند.

لازم به یادآوری است که همه اولاد خاقان مغفور! و درباریان عهد قاجار عمر به بطلت، بیخبری از اروپای صنعتی متحول و ایام در عشرت طلبی نمی گذراندند - در فصول بعدی به دوره ناصری و وجود امیرکبیر و تحولات ناشی از اقدامات او و میرزا حسین خان سپهسالار، و سفرهای فرنگ و نتایج آن اشاره خواهیم کرد.

« فصل پنجم »

تحول نثر در دوران قبل از مشروطه

نگاهی به وضع شعر این دوران

« سبک معروف عصر قائم مقام »

همه ادب‌دوستان کم و بیش با اصطلاح و عنوان بازگشت ادبی آشنائی دارند، که البته خود، با تعریف و شناختی که از سبک در مفهوم امروزی آن داریم، طرز و شیوه نوین و یا مستقّلی نبود، بلکه نوعی تقلید از پیشینیان (گروهی خراسانی و قصیده سرایی و دسته‌ای عراقی، و غزل و مثنوی سازی) در پیش گرفتند.

شروع این نهضت و حرکت از زندیه و اواخر قرن دوازدهم هجری و مرکز آن ابتدا «اصفهان» و بعدها تهران بود و شاعرانی نظیر میرسید علی مشتاق، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی - سید محمد شعله اصفهانی و سید احمد هاتف اصفهانی، مجمر اصفهانی و... به شعر سنتی و سبک‌های خراسانی و عراقی روی آورده از سبک هندی اعراض کردند.

حاصل سخن اینکه تقریباً در تمام طول قرن سیزدهم، و تا بخش عمده‌ای از دوران سلطنت ناصرالدینشاه (که خود دو دوره مشخص را می‌توان در آن متمایز ساخت) در قرن چهاردهم، ابداع و نوآوری خاصی در نظم به چشم نمی‌خورد، ولی

از دوره دوم ناصری، و تمهید مقدمات برای انقلاب مشروطه، اسباب تحول ادبی فراهم می‌آید، ضرورتاً به بازگشت ادبی شعری اشاره شد، ببینیم در زمینه نثر وضع از چه قرار است؟

اکثر پژوهشگران و نقّادان تحول در نثر و ساده نویسی را به عصر فتحعلیشاه نسبت داده از قائم مقام فراهانی - امیر نظام گروسی، و تنی چند دگر نام می‌برند، بهار بر این اعتقاد است که «رستاخیز نثری دیر تر از رستاخیز شعری بوقوع پیوست...» (ص ۳۴۸ - ۳۴۷ جلد سوم سبک شناسی) لکن واقعیت اینست به اعتقاد بنده، تحول و ساده نویسی، و تازگی و تنوع نثری به شکل جدی و فعالانه‌تر در دوران ناصرالدین شاه و دقیق‌تر بگوئیم اواسط عصر ناصری پدید آمد، و قالب‌های مختلف نثر از قبیل نثر ادبی - نثر روزنامه‌ای ترجمه، نمایشنامه، داستان نویسی، نقد و طنز، و تحول موضوعی، و ظهور مخاطبان جدید نثر و نویسنده عمدتاً در عهد ناصری شروع، و در نیمه دوم سلطنت طولانی نیمقرنی او و سپس جانشینش مظفر الدینشاه، همزمان با عصر مشروطه و بعد از مشروطه ادامه پیدا کرد. برای حفظ نظم و تداوم منطقی ما نیز از قائم مقام شروع می‌کنیم و سپس به نقش و تأثیرات جانبی امیرکبیر و تحولات ناشی از آن می‌پردازیم.

ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، پسر میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ در سال ۱۱۳۹ بدینا آمد و پس از تحصیلات متداول زمان، بخاطر پدر، که عهده‌دار وزارت عباس میرزا نایب السلطنه بود؛ به دربار راه پیدا کرد، و همزمان با پیری و انزوای پدر، تدریجاً سمت پیشکاری این شاهزاده را بعده گرفت و در جریان جنگهای ایران و روسیه تزاری، قائم مقام نقش عمده‌ای داشت خصوصاً امور اختتام جنگ و تنظیم و تدوین صلحنامه، بسیاری از مکتوبات فتحعلیشاه به تزار روس و نیز عهدنامه ترکمانچای به تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. به خط و انشای هم اوست، این مرد بزرگ نسبت به مخدوم خود عباس میرزا - که الحق از معدود چهره‌های درخشان در حیل شاهزادگان قجری بجهت وطن دوستی و اخذ علوم و فنون جدید صنعت و ایجاد نخستین مطبعه چاپ سنگی در تبریز، و اعزام محصلین به فرنگ

است - تا آخر عمر وفادار بود، و در ایجاد نظم و امنیت، یکدم از پای نشست قائم مقام «... محمد میرزا را بتریبی که در تواریخ... ثبت است به تخت نشانید، و در عوض این خدمات یکسال بیش به صدارت باقی نماند و پس از آنکه ایران را منظم و گردنکشان را رام و تخت و تاج را بی منازع نموده، به مولی زاده خود تسلیم کرد، او را به تاریخ صفر سنه ۱۲۵۱ قمری به باغ نگارستان که محلّ بیلاقی... تهران بود احضار کردند و درخیمان، آن سید عالیقدر را بر زمین افکنده با فشردن دستمال در حلق خفه ساختند... و بر گنجی از فضل و ادب خاک افشانند و بنائی از ذوق و شهامت و حماسه و سماحت را ویرانه ساختند و خاندان وی را ذلیل و فقیر نمودند...»^۱

بدینسان سراینده:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

(که به دنبال شکست قشون ایران از روس سروده) همچون بسیاری وزیران فرزانه عهود قدیم مانند ابو طیب مُعَصَبی، یحیی و خالد برمکی، خواجه حسن ابن احمد میکال (حسنک وزیر)، خواجه شمس‌الدین محمد جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی، امیر کبیر، محمد مصدق و... ناجوانمردانه به بازیچه گشته شد و روی در نقاب خاک کشید.

مطالعه در زندگانی انسانهای شریف و خردمند، نشاندهنده این حقیقت تلخ و دردناک است که شرافت، نجابت و منزلت والای این آزادگان را با روحیه و منش و گذرانِ حقیرِ بندگانِ زور و زر هیچگاه سر سازگاری و آشتی نبوده و نیست و از سر همین دردِ جانسوز است که شهید بلخی یازده قرن پیش ناله سر می‌دهد:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه

در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه

و گاه عمر کوتاه و بی فرجامشان، تکرار قصه پُر غصه چگونه زیستن است نه چند

زیستن؟ انگار این پرسش بی‌پژواک در فضای هستی، از آنزمان که سقراط جام شوکران بر لب نهاد در هر لحظه حیات مکرر گشته، جدالی بر سر بودن یا نبودن، گزینش عمر دراز در ذلت، و یا زندگی کوتاه همراه عزّت؟ سؤال بی‌جواب همه روزگاران، در همه اقطار هستی بوده و هست «ابوطیب مصعبی» این وزیر فرزانه و دل آگاه عصر سامانی و همتای قائم مقام‌ها و امیرکبیرها گوئی کشته شدنش را پیشگوئی می‌کرده، آنجا که می‌گوید:

جهانا همانا فسوسی و بازی که برکس نهائی و باکس نسازی
و فریاد اعتراض را سر می‌دهد:

چرا زیرکانند بس تنگ روزی چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی؟
چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه؟ چرا مار و کرکس زیند در درازی؟
بیاد آوریم سؤال عقاب را از زاغ در راز عمر دراز؛ در سروده زیبای استاد خانلری و جواب عقاب:

گر در اوج فلکم باید مرد عمر در گند بسر نتوان بُرد

دردا و دریغا گوئیا در همیشه‌ی روزگاران جا برای تُخبگان تنگ است!
آنگاه که شرایط اجتماعی، نامردمی‌ها و بی‌سامانی‌ها، بر خردورزان آزاداندیش تلخ و گرانبار می‌گردد، شاعری مثل جمال‌الدین اصفهانی، چاره را در گریز می‌داند:

الحذار ای عافلان زین وحشت آباد الحذار

النفرار ای غافلان زین دیو مردم النفرار

ای عَجَب دِلتان بَنگرفت و نشد جائتتان مَلول

زین هواهای عَنین وین آبهای ناگوار

بدینسان از قرن سیزدهم هجری قمری (اندکی بعد از دوره بازگشت ادبی در شعر) دوران نثر تقلیدی (نوعی بازگشت به سنت‌ها و سبکهای نثر ممتاز و عالی) آغاز می‌شود، در این عصر - دوران بالنسبه ممتد فتحعلیشاه (۱۲۱۳ الی ۱۲۵۰ هـ) و محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ قمری) تا برسیم به عهد نیمقرنی سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ) که بگمان من همین دوره ناصری فصل خوشه چینی و برداشت از بذر کاشته امیرکبیر، در زمینه تجدّد و تحول و اقتباس از غرب

و زمان اوج انتشار افکار نو، عدالتخواهی، و مردم گرایی و مردم سالاری، آزادی و قانون می‌باشد و در جهت نثر و ادب، تکمیل طریق و شیوه قائم مقام، و احیای طرز نویسندگان پیشین، و تقلید از نثر زیبای گلستان، کلیله و دمنه، و تاریخ بیهقی و نظایر آنست. آنچه که در گذر و نظری بر پیشینه‌ی ادب فارسی و کارنامه نثر گفته آمد و در واقع مقدمه و مدخلی برای داوری و نقد آثار این دوره، همه متفق و هماهنگ و یکدست بود بر آنچه که قالب و محتوای تحول نثر را در عصر و عرصه‌ی مشروطه فراهم و پدید می‌آورد.

اما قضاوت و داوری و نقد آثار این دوره، همه متفق و هماهنگ و یکدست نیست که محض نمونه به چند مورد اشارتی می‌کنیم در مورد شخصیت قائم مقام و نقش و تأثیر او در تحول نثر و ساده نویسی، مرحوم بهار ضمن مقایسه نثر قائم مقام با شعر او می‌نویسد: «... قائم مقام در شعر نیز قدرتی دارد، اما نثرش «هرچند» غالب سرسری است، و به عجله کار می‌رانده و قلم می‌زده است، باز مایه وافر از ذوق و حسن سلیقه در اوست، و بالاخره پیرو مکتب گلستان سعدی است، اما نمکی از خود دارد...» بهار سپس برخی ویژگیها و تصرفات قائم مقام را از جهت سبکی یادآور می‌شود... (همان منبع قبلی سبک شناسی - جلد ۳)

دکتر عبدالحسین زرین کوب، از قائم مقام به عنوان «آخرین نویسنده بزرگ کلاسیک در شیوه قدیم نثر فارسی»^(۱) یاد کرده می‌نویسد: «اما در آنچه به ادب مربوط است کار عمده قائم مقام آن بود که نثر فارسی را از پیچ و خم عبارت پردازیهای رایج در عهد صفوی و تیموری بیرون آورد، اگر در این منشآت قائم مقام هنوز نشانه‌هایی از صنعت و عبارت پردازی هست، از آن روست که در عهد او فکر بازگشت ادبی، ترک تمام شیوه‌های نثر فنی را مُجاز نمی‌داشت»^(۲).

فی الواقع و در تکمیل نظر استاد زرین کوب می‌توان گفت: قائم مقام نهال اولیه را در انحراف از شیوه متداول نثر مصنوع، پر لفظ و طُمطراق، ولی کم محتوای زمان

۱. نقش بر آب - دکتر عبدالحسین زرین کوب - انتشارات معین چاپ دوم ص ۵۹۵.

۲. جدی آن بود. در گذر از قائم مقام به منظومه جلالیه او، که مناظره‌ای میان او و غلامش جلالیه، در نقد و تفسیر اوضاع و احوال آن روزگار است، یاد می‌کنیم. که بعدها ایرج میرزا همین قالب و وزن را در سرودن عارفنامه اقتباس کرد و نیز از طنز عبید زاکانی در رساله دلگشا و تأثیراتش بر قائم مقام و بعدها علی اکبر دهخدا که بماناد!

کاشت، تا در عصر ناصری، و مقارن مشروطه میوه‌ها و ثمرهای گوناگون ببار آورد. قائم مقام ضمن تقلید از شیوه گلستان، به گونه‌ای نقد احوال، شرح اطوار شخصی و به قول استاد زرین‌کوب «خودمانی بودن» را چاشنی نثر ادیبانه و منشیانه قرار داد، و گذشته از منشآت و اخوانیات، نامه‌ها و مکتوبات قائم مقام به ولّاء و یا شاهزادگان هم از حلاوت و جاذبه، و شور و شوق سرشار است، حتی آنجا که دعوت شاهزادگان جوان و شرکت در مجلس بزم‌شانرا مؤدبانه و ظریفانه رد می‌کند و از پیری، دمسردی و پژمردگی خود می‌گوید باز این، شوخ و شنگی، طراوت و ظرافت، از کلام او می‌تراود.

این نوع نامه‌ها اکثر با عنوان، مخدوم، سرور، مولا، و نظایر آن شروع می‌شود: «مخدوم مهربان من مخدوم بنده، مولای من! رقعۀ خطّ شریف را زیارت کردم، مرا به سیر و صفا و گلگشت باغ و صحرا دعوت فرموده بودید. جزای خیر باد، لطف فرمودی، کرم کردی.

ولیکن الفت پیران آشفته را با جوانان آلفته، به عینها صحبت سنگ و سبوست و حکایت بلبل و زاغ و دیوار باغ. بلی سزاوار حالت شما آن است که با جوانی چون خود شوخ و شنگ و قشنگ دلجوی و حریف خوشخوی و ظریف، به دیگران مگذارید باغ و صحرا را، نه با پیری پوسیده شیخی افسرده و شاخی پژمرده و دلی غمدیده و جانی محنت رسیده که صحبتش سوهان روح است و بدنش از عهد نوح. خوب شما را چه افتاده که خزان به باغ برید و سموم به صحرا، با اینکه حالا نوبت فصل بهار است و مؤسم باد صبا.

در محفل خود راه مده همچو منی را افسرده دل افسرده کند انجمنی را چه لازم که شما بعد از چندی که به سیر و صفا و گشت و گلزار تشریف می‌برید، زخم ناسور و بوی کافور و مرده گور با خود ببرید، همه جا با غم همدم و با آه همراه باشید.

الحمد لله شهر تبریز است و حسن و جمال خیز دست از سر من بیچاره بردارید و مرا به حال خود خود بگذارید، شما را باغ باید و ما را چون لاله دلاخ، یکی را لاله و ورد سزاوار است و دیگری را ناله و درد.

ز دنیا بخش ما غم خوردن آمد نشاید خوردن إلا رزق مقسوم

اگر بخواهیم از نامه‌ها و منشآت نمونه‌ها بیاورم، به درازا می‌انجامد، آنچه در همین رقعۀ جوابیه بچشم می‌خورد کمابیش مختصات کلی دیگر نوشته‌های قائم مقام را در خود دارد، رعایت سجع، و موازنه، بدون تکرار قرینه‌ها - کوتاهی جُمَل: (جزای خیر بادت، لطف فرمودی و کرم کردی)... حذف افعال بیشتر با قرینه لفظی بترتیب (است چهار بار است به عنوان فعل معین (افتاده است)... و نیز حذف: باید، سزاوار است. و التزام اسجاع همواره با تنسيق الصفات: پیری پوسیده... افسرده... پژمرده... غمدیده... محنت رسیده... و الخ.

این جمله‌های کوتاه و موازنه‌های دلکش گوشنواز موجز را با جمل طولانی و قرینه سازی‌های متکلفانه متوالی پیشینیان و معاصران قائم مقام مقایسه کنید که در نثرشان علاوه بر وفور لغات و ترکیبات ثقیل و مهجور عربی و ترکی و حشو و زواید - و القاب و عناوین و مترادفات گاه اسنادهای طولانی و اطناب‌های مُبِل فهم رابطه میان مبتدا و خبر را از یاد خواننده می‌برد!

شیرینی و لطافت کلام و سجع و جناس، و روح لطیف طنزپرداز، کنار گذاشتن القاب و عناوین و مترادفات نثر پیشین، و صراحت بیان، و ردالمثل و چاشنی ابیات دل‌انگیز بعنوان استشهاد از مختصات سبکی قائم مقام است و اما نظر و نقد مؤلف «از صبا تا نیما» که در بحث از نظم و نثر مشروطه، باز از آن خواهیم گفت علیرغم احاطۀ کامل نویسنده بر مطالب و مخصوصاً برخورداری از منابع و مآخذ مُتَنّ متعَدّد و متنوّع به نوعی، برداشت یکطرفه، جزمی و گاه بدون انعطاف است.

مرحوم آراین‌پور پیشاپیش و در بسیاری جاها تحت تأثیر برخی منابع از زبان روسی - که مؤلف در آن دستی دارد - توأم با پیش داوریهای چپ‌گرایانه و طرفدار اصل - ادبیات در خدمت توده و تکرار می‌کنم ضمن ارج فراوان به اثر ارزنده و گرانقدر مرحوم یحیی آراین‌پور، بد نیست، به نمونه‌ای از این اظهار نظرها - هرچند در اصل برخی درست، ولی با مقداری مبالغه، توجه کنیم؛ که ابتدا بحق، به رونق کلام منظوم، و تحت الحمایگی نثر! اشاره کرده سپس می‌نویسد: «... در دورۀ پادشاهان قاجار، کلام منظوم همچنان غلبه دارد و نثر نویسی در درجۀ دوم اهمیت

است... اما بازگشت ادبی به کلام منشور کمتر توجه دارد و این نهضت و جنبش در نثر نه تنها دیرتر به وقوع می‌پیوندد، بلکه خیلی آهسته و گُند و تدریجی است. نثر ایندوره غالباً عبارت از آثاری است که به همان سبک و روش پیش نوشته شده و از نظر ادبی زیاد قابل اعتنا نیست، منشیان و نثر نویسان این عهد... بدون آنکه خود در صدد ترویج شیوه کهن باشند تا حدی بدان دلبستگی دارند و هنوز در منشآت خود کمابیش از سبک و شیوه دیرین پیروی می‌کنند و این وضع با وجود اصلاحاتی که کسانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نثر نویسی بوجود آورده‌اند، تا اواسط سلطنت ناصرالدین‌شاه ادامه دارد و باز مانند پیش دبیران و منشیان نه تنها در نامه‌ها و نوشته‌های خصوصی، بلکه در مکاتبات با پادشاهان کشورها به عبارت پردازی و سجع سازی سرگرم و دلخوشند...^۱

حاصل سخن اینکه قبل از انقلاب مشروطه - اگر تنها امضای فرمان مشروطه (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه‍.ق) را خط و مرز انقلاب مشروطه ندانیم؛ تحول عمده و تغییر اساسی به دنبال کار و شیوه قائم مقام در شکل و مخصوصاً موضوع و محتوای نثر می‌باید در عهد ناصری جستجو کرد. بهر تقدیر مرور و مطالعه در نثر ۶۰ الی ۷۰ سال از حکومت حدود ۱۳۰ سال قاجاریه (۱۳۴۴ - ۱۲۱۰ قمری) روشن می‌دارد که صرفنظر از تغییر اسلوب و سبک قائم مقامی و تا حدی فاضل خان گروسی معروف به امیر نظام کم و بیش نثر این دوران تقلید و ادامه نثر ادوار پیشین است و منشیانی نظیر میرزا صادق وقایع نگار، عبدالرزاق بیگ دُنبلِی، میرزا جعفر ریاض همدانی (منشی سفارت انگلیس) میرزا طاهر شعری دیپاچه نگار مؤلف گنج شایگان، میرزا عبداللطیف طسوجی مترجم کلیله و دمنه و مُصَحِّح برهان قاطع و مترجم الف لیله و میرزا عیسی قائم مقام، میرزا حبیب قآنی (مُصَنَّف پریشان) میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط، میرزا رضی تبریزی، میرزا حیرت مترجم تاریخ سرجان ملکم، و دیگران میرزا محمدتقی سپهر، و رضا قلیخان هدایت که اکثر آنان به عهد ناصری هم می‌رسند. بخوبی می‌توان دریافت که قائم مقام در حد و توان خود و با توجه به شرایط، اوضاع و احوال، به مقدار زیادی از عبارات متکلف و متصنع، مضامین غامض و تو در تو و

۱- از صبا تا نیما - جلد اول - یحیی آرین پور ص ۴۶ - تهران چاپ اول ۱۳۵۰.

پیچیده، و استعارات و تشبیهات مُضَمَّر و گاه نابجا کاسته، و خصوصاً در مراسلات خصوصی و اخوانیات، نثر او سلامت، سادگی و روانی نزدیک به گفتار طبیعی پیدا کرده است.^۱

ملاحظت، طنز و گیرائی نوشته قائم مقام به گونه‌ای است که حتی واژه‌های ترکی - ملالت بار و نامتناسب در بافت و نسج نثر دیگران - در عبارت قائم مقام، بیگانه و نامأنوس نمی‌نماید به نمونه زیر توجه فرمائید که با ابیاتی و قطعه‌ای از ناصر خسرو - این گوینده جدی گوی، عبوس و در اعتقاد مذهبی متعصب - شروع می‌کند و در سراسر دیوان ناصر خسرو، شاید از جهت مضمون، و جسارت بیان، پرخاش و جهش فکری اگر نگوئیم نایاب، کم یاب است:

بعد العنوان:

خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چرخیدن
لب و دندان تُسَرکان خَتارا بدین خوبی نبایست آفرین
که از دست لب و دندان ایشان به دندان دست و لب باید گزیدن
می‌فرمایند (یعنی ولیعهد) پلوه‌های قند و ماش، و قدح‌های افشرد و آتش ماست
که حضرات را هار کرده است اسب عربی بی اندازه جونمی خورد، و اخته قزاقی اگر
ده من، یکجا بخورد بد مستی نمی‌کند. خلاف یا بوهای دو دُرغه (اسب دورگه) که
تا قدری جو زیاد دید و در قُروق (محل خاص و خلوت) بی مانع چرید اوّل لگد به
مهتری که تیمارش می‌کند می‌زند!

ای گلشن تازه، خارِ چوَرَت اوّل بر پای باغبان رفت

قائم مقام در ادامه همین مکتوب از تحریکات آخوندی میرفتاح نام که مردم را

۱ - جای شگفتی است که نمونه‌های منقول از نثر قائم مقام در کتب معتبر و ارزنده تحقیقی از قبیل سبک شناسی و از صبا تا نیما یکی است (ر. ک. صص ۶۵ به بعد از صبا جلد اول و سبک شناسی جلد ۳ صص ۳۵۱ به بعد، و دیگران در بررسی ادبیات معاصر محمد استعلامی و تاریخ ادبیات معاصر محمد حقوقی نیز بیش و کم همینطور است با این تفاوت که در مکتوب آغاز شده با ابیات ناصر خسرو، مرحوم بهار در نقل عبارت: «... پرکار و کم خوراک و موافق عقل و معاش و امساک! ولی العیاذ بالله گوده ملاکه بوده خداست... می‌نویسد گوده و بوده را اینجا مراد ندانستم چیست؟ ولی آری پور در توضیحات می‌نویسد: گوده در لهجه آذری به معنی کوتوله و کوتاه قامت و یک وجبی بوده است.

به استقبال سپاه روس ترغیب می‌کرد و عاقبت سردار روسی را به تبریز وارد کرد، بالحنی گزنده و سرشار از طنز سخن می‌گوید که بی‌تردید همین شیوه و سیاق - منتها با سادگی بیشتر و استفاده از زبان مردم کوچه و بازار و تکیه کلام‌ها و ضرب المثلهای عامیانه - بعدها توسط علامه دهخدا در مقالات معروف به چرند و پرند، مورد استفاده قرار گرفت و در جای خود از آن خواهیم گفت.

واقعیت اینست که از نوشته قائم مقام نمی‌توان دل‌گند ... به عبارت‌های دیگری از همان مکتوب توجه فرمائید: «... فرمودند اگر حضرات از آتش و پلو سیر نشوند بجاء، امّا شما را چه افتاده است که از زهد ریائی نهم ملائی^۱ ... سیر نمی‌شوید؟ کتاب جهاد نوشته شد، نبوت خاصّه به اثبات رسید، قیل و قال مدرسه حالا دیگر بس است، یکچند نیز خدمت معشوق و می‌کنید! صد یک آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدید اگر با اهل سلاح صرف جهاد شده بود کافری نمی‌ماند که مجاهدی لازم باشد!

باری بعد از این سفره جمعه و پنجشنبه را وقف اعیان شهر و کدخدای محلات و نجبای قابل و رؤسای عاقل بکنید، سفره زرق و جیل را بر چینید، سکه قلب و دغل را بشناسید، نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد، ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد... منبعد بساط کهنه بر چینید و طرح نو در اندازید!...»

... باری قائم مقام در رقیمه‌ای (که معلوم نیست به چه کسی نوشته) اشاره‌ای دارد به اینکه عمرش از پنجاه گذشته، و امیدوار است عمر طبیعی بکند، گوئی دل او گواهی می‌داده که در آن روزگار بی‌فریاد^۲، ناکسان، به کسان مجال زیستن و عمر طبیعی نمی‌دهند، می‌نویسد:

«... خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی، رقیمه شما رسید ایجاز آبلغ از اطناب و اختصاری افصح از تفصیل، من نمی‌دانم که این جنس سخن را نام چیست؟

۱ - نهم - نهم: حرص بر خوردن، به نقل از پاورقی ص ۶۷ از صبا تا نیما - جلد ۱ - چاپ اول
 ۲ - روزگاری است سخت بی‌فریاد کس گرفتار روزگار مباد، تعبیر زیبا و نغزی از مسعود سعد (۴۴۰ - ۵۱۵)

نوشته بودید که رای و اراده تو چیست، سبحانه الله مالک الملک، این فقره ایست که پرسیدن شما از من محل تعجب است، حَجَبْتُ و الدَّهْرُ کَثِيرٌ عَجَبَهُ بلی چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها! (کذا فی الاصل) بسیار دارد. این عمرهای کوتاه با این اَمَل‌های دراز نمی‌آورد، خصوصاً اشخاصی که مثل من از خَمْسین گذشته و به سِتین نزدیکند، و به عمر طبیعی امیدواریه‌ها دارند...»

برخی جمله‌های کوتاه، و استفاده از زبان مردم کوچه و بازار، بی‌تردید طلیعة همان ساده نویسی امثال، میرزا حسن خان اعتماد السلطنه و نیز خود ناصر الدین‌شاه، و علی‌الخصوص علامه علی اکبر دهخدا است، که گمان می‌برم همین اندازه نمونه فی الحال بسنده باشد.

«فصل ششم»

عهد ناصری - امیرکبیر و اقدامات او،

آشنائی با برخی نویسندگان این دوران (دوران بیداری) یا بیخبری؟!*

(پیشتر) چند بار اشارت رفت که نطفه تحوّل، بیداری افکار، وزش نسیم آزادی، ترجمه کتب، انتشار روزنامه به طور دامنه دار و وسیع تر و طلوع افق های تازه تری در عرصه علم و ادب در دوران نیمقرنی ناصرالدین شاه بسته شد. ناصرالدینشاه - چهارمین پادشاه سلسله قاجار در سال ۱۲۶۴ هجری قمری، از شهر ولیعهد نشین تبریز، پایمردی، همراهی، و تدبیر امیرکبیر راهی تهران شد، تا بر تخت سلطنت تکیه زند، او تا سال ۱۳۱۳ هـ ق، فقط چند ماه کمتر از پنجاه سال در دورانی بالنسبه آرام و بدور از جنگها و مخاصمات با روس و عثمانی... حکومت کرد.^(۱)

۱- ناصرالدین شاه، «پادشاه عجیب و بوالهوس» که بیوسته دم از عدالت و اصلاحات می زد و با اینهمه دوران سلطنت او پر از ظلم و جور بی عدالتیهای فراوان بود، بعد از بمقرون پادشاهی مطلقه و دادن امتیازات زیاد به بیگانگان در تاریخ عصر روز جمعه ۲۸ ذیحجه ۱۳۱۳ هـ ق چهار روز پیش از آنکه جشن سال پنجاهم سلطنت خود را برپا دارد، در حرم شاه عبدالعظیم به ضرب ششلول مردی آگاه و حسیور به نام میرزا رضا کرمانی از شیفتگان سید جمال الدین افغانی داعی اتحاد اسلام، کشته شد... «از صبا تا بیا» - جلد ۱ ص ۲۲۵.

صرفنظر از اقدامات عباس میرزا نایب السلطنه (از قبیل ایجاد مطبعه چاپ سنگی در تبریز، ۱۲۲۷ هجری اعزام محصلین به فرنگ؛ ایجاد زمینه برای تهیه سلاح‌های گرم و توپخانه در ایران) و نیز همراهی و همفکری وزیر با تدبیرش قائم مقام، در اخذ و رواج فنون و صنایع جدید، بگمان من وجود وزارت سه سال و چند ماهه میرزا تقی خان امیرکبیر و اصلاحات و اقدامات سازنده و مهم او از عوامل بسیار سازنده جهت نه تنها رشد فکری و اجتماعی بل تحول نثر فارسی و رواج ساده نویسی، بعد از قائم مقام است.

راست است که امیرکبیر به طور مستقیم در حمایت از ادبا، و تشویق شعراکاری نکرد، و کوتاه کردن دست بیگانگان و جلوگیری از دخالت سفرای روس و انگلیس در امور مملکتی، قطع مواجب و مستمری ناروای چاپلوسان در باری و مزدوران اجنبی، و کار انتظام قشون، رونق تجارت، ایجاد امنیت، و دیگر مهم امور مُعضلات وقتی برای امیرکبیر باقی نمی‌گذاشت که به ادبیات بپردازد و حتی معروف است که با شاعران مدّاح و صله بگیران میانه خوشی هم نداشت، ولی بطور غیرمستقیم اقدامات بنیادی و عمیق و ریشه‌دارش مخصوصاً تأسیس دارالفنون در سال

۱۲۶۸، دعوت از معلمان و استادان و متخصصان خارجی برای تعلیم علوم و فنون جدید، کمک به انتشار مرتب روزنامه، اعزام محصلین به فرنگ ترجمه کتب خارجی، از جمله علل و انگیزه‌هایی است که نه تنها به پیکر جامعه بسته و ملت رخوت زده عصر قاجار تکان و جنبشی داد، بلکه زمینه را برای قیام مشروطه طلبان و تأسیس عدالت خانه، و پیشرفت‌ها و تحولات بعدی نیز فراهم آورد.

در حقیقت امیرکبیر پیشاپیش، و قبل از آنکه، دسیسه‌های سفیر انگلیس، و توطئه‌های مادر ناصر الدینشاه مهد علیا و میرزا آقا خان نوری (از مزد بگیران انگلیس در ایران) در حمام فین کاشان، به زندگی‌اش خاتمه دهد، با تأسیس دارالفنون و دیگر اصلاحاتش، به ریشه شجره استبداد قجری، تیشه کاری را زده و رؤیای دور و دست نیافتنی استشمام شمیم جانبخش آزادی و راحه‌ی دلنواز عدالت را، تحقق بخشید نهالی را که «امیرکبیر» غرس کرد، می‌بایست آبیاری و

مراقبت شود، تا به بار و برگ بنشینند... و چنین نیز شد در دارالفنون شاید برای نخستین بار به شیوه‌ای علمی و اسلوب متدیک و آکادمیک رشته‌های مهندسی و معماری، ریاضیات، پزشکی، فنون نظامی علوم طبیعی، زبان و ادبیات فرانسه و موسیقی تدریس می‌شد.

از جمله اسباب و عواملی که مکمل اقدامات امیرکبیر و موجب رُشد و بالندگی نهال کاشته امیرکبیر و رونق افکار مترقی و آزادیخواهانه و تغییر و تحول در جامعه راکد اواسط دوران قاجار و در مجموع تجدّد و بیداری نسبی گردید ایجاد مدارس جدید و انتشار روزنامه چه در داخل و چه در خارج از ایران بود.

محصلین ایرانی اعزامی به فرنگ در بازگشت به ایران، از حقّ و حقوق ملت و شیوه حکومت در غرب و کُنستوسیون (حکومت مشروطه) رعایت قانون رواج فنون و صنایع، وفور اختراعات و اکتشافات و پیشرفت‌های غربیان قصّه‌ها می‌گفتند، که متأسفانه ما را مجال بررسی و بازگوئی همه و یا حتی بخشی از آنها نیست فقط بعنوان مشت نمونه خروار به چند مورد اشاره می‌رود:

میرزا مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت، و میرزا صالح شیرازی (اولی در کتاب «خاطرات و خطرات» از رفتن به خارجه، تحصیلات، پانسیون، تعلیم و تربیت، حکومت و سیاست، و فرهنگ و آداب اروپائیان و بازگشت به ایران و اینکه وزارت و گاه صدارت عظمی ۶ پادشاه: (ناصرالدینشاه مظفرالدینشاه، محمدعلیشاه، احمد شاه قاجار، و رضا شاه و محمدرضا شاه) را به عهده داشته به تفصیل سخن رانده است البته ناگفته نگذاریم - صرفنظر از جنبه‌های مثبت اعزام محصل به خارج - برخی از فرنگ رفتگان خاصّه از اواخر عهد قاجار ببعد آنچنان مرغوب و مجذوب تمدن غرب، و فریفته و شیفته، پیشرفتهای فنی و صنعتی و تکنیکی، و طرز حکومت، و حفظ حرمت فردی، و منزلت انسانی آحاد جامعه در قبال قانون، و دیگر مظاهر غربی شدند که بیکباره مُنکر اصلیت و قومیت، و فرهنگ و سنن ملی و سنتی خودگشته، بقول معروف از این سر بام می‌رفتند به زیر افتند.

تنی چند راه رهائی شرقیان، و جبران عقب‌ماندگی مادی و معنوی اقوام آسیائی، خاصه ایرانیان را در تقلیدِ صِرَف و بیچون و چرای از غرب می‌دانستند و جز این، طریق و مَقَری ندیدند و نَجُستند.

و چه بسا حاج میرزا محمد خان سینکی ملقب به **مجدالملک** (خواهرزاده میرزا آقاخان نوری معروف و جانشین امیرکبیر و متوفی ۱۲۹۸ هجری قمری) - خلاف دائمی خود، مردی خوشفکر، ایران‌دوست و آزاد اندیش، و از منشیان و خوشنویسان عصر قاجار، در کتاب کشف الغرایب، معروف به **رساله مجدیه**^۱ از این غرب زدگان سخن می‌گوید، آنجا که می‌نویسد:

«... حکومت ایران نه به قانون اسلام شبیه است، نه به قاعده ملل و دول دیگر، باید بگوئیم حکومتی است مرکب از عادات ترک و قُرس و تاتار، مغول و افغان و روم، مخلوط و درهم و یک عالمی است علیحده، با هرج و مرج زیاد... شُتر مُرغهای ایرانی، که از پطرز بورغ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علم دیپلمات و سایر علومى که به تحصیل و تعلّم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملّت و تخطئه دولت. در بدو ورود پای ایشان به روی پایند نمی‌شود، که از اروپا آمده‌اند و از

۱ - رساله مجدیه بگفته نویسنده‌اش در سال ۱۲۸۷ هجری قمری نوشته شده. لذا «پادشاه صاحب جُودت طبع» ناصرالدینشاه است... صرف‌نظر از احترام و رعایت آداب زمانه، از سوی مؤلف یا مصنف در بسیاری از کتب تراجم احوال، به خوش ذوقی ناصرالدینشاه شعر سرودن و نقاشی کردن او اشاره شده است و شاید عنوان «پادشاه بوالهوس و عجیب» که مؤلف از صبا تا نیما در مورد او به کار می‌برد ناشی از تضاد و تلّون مزاج ناصرالدینشاه باشد، که از یک سو - چنانکه خواهد آمد - با دیدن ممالک غرب دوست می‌داشت ایران پیشرفته و مانند ممالک متّرقی‌گردد و از سوی دیگر استبداد مطلقه و واگذاری امتیازات به بیگانگان، و از همه دردناک‌تر قتل جانسوز وزیر شایسته‌ای چون امیرکبیر - که گویا بعدها برای شاه قاجار همواره مایه ندامت و عذاب وجدان بوده - عملاً امکان ترقی، تحوّل و پیشرفت را خصوصاً از سمت بالای هرم حکومتی غیر ممکن می‌ساخت. و انتشار شب‌نامه‌ها - از سوی میرزا ملکم‌خان، یا سید جمال الدین اسدآبادی که میرزا حسن خان اعتماد السلطنه، در روزنامه خاطرات، بارها از عصبانیت شاه به دیدن اعلامیه‌ها آنهم دربارشاهی اشاره کرده، همه و همه من حیث المجموع چهره‌ای متناقض و چندبُعدی از شخصیت این شاه قاجار پدید می‌آورد که اگر مجالی باشد، به نقل از سفرنامه خود ناصرالدینشاه، و نیز خاطرات اعتمادالسلطنه و کتاب اندیشه ترقی (فریدون آدمیت) نمونه‌های جالبی از جلوه‌های ذوقی ناصرالدینشاه، و چندگانگی خلق و خو و روحیات و احوال او را باز می‌گوئیم...

موجبات اخذ تمدن و طمع و بخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه و تقدیس می‌کنند، که همه مردم، حتی پادشاه با آن «جودت طبع» و فراست کذا به شبهه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا با لذات مرتبی است و قلب ماهیت می‌کند...»

سینکی یا امین الدوله، با نثری شیرین - که مایه‌ای از طنز شوخ و شنگ هم دارد - آندسته از فرنگ برگشتگان مجذوب و در عین حال صنعت نیاموخته، پُر مدعا و گزافه‌گوی را، «میوه نوبرانه» نامیده، که نکات مثبت فرنگ را نیاموخته، بعد از چند سال سیر و سیاحت خارجه، با آمدن به وطن و دیدن مملکت عقب مانده و هموطنان درمانده، دماغشان را گرفته، پیف پیف می‌کنند، و از اینکه آنها را بر دیده نشانده و زمام امور را در کف با کفایتشان نمی‌گذارند، ابراز شگفتی می‌کنند؟!!

آنچه مجدالملک بیاد انتقاد می‌گیرد، دقیقاً همان چیزی است که بعدها مرحوم دکتر علی شریعتی از آن به عنوان Elination الیناسیون، خودباختگی فرهنگی، و تهی شدن از فرهنگ خودی، و سنن ملی یاد می‌کند، و در دهه چهل، زنده یاد جلال آل احمد در کتاب غریب‌دگی خود پنبه آنها را زده، پته‌شان را بر روی آب می‌ریزد ولی بر رویهم آثار مفید و نتایج ارزنده و مفید اعزام محصلین که آغازگرش عباس میرزا بود و بعدها هم ادامه یافت بیشتر از جنبه‌های زیانبار آن است. و باری سخن از تأثیرات مثبت گروهی از همین محصلین ایرانی بود و از آنجمله به میرزا صالح شیرازی اشاره شد، بجاست او را بهتر بشناسیم و برخی نظرات و عقاید او را بررسی کنیم. خصوصاً که در امر مهم تأسیس و رونق کار روزنامه‌نگاری چنانکه خواهد آمد، نقش و تأثیرپذیری عمده داشته است.

مهندس میرزا محمد صالح - پسر حاج باقرخان کازرونی، جزو دومین دسته محصلین اعزامی و پنج نفری است که بنا بفرمان و تحت نظارت عباس میرزا، برای کسب علوم و فنون جدید عازم انگلستان شد... از ذکر اسامی و رشته تحصیلی دیگران می‌گذریم، خود میرزا صالح (معروف به شیرازی) در سفرنامه‌اش راجع به چگونگی انتخابش می‌نویسد:

«... یک روز خود نایب السلطنه مرا احضار کرد و گفت: «روی تو سفید، بهمراه

قولونل خان می‌روی» عرض کردم از برای تحصیل علم می‌روم؟ گفت: «ما نمی‌دانیم چه صنعت را خواهی آموخت؟ عرض کردم، بنده قابل صنعت نیستم، آقا محمد کاظم حکاک استاد محمد علی چخماق ساز (دو تن دیگر از پنج محصل) به جهت صنعت خواهند رفت لذا والاگفت: «ممکن نیست چیزی آموزی» جواب دادم زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعت، لکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم...» سرانجام شاهزاده بانظر میرزا صالح موافقت می‌کند و کاروان براه می‌افتد، و همین میرزا صالح است که طی اقامت چند ساله خارج زبانهای فرانسه و بقول خودش انگریزی می‌آموزد و با صنعت و فن چاپ آشنا می‌شود و در بازگشت اولین روزنامه را به نام کاغذ اخبار News Paper - چاپ و منتشر می‌نماید. ۲۵ محرم ۱۲۵۳

آنچه میرزا صالح شیرازی از ممالک اروپائی خاصه انگلستان و اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی فرهنگی و اقتصادی آن دیار ترسیم می‌نماید کم و بیش و با اندک تفاوتی، تقریباً نمودار نحوه تفکر بینش و داوری و طرز تلقی دیگر محصلین اعزامی به خارج است، علی‌الخصوص که در بسیاری از مأموریت‌های سیاسی داخلی و خارجی هم شرکت داشته و تا مقام وزارت نیز ارتقاء یافته است موضح سفرنامه میرزا صالح در مقدمه کتاب می‌نویسد:

«... آنچه که میرزا صالح را از دیدگاه اهل نظر صاحب ارج و منزلت می‌کند، آشنائی او با فکر آزادی و آئین مملکتداری غربی بخصوص انگلستان و تشریح ترقیات جدید اروپا، برای طبقه حاکمه ایران است، شاید بتوان گفت که اولین ایرانی است که از آزادی و «حکومت پارلمانی» سخن گفته است...»^۱

از جهت زمانی، این مدعا درست می‌نماید، میرزا ملکم خان - سید جمال اسد آبادی، میرزا آقاخان روحی، زین العابدین مراغه‌ای، طالب اوف، دهخدا و دیگران، بعدها این مسایل را مطرح کرده‌اند و گفتنی است که در رأس حکومت کسی مثل

۱ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی - به اهتمام و مقدمه اسماعیل رائین - انتشارات روزن - چاپ اول ۱۳۴۷ ص ۱۶.

ناصرالدینشاه هم در سفرنامه‌اش به بعضی تحولات و ترقیات ممالک اروپائی اشاره می‌کند، اما از خلال سطور و عبارات پیداست؛ زرق و برق مجالس پذیرائی و محافل بزم و سرور بالماسکه و تیاتر و دانسینگ، بیش از مشاهده کارخانه‌ها و مراکز صنعتی نگاه و توجه ملوکانه را بخود مشغول داشته است، تا مجال تفکر و تأمل در مسایل اساسی و بنیادی، و درک رمز و راز و علل تحوّل و ترقی را پیدا نماید، شاه بیشتر معلول‌ها را می‌بیند و فی‌المثل پدیده عظیم راه آهن و نقش شگفت انگیزش در امر داد و ستد، حمل و نقل کالا و رونق تجارت، از دیدگاه او فقط آن اندازه اهمیت دارد که در بازگشت دستور دهد، از دارالخلافه تهران تا شاه عبدالعظیم خط آهن کشیده شود، تا اعلیحضرت قدر قدرت پُر آن را بدهد که بله، ما هم، از صنایع جدید و راه آهن بی‌بهره نیستیم، همان راه آهنی که بعدها واگن‌های نیمه شکسته و ریل‌های درب و داغان شده‌اش بازیچه کودکان و محل تمرکز اوباش و ولگردان می‌گردد.

لکن میرزا صالح زمانی از آزادی و حکومت دستجمعی سخن می‌گوید که در ایران حکومت مستبدانه دیکتاتوری برقرار است، و اکثریت افراد جامعه اسیر جهل و بیسوادی، خرافات و اوهام اند ... به بخش‌هایی از سفرنامه‌اش توجه فرمائید: «... پرنس ریجنت که پادشاه این شهر بالفعل است، یعنی تاج پادشاهی که بر سر اوست، همه افعال و احکام ملوکانه او به طریق پادشاه جاری است او نمی‌تواند دکان مردی کاسب کار را که در مسیر خیابانی قرار گرفته، بدون رضایتش خراب کند... ولایتی به این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می‌نامند در عین آزادی نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کاملاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نمود مورد تنبیه واقع می‌شوند... قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند، مخصوص است به خود انگلند به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منظم است و نه این قسم مرتب، سالها جانهاکنده و خون‌ها ریخته و خون‌ها خورده‌اند، تا اینکه به

این پایه رسیده است...»^۱.

آری این قانون و دادگری، این نظام بسامان و عدالتی که میرزا صالح شیفته وار از آن می‌گوید - خاصه در مقایسه با دیکتاتوری و نوع حکومت صفویه قاجاریه با آن میل در چشم کشیدن‌ها مقطوع النسل کردن‌ها، قتل عام و کله مناره ساختن‌ها و خونریزی بیرحمانه - قرن‌هاست که بر انگلستان حاکم است فی الواقع انگلستان بهترین نوع حکومت را برگزیده و بر خود پسندیده اما برای دیگران بویژه ممالک جهان سومی، آسیائی و آفریقائی، بدترین نوعش را می‌پسندد که اگر اینچنین نباشد، استعمار و استثمار امپراطوری ملکه انگلستان که آفتاب در مستملکاتش غروب نمی‌کرد چگونه می‌توانست، در اینجا و آنجا دوام و ادامه یابد؟!.

از تأسیس مدارس، و انتشار روزنامه‌ها و ترجمه کتب - جدای از اقدامات امیرکبیر و بازگشت محصلین از خارج گفتیم و در ادامه باید افزود، پس از دارالفنون میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۲۹۰ هجری قمری مدرسه «مشیریه» و سپس مدرسه عالی علوم دینی سپهسالار را ساخت.

اولین مدرسه نظامی در ۱۳۰۰ قمری در اصفهان به دست شاگردان پیشین دارالفنون بر پا شد، و طی سالهای (۱۳۱۴ - ۱۳۲۴) فرهنگ دوستانی همچون محمودخان احتشام السلطنه، میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا علیخان امین الدوله، مفتاح الملک... هر کدام به تأسیس مدارس همت گماشتند.^۲

گذشته از ایجاد مدارس عامل مهم دیگری که بی‌تردید، در رونق و رواج نثر - آنهم از نوع ساده و مردمی آن نقش و تأثیر عمده‌ای داشت انتشار روزنامه‌های متعدد در ایران و خارج از ایران بود روزنامه مخاطبان خاص خود را دارد، و بر خلاف کتب و دیگر رسالات بویژه کتب علمی، ادبی و تاریخی که اکثر وسیله‌ای برای اظهار فضل و ابراز تفنّن و تصنعات لفظی و معنوی، و گاه نیز جلب خاطر ممدوحان و صاحبان زروور است، طبیعتاً نثری ساده، روان و عامه فهم می‌طلبد.

۱ - همان مأخذ مذکور ص ۶۹

۲ - نقل به تلخیص از ادبیات معاصر ایران - تألیف محمد حقوقی ص ۱۲.

هم بدان شیوه که در مقالات «چرند و پرند» روزنامه صور اسرافیل، و یا سروده‌ها و نوشته‌های سید اشرف‌الدین گیلانی (قزوینی) در نسیم شمال می‌بینیم. در اینجا ذکر نکته‌ای لازم می‌نماید و آن اینکه طی یادداشت این اوراق بارها، این فکر در ذهن من خطور می‌کرد - که صرف‌نظر از عامل رغبت ذاتی و ذوقی همگانی به شعر آیا وجود مراکز تعلیم و تربیت، و تعداد باسوادان جامعه، در میزان رواج و رونق نثر تأثیری داشته - که لاجرم داشته - در اینصورت حدّ و حدود، و حوزه آن چه قدر بوده است؟

در اثنای کار و تنظیم یادداشت‌ها و پیگیری حرکت و سیر نظم و نثر به کرات این پرسش مطرح می‌شد که مواضع کاربرد شعر و نثر چگونه بوده و دلایل تعالی و گسترش قلمرو شعر و فزونی نفوذ و تأثیر آن بر نثر چه بوده است؟ گمان می‌برم نگارنده در چند جا با استشهاد از اقوال صاحب‌نظران ایرانی و خارجی و بنا بر باور و برداشت شخصی خود اشاراتی هر چند نه کافی و وافی به موضوع مذکور داشته‌ام و حتی ذکر کرده‌ام که گاه تعلیم مواد مختلف درسی از صرف و نحو تا عروض و قافیه، بر دوش نظم افتاده و در قالب موزون آموزش داده می‌شده و کتب معروف به نصاب الصبیان، خود گواه باین مدّعاست.

مع‌الاسف - با همه پیشرفت‌هایی که علوم و فنون در زمینه‌ها و جهات مختلف داشته‌اند - ما هنوز آمار دقیق و علمی از شمار باسوادان در مقاطع مختلف و تعداد بیسوادان و یا مسائل جنبی آموزش از قبیل مشکل آموزش در مناطق دوزبانه، علل و انگیزه‌های بیسوادی طی سنین متفاوت، در عصر حالیه به دست نداریم، تا چه رسد به قرون خالیه و عهد ماضیه!

به یاد می‌آورم جناب دکتر باستانی پاریزی در سلسله تألیفات سبعیه یا هفتیه‌ی معروفشان «از پاریز تا پاریس» گرفته تا «هشلهف» با آن نثر شیوا و گیرا، چندین جا از بزرگانی یاد کرده‌اند که مأوا یا زادگاه اکثرشان روستاها، و مراکز غیر شهری بوده است مع‌هذا ایشانهم به دلیل فقدان منابع آماری قهراً نتوانسته‌اند در توصیف ماجرا و توضیح حوادث و معرفی شخصیت‌های تاریخی آماری ارائه فرمایند و در صد اسوادان و بیسوادان برخاسته از قراء و قصبات و یا میزان تجمع و پراکندگی مرکز آموزشی را دقیقاً مشخص نمایند، همانطور که استاد مرحوم دکتر عیسی صدیق نیز

در کتاب تاریخ فرهنگ ایران بدین مهم دست نیافته‌اند.

طبیعتاً هر قدر از زمان‌های دیرینه و دورتر سخن می‌رود بهمان میزان از سندیت و قاطعیت مطالب کاسته می‌گردد، فی‌المثل بنده هر بار که باب برزویه طبیب از کلیله و دمنه را می‌خوانم، برایم این سخن برزویه جالب می‌نماید آنجا که می‌نویسد: «... چون سال عمر به هفت رسید مرا به خواندن علم طبّ تحرّیض نمودند...» این سخن نشان می‌دهد که در عهد ساسانی و قرن ششم میلادی، در چنین مقطع سنی، تعلیم و تربیت، و حتی رشته تحصیلی و آینده شغلی و تخصّصی افراد مطرح و منظور نظر بوده... اما اطلاعات ما محدود می‌ماند به اینکه از نظر طبقاتی پدر برزویه از لشکریان و مادر از خاندان علمای دین زردشت بوده ولی اینکه چند درصد مردم و از کدام طبقات مشخصه عهد ساسانی و به چه میزان باسواد بوده‌اند، و جزئیات دیگر مربوط بدان، حرفی بمیان نمی‌آید... فرقی نمی‌کند همین ابهام در مورد فی‌المثل سعدی وجود دارد که بوستان و گلستان او به گونه‌ای شرح خاطرات و تجارب سفرهای دور و دراز و یادداشت‌هایی از سیر و سیاحتش در آفاق و آنفس از جزئیات روابط اجتماعی - فرهنگی و آموزشی آنروز در خطه‌ی فارس اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهد احوال و اوضاع زندگی فردی و اجتماعی مؤلفان و مصنفان نظامی عروضی در چهار مقاله، مشخص نیست. چند و چون کمی و کیفی تعلیم و تربیت، شرایط زندگی و معاش خانوادگی، تکوین و رشد شخصیت‌های علمی و ادبی در همه ابعاد و امکانات تحصیلی و آمار باسوادان و جزئیات ارتباطات اهل قلم - به دلایلی که شرحش مجال دیگری می‌طلبد - بطور دقیق روشن نیست. هرچند این سخن حاشیه‌ای بدرازا کشید، ولی نکته‌ای در خور تأمل و تفحص و بحثی شایان بررسی، مطالعه و بازگشائی است... تصوّر بفرمائید شخص دقیق‌النظر، جدّی، پُرکاری و پیگیری مثل حکیم ناصرخسرو قبادیانی که حتی طول و عرض شهرها را هم با قدم اندازه می‌گرفته، و به آسانی از سرّ حتی خرابه‌های مساجد و معابد، قنوات و مزارع، محصولات و آب و نان، و خورد و خوراک، و عادات و اطوار مردمان مختلف شهرهای متنوّع نگذشته است، برای نمونه بنده کمتر دیده‌ام یکجا در سفرنامه به زبان ارقام و اعداد تعداد مدارس، و طلاب و یا شمار باسوادان را ذکر کند، و هکذا خواجه نظام الملک، و دیگران از جزئیات

دروس و نحوه تدریس در «نظامیه»ها به تفصیل گفته و نوشته‌اند، ولی باز، وقتی نیاز به نتیجه‌ای ملموس و برآیندی ریاضی (عددی و رقمی) می‌رسد، کُمیت‌ها لنگ و ما را با آمار کمتر سر و کار و الفت است.

نمی‌دانم شاید یکی از فرق‌های جدی و اساسی، بخصوص در زمینه تحقیقات علمی و مسائل پژوهشی متدیک ما شرقیان با شیوه غربیان در همین نحوه دید، تلقی و برداشت دوگانه و متفاوت باشد، انگار از قدیم الایام ما به علوم تجربی و ریاضی همانگونه نگریده‌ایم که به علوم انسانی و نظری هم پرداخته‌ایم و ناگفته عیان است که اختلاف به چه سان است؟ این اشارت به مفهوم نفی ارزشهای علمی - پژوهشی امثال زکریای رازی ابوریحان بیرونی، ابن سینا و دهها محقق دانشمند دیگر نیست ولی این نگرش علمی و کار تحقیقی متأسفانه از حمله مغول و قرن هفتم به بعد کمرنگ و ضعیف شد که در فصول قبل عنوان گردید.

باری سخن از ایجاد مدارس، و انتشار روزنامه‌ها، و اثرات آن در عرصه تحول نشر، به جانب سادگی بجز روزنامه کاغذ اخبار (ترجمه News Paper) میرزاصالح سابق‌الذکر در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ قمری، به دیگر روزنامه‌ها فهرست‌وار اشاره می‌کنم، پس از میرزاصالح امیرکبیر نامه دولتی دیگری با عنوان «روزنامه اخبار دارالخلافه تهران» و «وقایع اتفاقیه» را انتشار داد (۱۲۶۷ هجری قمری) سپس علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم ناصرالدینشاه دو روزنامه دیگر منتشر کرده یکی «روزنامه ملتی» و دیگری «روزنامه علمی» که بترتیب در سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۸۳ قمری نخستین شماره هر یک بیرون آمد ذکر نام همه روزنامه‌های منتشره در داخل و خارج ایران - که قبل از مشروطه آغاز و همزمان و بعد از مشروطه رشد و توسعه کمی و کیفی بیشتری یافت، خارج از حوصله مقال است، اما پس از صدور فرمان مشروطه (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری) میرزا جهانگیرخان شیرازی روزنامه «صور اسرافیل» را منتشر ساخت (نخستین شماره در ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ هجری ۱۴ دیماه سال ۱۲۶۷ یزدگردی پارسی) به علت اهمیت و نقش عمده مندرجات این روزنامه و نیز «نسیم شمال»، از صور اسرافیل به تفصیل بیشتری در فصول بعدی سخن خواهیم گفت و همینجا یادآوری کنم مرحوم آربن‌پور که در معرفی روزنامه‌ها و ارائه نمونه و گراور و کلیشه صفحات زحمت بسیار کشیده، ولی

در ذکر تاریخ انتشار نخستین شماره آن، اشتباه کرده، نوشته‌اند:

«... نامه هفتگی صور اسرافیل، نه ماه پس از آنکه کشور ایران در عداد دول مشروطه قرار گرفت در تهران منتشر شد.^۱» و در پاورقی آورده است: «... شماره یکم آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الآخر ۱۳۲۳ هـ ق منتشر شد...» در حالیکه اولین شماره - همانا پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری است و مؤلف خود تأکید کرده نه ماه بعد از امضای فرمان مشروطه و بدیهی است سال ۱۳۲۳ هنوز فرمان مشروطه صادر نگشته بود.

در همین ایام و به دنبال انتشار نسیم شمال سال به سال بر تعداد روزنامه‌ها و مجلات خصوصاً سیاسی و ادبی افزوده می‌شد.

مجلات بهار از اعتصام الملک (۱۳۲۸ قمری) «دانشکده» از محمد تقی ملک الشعراء بهار (۱۳۳۶ قمری) «ارمغان» از وحید دستگردی (۱۳۳۸ قمری) «آزادستان» از تقی رفعت «نوبهار» از بهار، یکی پس از دیگری در آمدند.

جز اینها از زمان ناصرالدینشاه گروهی از روشنفکران مقیم خارج نیز روزنامه‌هایی منتشر کردند.^۲

«... از دیگر عوامل بیداری و نواندیشی ایرانیان، «شب‌نامه‌ها» است، شب‌نامه‌ها، نوشته‌های کوتاهی بود که در چندین نسخه تکثیر می‌شد و یک انجمن پنهانی آنها را انتشار می‌داد، بیشتر آنها در سالهای نزدیک به فرمان مشروطیت به کوشش کسانی چون حاجی میرزا حسن رشديه شيخ يحيى كاشاني، و ميرزا محمد علي خان بيرون داده می‌شد.^۳

موضوع این شب‌نامه‌ها اکثر افشاگری بند و بست عوامل مزدور درباری با اجنبی خصوصاً روسیه تزاری و انتقاد از اعمال دیکتاتوری شاهان و شاهزادگان قاجاری از جمله مسعود میرزای ظل السلطان، پسر ناصر الدینشاه، و ولیعهد فرمانفرمای

۱ - از صبا تا نیما - یحیی آرین پور - جلد ۲ ص ۷۷.

۲ - تاریخ ادبیات معاصر - محمد حقوقی صص ۱۲ - ۱۳.

۳ - بررسی ادبیات امروز - دکتر محمد استعلامی ص ۴۶.

اصفهان بود، و می‌توان از شب‌نامه‌های معروف منتشره در تهران، اصفهان و استانبول «لسان الغیب» «غیرت» «روزنامه غیبی» - که معروف است ملک المتکلمین، کسیکه بعدها بدستور محمد علی‌شاه همراه میرزا جهانگیرخان، در باغشاه بقتل رسید، نویسنده آن بوده - و نشریه جام جنیان را نام برد در خارج از ایران نیز روشنفکران خصوصاً در عهد ناصری، به جهت برخورداری از آزادی بیشتر، در انتشار روزنامه، و مقالات و اشعار افشاگرانه و تحلیل‌های سیاسی، نقش عمده‌ای داشتند.

از آنجمله سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی در ترکیه روزنامه «اختر» میرزا ملکم خان ناظم الدوله در ۱۳۰۷ قمری روزنامه قانون را در لندن، سید جلال کاشانی و مؤید الاسلام در ۱۳۱۱ قمری نامه حبل المتین و میرزا مهدی خان تبریزی روزنامه هفتگی حکمت را ۱۳۱۰ ق در قاهره، و ثریا (۱۳۱۶ قمری) در قاهره، روزنامه پرورش توسط میرزا علی محمد کاشانی و بعد از مشروطه هم روزنامه‌ها و ماهنامه‌هایی نظیر کاوه (۱۳۳۴ قمری) و ایرانشهر توسط حسین کاظم زاده (۱۳۴۰ قمری) و فرنگستان (۱۳۴۲ قمری) در برلن و روزنامه پارس توسط ابوالقاسم لاهوتی و به دنبال آنها روزنامه طوفان فرخی یزدی و قرن بیستم توسط میرزاده عشقی.

در این اوراق بارها، به تأکید تکرار کرده‌ایم، دوران نیمقرنی حکومت ناصر الدین‌شاه - به دلائلی که بر شمردیم - آغازگر حقیقی تحوّل نشر بشمار می‌رود و در همین رابطه بود که به نقش و تأثیر روزنامه خاصّه گرایش به ساده نویسی که قائم مقام فراهانی، و میرزا نظام‌گروسی بنیانگذاران اولیه‌اش بودند و بعدها پرورش یافتگان مکتب و منش امیرکبیر و از فرنگ برگشتگان و فارغ التحصیلان دارالفنون، ادامه دهنده قالب تازه نشر از یکسو، و پیام‌آوران و مبشران حق، آزادی و عدالت و سرانجام مشروطیت، از دیگر سو بودند.

میرزا حسین خان سپهسالار یکی دیگر از وزرای همفکر امیرکبیر است که در تحوّل و تجدّد فکری خاصّه تشویق و تحریض ناصرالدین‌شاه به دیدار از فرنگ، و اخذ و

اقتباس تمدن جدید، فنون و صنایع و ادامه اصلاحات امیرکبیر، جدّ و جهدی بلیغ بعمل آورد. از ذکر جزئیات امور سیاسی و اجتماعی دوران ممتد ناصری، از قبیل واگذاری مختلف به بیگانگان جنبش و قیام تنباکو، تأسیس فراموشخانه ملکم خان، توسعه روابط با دول خارجی و بازیهای پشت پرده روس و انگلیس ضرورتاً می‌گذرم، مگر مواردی که در سیر و مسیر نویسندگی و تطوّر و تحوّل نثر و بازتاب آراء و افکار نویسندگان این دوران به نحوی نقش و تأثیر داشته باشد.

«فصل هفتم»

اصلاحات میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) و اثرات آن
(نثر ناصری و آشنائی با تنی چند نویسندگان نامدار این دوران)

بعد از سقوط دولت امیرکبیر بیست سال گذشت، تا میرزا حسین خان سپهسالار صدارت یافت، پیش از او زمامداری میرزا آقاخان نوری (محرم ۱۲۶۸ الی محرم ۱۲۷۵ قمری) نه تنها بعنوان جانشین امیرکبیر ادامه دهنده راه و روش آن بزرگمرد نبود، بلکه «معرف تفکر اجتماعی بود به عنوان دقیق کلمه دشمن هرگونه نوآوری و مخالف هر اندیشه ترقیخواهی این صدراعظم ایرانی مفتخر به تبعه‌گری دولت انگلیس در عناد و مخالفت با روش و منش استقلال طلبانه امیرکبیر تا آنجا پیش رفت که حتی خواسـت مدرسه نوبنیاد دارالفنون را ببندد و استادانش را به فرنگستان برگرداند. به گفته خودش: اجازه انتشار کتاب سفیر ایران در روسیه را نداد»^(۱) به جهت اینکه مبادا برای مردم فرق اوضاع اروپا با اوضاع ایران درست معلوم شود... و دستور داد: «البته نخواهید گذاشت... این کتاب را باسمه نماید که به همه جا منتشر شود، و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست...»^(۲)

معلوم است چقدر از هشیارگشتن مردم بیم زده بود، حتی از تأسیس تلگراف می‌هراسید... میرزا ملکم‌خان می‌نویسد: «چندین سال با مرحوم میرزا آقاخان جنگیدیم که باید تلگراف ساخت... ترتیب تلگراف را از برای ایران مشکل و

۱- مخزن الوقایع، تصویرنامه میرزا آقاخان: حسین سربابی - ص ۳۶.

نامناسب و مایهٔ مرارت می‌دانست...»^۱.

غرامت صدارت میرزا آقاخان برای ایران بس گران بود. رسوائی جنگ هرات حیثیتی برای دولت باقی نگذاشت...»^۲.

- اما سرنگونی این وزیر ویرانگر، گوئی پایان عمری ادبار و فلاکت، اختناق و فضااحت سیستم فاسد و پوسیدهٔ حکومت قجری بود، درست، بدنبال سقوط حکومت آقاخان، هیاتی ۴۲ نفره - پس از مدتها وقفه در امر اعزام محصل به خارج پس از امیرکبیر - برای فراگیری و اخذ علوم و فنون و صنایع رهسپار خارج شد، اولین طرح قانون اساسی ایران به ضمیمهٔ سلسله قوانینی اجتماعی سیاسی و اقتصادی به ناصرالدینشاه عرضه شد. «شورای دولتی» و «مصلحت‌خانهٔ عمومی» به وجود آمد و جمعیتی سیاسی تازه به نام «مجمع فراموشخانه» تأسیس گردید، بسط تلگراف اصلاح قوانین عدلیه، و ترجمه و انتشار چند کتاب و رساله بسیار مهم و روشنگرانه، از جمله «حکمت ناصریه» یا کتاب دیاکرت، یعنی ترجمهٔ رساله معروف دکارت به نام و تحت عنوان «گفتار در روش به کار بردن عقل» و دیگری *فلک السعادة* نوشته و تألیف گرانقدر میرزا علیقلی خان اعتضادالسلطنه، وزیر فرزانهٔ علوم، از میان کتب متعدد این دوران بی‌شبهه بیشترین تأثیرات را در زمینهٔ تحول اندیشهٔ قشری از فرهیختگان جامعه داشته‌اند.

«رنه دکارت» از نظر بسیاری مورخان بنیانگذار تفکر علمی جدید در مغرب زمین است... به یاد آوریم دکارت گویندهٔ جملهٔ معروف «من فکر می‌کنم - در هر چه شک کنم در این مورد شک می‌ندارم - پس هستم...» است به گفتهٔ دکتر آدمیت برگردان فارسی اثر دکارت دانشمندانه است. مترجمان حکمت دیاکرت شرحی به عنوان «توضیح التفصیل» اضافه کرده‌اند، که در آن به قانون فیزیکی جاذبهٔ عمومی جهان از کشفیات حکیم «نیوتن» اشاره‌ای نموده، تفصیلش را به رسالهٔ اعتضادالسلطنه به اسم «فلک السعادة» احاله داده‌اند.

۱ - از مکتوب‌های ملکم به میرزا حسین خان - ۴ رجب ۱۲۹۲ قمری.

۲ - اندیشهٔ ترقی - نوشتهٔ دکتر فریدون آدمیت صص ۱۶ - ۱۷.

گذشته از رسالهٔ دکارت، میرزا ملکم خان به دستور ناصرالدینشاه «رسالهٔ دفتر تنظیمات» را انتشار داد در این رساله و اثر دیگر ملکم به نام «رفیق و وزیر» برای نخستین بار نام و اصطلاح «وطن» «وطن پرستی» و «ملّی» عنوان شده، و در زمینهٔ اقتصاد و تجارت از اینکه بازار ایران را کالای مصرفی بیگانه پُر ساخته انتقاد نموده، چارهٔ رفع خرابی اقتصادی را در پیشرفت فلاح و تجارت و گردآوری سرمایهٔ داخلی و برپا کردن «کمپانی خانگی» دانسته‌اند، از انحطاط سیاسی بیخبری مصادر امور و شخص سلطان از اوضاع و احوال دنیای پیشرفتهٔ غرب، و عدم وجود ذره‌ای غیرت و تعصب ملّی افسوس خورده‌اند و خصوصاً بر این نکته تأکید شده که «انتظام دول همیشه موانع کلّی داشته است» گاه «جهل ملّت» مانع پیشرفت شهریاران عاقل گشته گاه غفلت پادشاهان «سدّ ترقی ملّت»^(۱) بگمان من «جهل ملّت» و اینکه تحوّل ذهنی، و تجدّد طلبی، در رأس هرم حکومتی - آنهم نه همگانی - عامل کم اهمیتی نیست، عامهٔ مردم هنوز، نه از سواد بهرهٔ کافی داشتند و نه حتی آمادگی قبول افکار و آراء نوین و اخذ و اقتباس صنایع و تکنولوژی جدید را طبقهٔ اقلیت هوشمند، علاوه بر عنصر تحصیلکردهٔ جدید معتقدند، «علم حقیقی» آن است که قواعدش مطلق باشد نظیر دانش ریاضی، چه قانون ریاضی تقلّب بردار نیست...

بهر حال کسیکه پیش و بیش از همه در ادامهٔ راه امیرکبیر به جدّ بود همین میرزا حسین خان سپهسالار یا مشیرالدوله است... در معرفی شخصیت، منش و گُنجش او عبارت زیر به نقل از همان منبع مذکور اندیشهٔ ترقّی درخور توجّه است: «... در مشرق زمین فکر ترقّی به عنوان ایدهٔ ثلویژی اجتماعی نوی در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم در ایران، عثمانی و ژاپن نمایان گردید، و اهرم جهش تاریخی تازه‌ای را ساخت - گرچه نیروی انگیزش و حیطهٔ آن در سه کشور یکسان نبود... روح فلسفهٔ دولت سپهسالار و تکیه کلامش این بود: در طریق عقل اختلاف نیست... شاید به نظر برخی از خوانندگان شرح و تفصیل اوضاع سیاسی با وضع و سیر نثر بی ارتباط بنماید اما همانگونه که شعر زبان «تخیل و احساس» است نثر نیز قالب ویژهٔ بیان «تفکر و تعقل» می‌باشد؛ لذا بحث در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی مستقیماً

۱- اندیشهٔ ترقّی - دکتر فریدون آدمیت - انتشارات خوارزمی - چاپ اول ص ۳۰.

با تحوّل موضوعی نثر در عصر مشروطه رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ دارد.

با اینهمه از ذکر جزئیات، و قوانین و نقشه‌های مشیرالدوله می‌گذریم، جالب اینکه شخص ناصرالدینشاه بخصوص بعد از قتل امیرکبیر و خلع توأم با نفرت میرزا آقاخان نوری، حامی فکر و شیوۀ مشیرالدوله است. و در نامه‌ای خطاب به صدراعظم می‌نویسد: «از خداوند عالم مسألت می‌نمایم که عمری بدهد و ما و شما را موفق کند که آنچه از خدمات و اصلاحات و خیالات عمده که برای ترقی ملّت و دولت در نظر است کاملاً به انجام و اتمام برسد...»

نکته شایان ذکر در وجود مشیرالدوله توجّه او به جز اروپا به دو مملکت آسیائی (عثمانی و ژاپن) و ترقیات و تحولات این دو کشور است، و نوشته‌اند که میرزا حسین خان طی مأموریت‌های خارج و مشاهده ترقیات عثمانی بنوعی سرّ رقابت و چشم و هم چشمی با مدحت پاشا صدراعظم عثمانی (۱۲۸۹ قمری) داشت، در نظر داشته باشیم، دوران صدارت میرزا حسین خان با حکومت بیسمارک در آلمان هم مقارن است، و برخی لقب بیسمارک ایران بدو داده‌اند، پیشرفت‌های ژاپن نیز سخت توجّه او را برانگیخته بود، در روزنامه مشیرالدوله می‌خوانیم: دولت عثمانیه در تنظیمات امور داخله مواظبت کامله به عمل آورده و می‌آورد...

و دولت ژاپن به تغییر امور پولیتکه خویش پرداخته است، بدینسان تأثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین فیزیکی نیوتون و آرای سیاسی بیسمارک و عصر روشنائی و مشرب علمی اگوست کنت و اصول طبیعی داروین، علاوه بر اختراعات و اکتشافات، برای سپهسالار خیره‌کننده و جذّاب است مشیرالدوله در نامه‌های خود بدرستی درک و ذکر کرده است که قدرتهای اروپائی چشم دیدن اصلاحات، ترقیات ممالک آسیائی خاصّه عثمانی، ژاپن و ایران را ندارند و هشدار می‌دهد که استعمار روس و انگلیس چگونه از عامل اختلافات مذهبی ایران و عثمانی بویژه در قرن نوزدهم میلادی بهره‌برداری می‌کنند. مردانی مثل امیرکبیر، قائم مقام، مشیرالدوله... و بعدها دکتر محمد مصدق از آن ایران دوستان خوشفکر و خوشنامی هستند که با درک مطامع استعماری دول اروپائی و بعدها آمریکا، سیاستی اتخاذ می‌نمایند که بعدها به سیاست موازنۀ منفی، یعنی حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال

ایران با استفاده از رقابت دول غربی و مناقشاتشان بر سر توسعه طلبی و انواع تجاوزات، معروف شد. افسوس در اینجا مجال بازگفتن همه این موارد نیست و علاقمندان به منابع و مآخذ مربوط تا آنجا که در ذهنم هست از قبیل تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر قاجار تألیف استاد سعید نفیسی فراماسویری در ایران - اسماعیل رائین، سیاست‌گران عصر قاجار از خان ملک ساسانی تاریخ اجتماعی ایران (در عهد قاجاریه) از چارلز جیمز ویلسن به کوشش جمشید دودانگه - مهرداد نیکنام تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاطبا کرمانی، حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، میراث خوار استعمار دکتر بهار، سه سال در ایران اثر کنت دوگوبینو ترجمه ذبیح‌اله منصوری - فراماسویری در ایران تألیف محمود کیترائی، یکسال در میان ایرانیان (۲ جلد) ادوارد براون) ترجمه ذبیح‌اله منصوری و شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و اندیشه ترقی دکتر آدمیت^(۱)

علاقه‌مند بودم نوشته‌های مشیرالدوله را بخصوص در باره تحوّل و پیشرفت عثمانی و ژاپن و مقایسه این دو کشور با ایران بیاورم، ولی ضرورت طرح مطالب و مسائل دیگر و اطالّه کلام مانع می‌شود فقط لازم به یادآوری است سپهسالار یا مشیرالدوله پس از بحث مفصل به این نتیجه می‌رسد که وضع ایران با هیچکدام از دو کشور عثمانی و ژاپن همانند نبوده، ایران در سیاست بین‌الملل حالت جسم عایقی را داشت میان دو نیروی انگلیس و روس، که هیچکدام را هیچگاه در باطن سر دوستی با ایران نبوده، و همواره در پی کسب منافع هرچه بیشتر خود، و ممانعت از پیشرفت و تحوّل در ایران بوده‌اند.

و اما این بحث و بخش را نمی‌توان خاتمه داد، مگر اینکه، از نقش و تأثیر سپهسالار در ناصرالدین‌شاه مخصوصاً سفرهای شاه به فرنگ، و تبعات و نتایج آن سخن بمیان آورد

«سفر مغرب خیال انگیز بود؛ هم فال بود و هم تماشا، اما انگیزه میرزا حسین

۱- همچنین افضل التواریخ (غلامحسین افضل الممالک از رجال عهد مظفرالدین‌شاه که وقایع سال به سال را ذکر کرده است خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی در سه جلد (نشر تاریخ ایران که فی الواقع تنمّه افضل التواریخ است) - خاطرات سیاسی و تاریخی گروهی از رجال - انتشارات فردوسی - یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه دوستعلی خان معبرالممالک و شماری دیگر...

خان «سیاحت» نبود، سیر و سلوک و در اصطلاح خود او «قانون تربیت» و «مدنیت» بود... بر سر آن بود که پادشاه و بزرگان کشور به «مشاهده حسیه» از ترقیات طبیعی و صنعتی مغرب آگاه گردند.

این فکر - آشنائی سران دول مشرق زمین به ترقیات غربیان، در دیگر ممالک شرقی هم کم و بیش وجود داشت. سلطان عثمانی هم بهمین نیت (در ۱۲۳۸) سفری به فرنگ کرده بود چند سالی بعد برادر امپراطور ژاپن نیز رهسپار آن دیار گشت، و حال نوبت پادشاه ایران بود در اندیشه میرزا حسین خان این سفر «شاهراه بزرگی» را برای ایران خواهد گشود و حتی در تشویق شاه گفته بود: «ارمغان این سفر معظم تر از فواید سفرنادر به هند خواهد بود... در نامه مفصلی به شاه می نویسد: «فواید و معانی این سفر... همایونی به فرنگستان در نظر اغلب عقلای ما هنوز به آن طور که باید معلوم نشده است... این عزم ملوکانه محض سیاحت نیست این یک شاهراه بزرگی است که از برای ترقیات ایران گشوده می شود...»

ناصرالدینشاه در جواب نامه صدر اعظمش می نویسد: «جناب صدراعظم، چون سفر فرنگستان کار عمده ای بود، برای تسلیه خاطر لازم شد استخاره به قرآن بشود، که اگر خوب آمد، به جد تمام مشغول بشویم، اگر بد آمد که از صرافت بیفتیم، امروز به آقا سید صادق نوشتم، بدون اینکه مطلب را بفهمد؛ نیت را استخاره کرد، اول آیه میانه مایل به بد آمد، برای رفع تردید دوباره استخاره شد بسیار بد آمد، آیه مبارکه را فرستادم ببینید. حال که خدا مصلحت ندانست باید کلیتاً از این صرافت افتاد، با شارژدافر روسی، دیگر مذاکره نشود. از اطیش هم دعوتی نشود، انشاء اله در داخله سفرهای خوب باید کرد در این زمستان... کارها را باید به خدا وا گذاشت. زیاده فرمایشی نبود. ولی صدراعظم به استخاره اعتقاد نداشت؛ در محسنات سفر ملوکانه دلیل و برهان آورد و رأی خود را بر شاه پذیراند^۱. اینکه نتایج این سفر و سفرهای بعدی چه شد، همراهان وزرا و دریاریان از اروپا چه فهمیدند، و ره آورد این سفرها چه بود، قبلاً به کشیدن خط آهن شاه عبدالعظیم اشاره ای شد.

۱ - با تغییرات و تلخیصات منقول از اندیشه ترقی - فریدون آدمیت .

در اینجا مرا بهیچوجه سر آن نیست که بیوگرافی و شرح احوال و جنبه‌های مثبت و منفی شخص ناصرالدین‌شاه و اعوان و انصار و اقوام و نزدیکان و درباریان که به تعدادی از آنها اشاره شد، وای در شرایطی که بیش از دهها کتاب‌گاه مصوّر به عکس‌های شاه در پُرهای مختلف، در حین شکار، یا همراه با زنان عقدی و صیغه‌ای که برخی تحت عنوان «مجموعه متون و اسناد تاریخی» توسط «نشر تاریخ ایران» آنهم اکثر از زبان و قلم شاهزادگان و درباریان قاجار در دست داریم؛ جا دارد، بعنوان نمونه، نظر و قول دو تن یکی بیگانه و ایرانشناس و دیگری ایرانی وطن پرست را، در مورد یک مقوله واحد - که به آثار و نتایج سفرهای فرنگ و به اصطلاح اصلاحات ناصرالدین‌شاه مربوط می‌شود - عیناً نقل نمایم.

ادوارد براون مستشرق و محقق صاحب‌نظر انگلیسی - که در مورد شخصیت و ارزش کارهایش دو عقیده متفاوت وجود دارد^(۱) می‌نویسد: «وقتی که من وارد تهران شدم، مشغول اتمام راه‌آهنی بودند که از تهران به حضرت عبدالعظیم کشیده می‌شود... راجع به راه‌آهنی که باید از تهران به حضرت عبدالعظیم کشیده شود در تهران خیلی امیدواری وجود داشت و انتظار داشتند که راه‌آهن مزبور از حضرت عبدالعظیم تجاوز نماید و به طرف جنوب برود و تهران را به اصفهان و شیراز و بوشهر متصل نماید.

در پائیز سال ۱۸۸۸ میلادی که من از جنوب ایران به تهران آمدم که به وطن خود مراجعت نمایم دیدم که راه‌آهن تهران و حضرت عبدالعظیم بکار افتاده و هر روزه قطار در خط مزبور حرکت می‌کرد».

آنچه براون در ادامه مطلب می‌نگارد - خارج از ابراز نظر و داوری شخصی او - برآستی جای تفکر و تأمل دارد، می‌نویسد: «ولی این دوره رونق و رواج زیاد طول نکشید و هنوز سال تمام نشده بود، مردم ریختند و بعضی از مؤسسات راه‌آهن را خراب کردند، و واگن‌ها را شکستند.

۱- پروفیسور ادوارد براون استاد السنه شرقی در کمبریج انگلستان (۱۹۲۶ - ۱۸۶۴ م) صاحب آثاری نظیر تاریخ ادبیات ایران در ۴ جلد و یک سال در میان ایرانیان از دیدگاه برخی ادبا از جمله محمد قزوینی دلباخته فرهنگ و ادب ایران و کسی است که در معرفی و شناسائی زبان و ادب فارسی خدمات شایانی کرده است و به زعم بعضی دیگر که بیشتر مستشرقان غربی را عامل و جاسوس خارجیان سلطه طلب دانسته‌اند به حفظ منافع و مطامع استعماری انگلیس کمک کرده است.

زیرا یکنفر هنگام حرکت قطار می‌خواست سوار آن شود و زیر قطار رفته بود.»
 پرفسور براون، ضمن عاقلانه ندانستن این عکس العمل مردم، که بی احتیاطی
 یک مسافر را شتابزده و بی تأمل و منطق، با نابود کردن یک پدیده مفید و مثبت
 صنعتی جواب داده‌اند، باز عمل ایرانیان را منطقی و طبیعی می‌داند، در حالیکه
 نوشته‌اند مقارن همین ایام، عده‌ای به تحریک برخی! لامپ‌های معابر و خیابان
 چراغ گاز را - بعنوان سوغات و نشانه‌ای از فرنگیان کافر و نجس می‌شکست‌اند،
 بگمان من می‌باید بسیار خوشبین باشیم - تا با توجه به میزان سواد و شناخت عوام
 الناس و رواج اوهام و خرافات که گوشه‌ها و نمونه‌هایی از آنها بعدها امثال زین
 العابدین مراغه‌ای، در سیاحت نامه و طالب اوف در مسالک المحسنین و کتاب
 احمد، و جیمز موریه در حاجی بابا، و دهخدا، جمالزاده و صادق هدایت در
 آثارشان ارائه داده‌اند - چنین اعمالی را فقط ناشی از بالا بودن درجه شعور، و رشد
 فکری، نفرت از بیگانگان، و بنوعی جلوگیری از اعمال نفوذ خارجی‌ان و دخالت
 استعمارگران بدانیم بهر حال براون می‌نویسد: «... این عمل ناشی از نفرتی است که
 مردم ایران اصولاً نسبت باینگونه امور، یعنی ورود اختراعات اروپائی به ایران دارند
 و من نفرت مردم را طبیعی و عقلانی می‌دانم برای اینکه مردم ایران می‌دانند که راه
 آهن حضرت عبدالعظیم و خط تراموای که در خیابانهای تهران کشیده‌اند برای خود
 ملّت ایران نفع ندارد و نفع آن در درجه اول عاید کمپانیهای خارجی و در درجه دوم
 نصیب شاه و درباریان او می‌شود. باید دانست که در ایران حساب شاه و درباریان از
 حساب ملّت ایران جداست، زیرا شاه قدمی برای بهبودی وضع زندگی مردم و
 توسعه فرهنگ و رواج آزادی در ایران بر نمی‌دارد...»^۱

شخص دیگری که از تأسیس خط آهن مذکور، به اختصار، ولی از درد وطن
 پرستی به نحو اکمل سخن گفته حاج زین العابدین مراغه‌ای، نویسنده سیاحت نامه

۱ - یکسال در میان ایرانیان - تألیف پرفسور ادوارد براون - ترجمه ذبیح اله منصوری - جلد اول از
 انتشارات کانون معرفت - چاپ دوم صص ۱۴۴ - ۱۴۵ - و نکته اخیر مورد اشاره براون، قولی است که
 جملگی بر آنند.

(یا بقولی رُمان) ابراهیم بیگ است که در معرفی نثر نویسان عصر مشروطه از او و اثرش خواهیم گفت... زین العابدین می نویسد: ^(۱) «سحرگاهان عمو را گفتم امروز به زیارت شهزاده عبدالعظیم خواهیم رفت... از منزل تا موقف راه آهن پیاده رفتم، طول این راه آهن کمتر از هفت میل و در تمام ممالک ایران راه آهن عبارت از این است، که آنرا هم یک کومپانی بلژیک ساخته، هرچند خیلی بی نظم است، اما خانه اش آباد - خانه کمپانی را می گوید: نه سلطان صاحبقران! - باز از خر سواری هزار مرتبه بهتر است در ظرف یکساعت به مقصد رسیده، و به زیارت آن مقام مقدس نایل گشتیم...»

حال ببینیم ناصرالدین شاه خود در فرنگ چه می بیند؟ افسوس که این اوراق نقد و بررسی، همه نکات و جوانب و تجزیه و تحلیل آراء و برداشت های تنها کتاب سفرنامه او را بر نمی تابد؛ تا چه رسد به توضیح و تشریح نوشته های وزیر خوشفکر این زمان او سپهسالار، و یا رسالات و مقالات دیگر کسان و نزدیکان از میرزا ملکم خان سفیر ایران در انگلیس گرفته تا دیگر اعوان و انصار، بهر حال سفرنامه ناصرالدینشاه به چند جهت - در روند کار ما - مفید فایده است، یکی از جهت باز نمودن طرز تفکر و تلقی و دید شاه قاجار از اوضاع و احوال اروپا و ممالک غربی که تقریباً در همه جا با اعجاب و تحسین و تمجید سلطان روبروست، و دیگر - صرفنظر از پاره ای لغزش های دستوری و انشائی، که در ارائه نمونه ها مشخص خواهد شد - نثر ناصرالدین شاه بر رویهم نمونه «دیگر نوشته های همزمان خود می باشد» و ویژگی های این نثر عبارتند از کوتاه بودن جمله ها استفاده زیاد از وجه وصفی - نزدیکی نثر به زبان محاوره، جابجائی ارکان جمله، از جمله تقدیم فعل بر مفعول و گاه فاعل و بردن قید به آخر جمله، کاربرد برخی واژه ها در شکل نزدیک به عربی، یا مقرون به تلفظ فرانسوی از قبیل: حَقّه باز (به جای شعبده باز) سوراخ در دل کوه (تونل)، که البته در صفحات بعد به کار برده) استاسیون (بجای ایستگاه) موزیکان می زدند - «تلمبه چیان آمده بسیار خوب مشق می کردند... وجه وصفی

۱- سیاحت نامه ابراهیم بیگ - زین العابدین مراغه ای - چاپ اول تهران - نشر صدف

کوچه‌ها و خانه‌های شهر را خراب کرده از نو می‌سازند. دیوانخانه عدلیه می‌ساختند بسیار اعلی شاه قاجار تقریباً همه جا از نظم و قانون، نظافت و رعایت زلف طلائی، انضباط و ترقیات دول اروپائی می‌گوید، ولی آن اندازه که موی و زلفت طلائی، چشمان آبی و پوست بور خانم‌ها و حتی پذیرائی‌های با شکوه و مجلل میزبانان نظرش را جلب می‌کند، مراکز علمی و صنعتی غرب برایش جاذبه ندارند کمتر جائی ناصرالدین شاه بفکر مقایسه و احول فرنگیان با وطن خود ایران می‌افتد. جز موارد معدودی، از جمله جائی که با نوعی اعتقاد خرافاتی روبرو می‌شود، از وطن یاد می‌کند!

«... صبح در اسپا (شهری در مرز بلژیک) از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم (فرماندار شهر) هم در کالسکه نشسته، از جلو می‌رفت، بلدیت می‌کرد... در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود، حاکم می‌گفت این جای پای سنت مرگ (مقدس) است که یکی از مقدسین فرنگی‌هاست، هر زنی که حامله نمی‌شود آنجا آمده، پای خود را می‌گذارد توی این اثر، حامله می‌شود، خیلی عجیب است، در ایران هم این اعتقادات زیاد است...»^(۱)

ضمن اشاره به وسعت کم خاک برخی ممالک اروپائی - که اندازه خاکشان به اندازه ایالت خراسان خودمان هم نمی‌شود، در مورد بلژیک می‌نویسد: «بلژیک کشور بسیار آزاد و رتق و فتق «امورات!» با مجلس پارلمنت است که وکلا جمع شده، آنجا حکم می‌کنند... روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند، هر چه بنویسند از هیچکس باک ندارند...» (ص ۸۰ همان منبع پاورقی) - چندین جا تأکید می‌کند که زنهای آلمانی، بلژیکی و انگلیسی مانند مردها کار می‌کنند و حتی خیلی بیشتر از مردهایشان کار می‌کنند (ص ۷۵).

«... در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله‌بار سربازی به دوش بسته، توی

۱- سفرنامه فرنگستان - به قلم ناصرالدین شاه - با مقدمه عبدالله مستوفی - انتشارات مشعل اصفهان ص ۷۶، همه منقولات بعدی از همین نسخه و چاپ است.

کوچه‌ها می‌دوند، شیپور می‌زنند، چقدر خوب است که از طفولیت، آنها را عادت به لشکری می‌دهند، زیبایی زنان فرنگ - بدون اغراق - ترجیع بند و یا بند ترجیع و واسطه العقد همه رشته‌هاست! از این یکی ناصرالدین شاه خوشگل پسند به آسانی نمی‌گذرد، حتی آنجا که کارهای شعبده‌باز فرنگی - یا بقول خود او حقه‌باز - شاه را سخت به وجد آورده، وقتی با هینوتیزم، از زنش سؤالهایی در باره حاضران می‌کند که همه را جواب می‌گوید، باز می‌نویسد:

«... بعداً حقه‌باز زنش را آورده، روی صندلی نشانده، بسیار زن خوشگل، خوش لباسی بود! (ص ۸۷ سفرنامه) از مجالس با لباسکه، کنسرت‌ها، سیرک‌ها، باغ وحش‌ها هم که می‌نویسد باز نکته‌مورد نظر مطرح است. «... اصل کنسرت در محوطه‌ای است بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع و بلند است، دور این گنبد، هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است، (منظور آمفی‌تاتر است) همه مملو از زنهای خوشگل با زینت...» ص ۱۰۰.

«... هشتصد دختر و زن بسیار خوشگل ارغنون نواز... همچه مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است... دوازده هزار نفر (منظور تماشاگران است) بودند، از احدی صدا در نمی‌آمد، همه آسوده گوش می‌دادند و تماشا می‌کردند... (همان صفحه ۱۰۰)

«... امروز بعد از نهار رفتیم به باغ وحش... چون روز یکشنبه بود، کوچه‌ها خلوت بود، همه مردم توی چمن‌ها و غیره به گردش رفته بودند... باز کالسکه‌ها را که می‌دیدند، از اطراف دویده می‌آمدند هورا می‌کشیدند...» ص ۹۵.

ناصرالدین شاه در جای جای سفرنامه‌اش، مکرر ضمن تعریف از نحوه پذیرائی، و مراسم و تشریفاتی که بخاطر او انجام می‌شود، ورد و بدل کردن هدایا، نشان و مدال‌ها، به دو مورد اشاره می‌کند.

یکی آمدن شاه، رئیس جمهور رؤسا و وزرای فرنگ به میان توده مردم، کوی و برزن است بی هیچ مانع و رادع، و یا محافظ و اسکورتی (از قبیل عملة کورشو، دورشو ایران) میزبان و مهمان با مردم خوش و بش و تعارف می‌کنند، و چندین جا

– در سفر و حضر – شاه با فرانسه شکسته بسته‌اش رو در رو با مردم عادی گفتگو می‌کند، ولی متأسفانه حتی یکبار هم این فکر به ذهن او نمی‌رسد – یا بروی خود نمی‌آورد – چرا در ایران، رابطه شاه حاکم با عامه مردم اینچنین نیست و سدّ عظیمی بین حاکم و محکوم، شاه و ملت (یا به تعبیر دیگر چوپان و گله) وجود دارد، و ظلّ الله را جز خواصّ – آنهم بسیاری اوقات از نوع ریاکار، مُتظاهر مملُق و چاپلوس نمی‌بینند، کسانی که نمی‌توانند نماینده و زبان مردم واقعی باشند – و ارتباط و نزدیکی از این نوع برقرار نیست، و تنها دفعه‌ای هم که شاه علیرغم پیشنهاد و توصیه صدراعظم برای قُرق و خلوت کردن حرم شاه عبدالعظیم، مخالفت کرده (به روایت دوستعلی خان معیر الممالک در یادداشت‌هایی ... از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه / ص ۱۰۴) می‌گوید: «چه حاجت که مردم را بیهوده زحمت رسانید، آنان بکار خویش مشغول هستند، و ما نیز به کار خود می‌پردازیم...» که سرانجام منجر به ترور او شد.

گفتیم دو مورد، مکرراً مورد اشاره شاه است، مورد دیگر اینکه با خوش بینی فراوانی که به ساده لوحی می‌رسد، از استقبال و هورا کشیدن و خوشآمدگوئی مردم فرنگ و مهمان نوازی آنها با تحسین و تمجیدی مفرط یاد می‌کند، کما اینکه در ادامه همان دیدار از باغ وحش می‌نویسد:

«... مردم متصل (به افتخار) ما هورا می‌کشیدند، انصافاً قلباً بما میل دارند و زیاده از حدّ با حرمت و ادب حرکت می‌کنند! (ص ۹۶) و در سطور بعدی تعریف و توضیح شاه از انواع حیوانات باغ وحش خیلی دقیق تر از توصیف مراکز صنعتی و کارخانه‌هاست!

«... سوار کالسکه شده، رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخار و بحری از هر قبیل می‌ساختند گشتیم. بسیار تماشا داشت (به همین بسنده می‌کند: بسیار تماشا داشت!) از آنجا پله را گرفته بالا رفتیم، کشتی بسیار بزرگ جنگی می‌ساختند، توی کشتی رفتیم، عمله‌جات کار می‌کردند، اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند، پائین آمده، سوار کالسکه شده، رانندیم برای شهر (تقدیم فعل بر متمم، علاوه بر

و فور کاربرد وجه وصفی بجای فعل اصلی) غروبى رسیدیم شب را به مجلس کنسرت Concert یعنی ساز و آواز، دعوت داشتیم... (ص ۹۹ سفرنامه) باری اگر بخواهیم بهمین نحو سفرنامه بیش از ۲۵۰ صفحه (قطع جیبی، حروف روزنامه‌ای) بررسی و نمونه برداری کنیم، به درازا می‌کشد، لذا اجازه می‌خواهم فقط عباراتی را در معرفى بلاد انگریز و مردم آن، بعینه نقل کنم و این مقوله را به پایان برم، و داوری و نتیجه‌گیری را بخود شما واگذارم.^۱

«... زمین انگلیس هیچ شباهتی به سایر زمین‌ها ندارد، جنگل زیاد دارد، درختهای قوی، آبادی متصل، زراعت زیاد، تمول انگلیس‌ها معروف دنیاست، ضرور به نوشتن نیست ص ۸۵ (با خدا دادگان ستیز مکن - خدا داده را، خدا داده است!) و چند سطر بعد می‌خوانیم: «... دوباره به راه افتادیم، تا رسیدیم به اول شهر لندن، دیگر آبادی، جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن، که علی الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور می‌کند، و از دود کارخانه‌ها و غیره نمی‌توان شرح داد... خلاصه رسیدیم به گار، ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس، سواره، زره پوش... همه وزراء و اعیان و اشراف حاضر بودند، پیاده شده من و ولیعهد و صدراعظم و لرد مورلی (Lord - Morley) مهماندار به کالسکه روبازی نشسته رانندیم، طرفین راه، بامها و بالاخانه‌ها مملو از زن (لابد حرکت مانع رؤیت کامل و تشخیص درجه زیبایی زنها شده!!) مرد و بچه بود، بسیار اظهار خوشحالی می‌کردند، هورا می‌کشیدند، دستمال تکان می‌دادند، دست می‌زدند، (به کوتاهی جمل توجه فرمائید) خلاصه معرکه غریبی بود، من متصل با سر و دست تعارف می‌کردم، جمعیت تماشاچی انتها نداشت، این شهر را متجاوز از هشت کروور نفوس می‌گویند زنهاى بسیار خوشگل دارد!! نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و

۱ - من در انتخاب قسمت‌هایی از سفرنامه ناصرالدین شاه دو هدف داشتم، یکی نشان دادن طرز فکر و باور شخصی او به عنوان فردی در رأس هرم حکومتی و دیگری زبان و نثر ناصرالدین شاه که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته در مطالعات این ایام دیدم که آقای دکتر براهنی نیز در کتاب قصه نویسی ضمن نقل بخشی از سفرنامه می‌نویسد: «ناصرالدین شاه واقعا در توصیف ظاهر اشیاء و اشخاص قدرت یک تصویرگر ماهر را داشته است...» ص ۵۲۷

مرد می‌ریزد (به سطور بعدی توجه بیشتری بفرمائید) معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت به آنها داده است. (این همان نعمت خدا داده است که از نظر و دید شاه قاجار به سرزمین انگلیس و مردم آن قوت و شوکت عطا کرده، و لذا باز از دید او عجیب نیست، بل حقّ همین است که سرزمین پهناوری مثل هند مستعمره انگلیس باشد، و ایران بعنوان دروازه هند، ضرورتاً می‌باید تحت نظر و کنترل کمپانی هند شرقی و حفظ و حراست این غنیمت - لابد خدا داده - از دیگر رقیبان نظیر فرانسه، آلمان و ... باشد) ناصرالدین شاه در ادامه می‌نویسد: «... مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی، عقل و هوش و تربیت به آنها داده است این که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و درینگی دنیا و سایر جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند، سربازهای بسیار قویهیکل، خوش لباس سوارهای زره پوش، خاصه بسیار قوی، و جوانهای خوب خوش لباس بودند...»

باری در صفحات نخستین این فصل از نیت خیر سپهسالار در سفر به فرنگ یاد کردیم، اما حاصل کار چه بود و چه شد، ظاهراً خود ناصرالدین شاه تحت تأثیر افکار و تلقینات سپهسالار به اهمیت موضوع پیشرفت غرب و عقب ماندگی ایران - پی برده و راست یا غیر واقع برای پرهیز از یکسונگری در معرفی شخصیت و دید ناصرالدینشاه نوشته میرزا علی خان امین الدوله را هم نقل می‌کنیم: «... شاه شاهزادگان و وزراء را در توقف برلین به حضور خواستند و یک ساعت موعظه فرمودند که: مُراد از این سفر ملاحظه ترقیات و فضایل فرنگستان است نه نشستن خانه یا گردش خیابان، غیرت کو؟ همت کجاست؟ ببینید ما در چه حالیم، و این ملل در چه مقام؟! شما را که با خود به سفر آورده‌ام و خاصه اعیان ایرانید، حیف است کور بگردید، و به وطن خودتان از اینهمه افتخارات فرنگ چیزی نبرید... تقریرات ملوکانه بعضی را مست کرد، که شاه در خیال ترقی ایران است ...!» نوشته

۱ - خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله (حصص ۴۷ - ۴۸) - به نقل از اندیشه ترقی دکتر فریدون آدمیت ص ۲۶۵.

امین الدوله، اگر بالکل هم درست نباشد - آنگونه که در ادامه مطالب آمده - روشنگر نکته ایست در داخل، خصوصاً دربار ایران این شایعه قوّت یافته بود که شاه در بازگشت از سفر فرنگ تغییرات عمده و اساسی در ترتیب امور و ارکان دولت، و نظام اوضاع، بویژه وضعیت دربار، و لغو مناصب و مواجب بیهوده، و قطع مستمری مفتخوران و عمله واکره مزدور سفارتخانه‌های روس و انگلیس و کنترل مخارج اهل حرم... و به کوتاه سخن کاهش نفوذ اجنبی و تقویت احرار خودی و تحکیم استقلال وطن خواهد داد - برخی هم نوشته‌اند پس از برگزاری مراسم پنجاهمین سال سلطنت بار دیگر این فکر بسر ناصرالدین شاه خواهد افتادولی به تفصیلی خارج از مقال و مجال نتیجه عملی این سفر پُر خرج، و نیز دیگر سفرهای ملوکانه عوض تحولات مذکور، انجام توطئه و دسیسه چینی عمال اجنبی مخصوصاً روس که وجود صدراعظم روشن نگر، ترفیخواه و ایران‌دوست را مزاحم دانسته، منافعتشان را در مخاطره می‌دیدند، موجبات عزل و برکناری سپهسالار را پدید آوردند، می‌گویند تاریخ تکرار می‌شود - به راستی گاه این چنین است - در جریان توطئه برکناری و قتل امیرکبیر مادر شاه - مهد علیا - به تحریک سفارت انگلیس و همدستی آقاخان نوری، نقشه پلیدشان را اجرا کردند، و در مورد سپهسالار هم، زن محبوب و سوگلی شاه - انیس الدوله، که از نیمه راه سفر فرنگ با دیگر حرمسرایان به ایران برگردانده شده و آنرا زیر سرسپهسالار می‌دانست - به تحریک سفارت روس و همکاری میرزا سعیدخان وزیر خارجه و سر سپرده روس طرح برکناری میرزا حسین خان سپهسالار را عملی ساختند.

«... از نظر سپهسالار سفر فرنگ دو جنبه اصلی و متمایز داشت، یکی سیر معنوی شاه و بزرگان دولت در جهان نو به امید پیش بردن نقشه تحوّل و ترقی ایران، دوم گفتگوی با سران دول برای تحکیم وضع ایران در سیاست بین‌الملل (و اتخاذ تدابیر و اجرای تز معروف به سیاست موازنه منفی) به علاوه چند ماه پیش از سفر (در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۹) امتیاز نامه رویتر به امضاء رسیده بود، که اهمیت اقتصادی و سیاسی زیاد داشت؛ در واقع انگلیس و روس را در تقابل هم قرار

می‌داده...»

این تلاش چندان توفیق‌آمیز نبود، مگر اینکه تا درجه‌ای توانست علاقه عمومی آلمان را بسوی ایران جلب کند. این توجه در عهدنامه‌ای که ضمن همان سفر (در ۱۲۹۰) با دولت بیسمارک بست منعکس است، اما کوشش وی در اینکه حالت پوشالی بودن ایران را در مناسبات روس و انگلیس بهم زند بجائی نرسید، سیاست روس و انگلیس به روال همیشگی خود یعنی سازشکاری و جوش دادن منافع یکدیگر می‌گردید...!»

با اینهمه نمی‌توان بیکبارگی برخی تحولات، و نوآوری‌های ناشی از این سفر و روابط با دول خارج بخصوص در زمینه انتشار روزنامه‌ها، و ترجمه کتب - که پیشتر به نمونه‌هایی از افکار و آثار بیکن و دکارت اشاره شد - نادیده گرفت، یکی از این تجدّد خواهی‌ها «تغییر شیوه نامه نگاری رسمی» و گرایش به ساده نویسی بود. «... (قانون دولتی) که چند سال پیش (رمضان ۱۲۸۴ قمری) در اصلاح نگارش رسمی گذارده شد اما کسی به آن گوش نداده بود، حالا از نو اعلام گردید، روزنامه سیاسی - رسمی، مقاله‌ای در تأیید آن نوشت و به سنت منشیان سخت تاخت و نوشت: عنواناتی که بالفعل متداول است و طراز رسایل شده، از امور اعتباریه و مخترعات منشیان و مجعولات مترسلین است که به اقتضای وقت... الفاظی وضع کرده... در افتتاح خطاب می‌نوشتند.»

«مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام چقدر خدمت به ملت کرد و اسلوب نوشتجات را به اصلاح آورد... آیا وقت آن نرسیده که بعد از سی و هشت سال، صاحبذوقی بهم رسیده، ملتفت این معایب شده، طرز انشا و تحریرات فارسی را تکمیل نماید؟»^(۱۲)

در ادامه مقاله پیداست نویسنده، به نکته‌گیری‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، توجه داشته است.

یکی دیگر از نثر نویسان عهد ناصری، که بزعم من شایستگی آن دارد تا فصل

مستقلی را به او اختصاص دهیم - به دلایل و جهاتی که خواهد آمد - محمد حسن خان صنیع الدوله (بعدها اعتماد السلطنه) مترجم خاص، ندیم و همنشین، روزنامه خوان ویژه و وزیر انطباعات ناصرالدین شاه و رئیس دارالترجمه مخصوص است.

شغل، موقعیت و کار اعتماد السلطنه ایجاب می‌کرده است که بیشتر اوقات در سفر و حضر منادم و گاه مشاور شاه باشد، و بسیاری از امور و حوادث دریاری و اجتماعی را مستقیماً شاهد، و نیز بر بسیاری مسائل پشت پرده، اعم از روابط شخص شاه با شاهزادگان و حکام تا مراسلات و مکاتبات با سران دول، و سفارتخانه‌های ممالک مختلف، علی‌الخصوص روس و انگلیس آگاه و مستحضر باشد و بهمین جهت از میان نویسندگان معروف دوره ناصری تا مظفری خاصه مؤرخان، از قبیل عباس میرزای ملک‌آرا (کتاب خاطرات) ظل السلطان (سرگذشت مسعودی) امین الدوله (خاطرات) محمد حسن خان یا ولی خان سپهسالار (خاطرات و مکتوبات و...) حاج مهدیقلی خان مخبر السلطنه (خاطرات و خطرات) دوستعلی خان معیر الممالک (یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصر الدین شاه) عبدالله مستوفی (شرح زندگانی من) و گمان می‌برم بعد از قائم مقام قطعاً یکی از پیشقدمان و مُروّجان نثر ساده و روان اعتماد السلطنه است که بطور سزاوار اهمیت و نقش او نموده نشده اعتماد السلطنه را بعنوان الگو و نمونه‌ای بارز انتخاب می‌نمایم، ویژگی‌های نثر اعتماد السلطنه را در موارد زیر می‌توان خلاصه و عنوان نمود:

۱- اگر دیگر نویسندگان را یک یا دو اثر و نوشته است، تألیفات و تصنیفات و ترجمه‌های اعتماد السلطنه آنچه رسماً چاپ و منتشر شده بیش از ۳۰ عنوان را در بر می‌گیرد که از معروفترین آنها می‌توان این‌ها را نام برد: مُجلّدات مرآة البلدان - مطلع الشمس - منتظم ناصری - ترجمه خانم انگلیسی، ترجمه مادموازل مون پانسیه، تاریخ اشکانیان، پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا (که مصنف خود آنرا ستوده و (در ص ۴۰۴ از روزنامه خاطرات) می‌نویسد: «یکشنبه ۱۸ ربیع سنه

۱۳۰۳ قمری، امروز می‌خواستیم خانه بمانیم، نشد. کتابی تصنیف کرده بودم، در پولنیک حالیۀ روس و انگلیس در آسیا. یعنی خواستم منظورات آنها را در گذشته و حالیه در بارۀ ایران بیچاره ثبت نمایم. دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم. گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد، اگر چه می‌دانم تحریرات من دور از ادراک جمع است و پادشاه تعمداً یا حقیقتاً ملتفت نمی‌شوند باز نسخه‌ای پاکتویس کرده، عریضه هم نوشتم که این به اصطلاح نیز (these) پولتیکی من است. یعنی استعلام به لیاقت پولتیکی دانی من است...»

و نیز تاریخ اسکندر - ترجمۀ حاجی بابا، ژغرافی، شرح حال فضولی، قصه‌مردو سلطان - کتابچه انحصار تنباکو - شرح حال ولتر (ترجمه) - کتابچه نظم دارالشورا - مادم دوباری خلسه یا خوابنامه کشف المعایب انگلیس، و تعدادی دیگر، و برخی نسخ خطی چاپ نشده که در این مختصر نمی‌گنجد.

۲- نوشتن کتاب روزنامه خاطرات (با مقدمه‌ای ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر تهران ۲۵۳۶ - چاپ سوم) در بیش از یک‌هزار و صد صفحه (به قطع رقعی و با حروف ریز ۱۲ روزنامه‌ای) حاوی وقایع و رویدادهای کلی و جزئی و اخبار پانزده سال سلطنت ناصرالدین شاه تا ۱۳ فروردین یا ۱۹ محرم ۱۳۱۳ قمری، پنجروز قبل از فوت نویسنده، و عمده مأخذ ما برای بحث در بارۀ چند و چون اتفاقات و مختصات نثری این دوران همین کتاب حجیم است.

۳- عهده دار بودن ریاست دارالترجمه، و وزارت انطباعات را اداره کردن طبیعتاً اعتمادالسلطنه را در رأس امور فرهنگی و انتشاراتی قرار می‌دهد، در واقع، او همان سِمَت معروف رئیس دیوان رسایل سلاطین قدیم را بعهدۀ دارد، و با توجّه به تماس مستقیم و گاه هر روزه او با ناصرالدین شاه و رفتن به درب خانه و گاه در خانه (اصطلاح مرسوم برای دربار قاجار) بیش از دیگر مستوفیان، منشیان، مورّخان، مترجمان و نویسندگان دیگر این عصر هم در جریان مسایل و سیاست روز قرار دارد، و هم شیوۀ نگارش و ترّسل او دقیقاً نمونه تمام عیار گرایش به ساده نویسی، نزدیک شدن نثر به زبان محاوره‌ای و گاه حتی استفاده از ترکیبات، اصطلاحات

متداول روزمره، و ضرب المثل‌ها و کنایات مردمی یعنی سبک نویسنده‌گی است که بعدها شکل کمال یافته، و پخته‌تر آن را - حتی در طنز و کاربرد واژه‌های جدید فرنگی که هنوز معادل فارسی نیافته‌اند (از قبیل پارلمنت، پولیتیک Parlimante _ Politic در مقالات سیاسی - اجتماعی چرند و پرند دهخدا، و پس از او در نثر داستانی، داستان کوتاه Short _ Story سید محمد علی جمالزاده، صادق هدایت و متأخران می‌بینیم، و من در بررسی اجمالی کتاب مفصل روزنامه‌خاطرات، و مقایسه با آثار دهخدا و جمالزاده به این نتیجه رسیده‌ام که این دو با طرز نگارش شیوه نثر اعتمادالسلطنه آشنائی داشته و از او متأثر بوده‌اند.

۴- مصحح کتاب روزنامه در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: «... نویسنده این سطور نمی‌تواند مدافع صحت خاطرات صنیع الدوله (لقب اولیه محمد حسن خان) باشد نه با او خویش است و هوا خواه او - تا چون خان ملک ساسانی مؤلف سیاست‌گران عصر قاجار از روی تعصب جانبداری کند - و نه بد اندیش نسبت بدو»^(۱).

صنیع الدوله بی‌تردید از رجال مؤثر عصر ناصری در رواج معرفت خواهی و نشر کتب سودمند محسوب می‌شود. شک نمی‌توان داشت که از این حیث در آن عهد فرد اول و مرد شاخص بود، نهضت اساسی نشر و طبع کتاب به علاقه وافر و پشتکار کم مانند او در ایران صورت جدید و جذبی پذیرفت...»

«کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، آئینه تمام نمای وضع سیاسی و اجتماعی ایران در نزدیک (به یکصد سال) پیش است، به ما می‌نماید که در این مدت چه تغییرات سریعی پیش آمده است؟ دگرگونی شکلی و روحی مملکت و ملت ایران به چه میزان است... بیان‌کننده عللی است که ایران به جانب حکومت مشروطه سوق داده شده است...»^۲.

۵- اگر کسی امروزه بخواهد از میان کتب متعدد و متنوع موجود، بیشترین

۱- منقول از صفحه شش مقدمه، جمله معترضه میان دو خط تیره، از بنده است، چون میان مرحوم علامه محمد قزوینی با خان ملک اختلاف نظر است بر سر اینکه بسیاری از کتب ترجمه و تصانیف را، قزوینی از مترجمان دارالترجمه می‌داند که اعتمادالسلطنه به اسم خود چاپ کرده، و خان ملک این نظر را رد می‌کند.
۲ - ص ۷ هفت از مقدمه ایرج افشار، بر کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه.

صحیح‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات را در مورد دوران نیمقرنی حکومت ناصرالدین شاه کسب نماید - بنابر آنچه طی بررسی‌ها و کند کاوها دستگیرم شده - کمتر کتابی به اندازه روزنامه خاطرات می‌تواند جوابگوی و قانع‌کننده باشد.

خواننده نکته بین، نغز طلب و طرفه جو، دقایق ظریفی از اوضاع و احوال اجتماعی، و روابط و ضوابط حاکم بر محیط، کیفیت اداره امور دیوانی و مالی و ترتیب عزل و نصب حکام، و بی پولی عادی شده خزانه مملکت عادات و خصوصیات شخصی و خلقی شاه، در باریان و بخصوص شخصیت‌های برجسته و با نفوذ از قبیل علی اصغر خان امین السلطان در هنگام صدارت سپهسالار^۱، ملکم

۱ - توضیح این پاورقی، نموداری از تأثیر حس و رابطه شخصی و قضاوت‌های یکطرفه در مورد دیگران است از جمله سپهسالاری که به تفصیل - بعنوان یکی از رجال نیک و رهبر راه امیرکبیر از او یاد کردیم - اظهار نظر اعتماد السلطنه در مورد سپهسالار یادآور نحوه داوری اکثر تاریخ نویسان ما خاصه از عهد مغول بعد است، نوع قضاوت مؤرخان این دیار از دیر باز مبتنی بر حب و بغض شخصی یعنی ستایش و مدح چاپلوسانه صدور و امرای مورد نظر، و یا ذم و قدح مبالغه آمیز مخالفان و معاندان شخص ممدوح و ممدوحان است و به ندرت امثال ابوالفضل بیهقی مانندی می‌یابیم که علاوه بر نثر روشن و روان در کار مدح و قدح هم تا حدی انصاف و اعتدال را رعایت کرده باشند.

اعتماد السلطنه هم از این قاعده نامیمون و رسم ناپسند برکنار نیست کما اینکه وقتی خبر فوت سپهسالار را به او می‌دهند و از وی طلب مزدگانی می‌کنند از عین نوشته‌اش (خاطرات سه شنبه ۲۲ ذی الحجه سنه ۱۲۹۸ قمری روزنامه خاطرات صص ۱۲۸ و ۱۲۹) نقل می‌شود: با تلخیص: «لا اله الا الله، فاعتبروا يا اولي الابصار، امروز... به در خانه رفتم. شاه اندرون بودند در بیرونی صاحب جمع پسر امین السلطان را دیدم که با نهایت شغف به من برخورد. گفت: مؤدّه مرا بده، سپهسالار در خراسان فوت شده. حرف این جوان طوری بمن اثر کرد که زیاده از حدّ پریشان شدم. صاحب جمع که انتظار فرح زیاد داشت، حالت پریشانی مرا که دید متعجب شد. راست است، سپهسالار مرحوم بمن صدمه زیاد زده بود. به دو جهت راضی بمرگ او نبودم؛ اولاً به قاعده کلیه که هیچ ذی نفسی را بی نفس نمی‌خواهم دید. ای دوست بر جنازه دشمن چوبگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا بود {رود} ثانیاً این شخص با جمیع صفات ذمیمه (البته از دید و لحاظ مصتّف بقول خودش صدمه دیده و نیز از موارد معدود جاشنی نظم در نثر او) «صفات ذمیمه که داشت خیلی عاقل و دانا بود و از پولتیک و اصول فرنگ مطلع بود. اگر پادشاه او را بواسطه ترقیات زیاد دیوانه نکرده بود، بهترین خدمتکار دولت می‌شد اما در ظرف یکسال وزیر عدلیه، بعد وزیر جنگ، بعد صدراعظم، آنهم به آن استقلال که فی الواقع تفویض سلطنت به او بود به اینجهت دیوانه شده بود! و مغرور، طوری که امروز شاه می‌فرمود نسبت بمن جسارت زیاد می‌کرد، خلاصه شاه بیرون آمدند، اگر چه ما شنیده بودیم، اما خود را به ناشنوایی زدیم تا خودشان با کمال استعجاب فرمودند، اظهار تأسف ظاهری کردند. در باطن چندان متألّم نبودند... می‌فرمودند... ما را همیشه در زحمت داشت، بلکه یک نوع حالت مدحت پاشا (صدر اعظم عثمانی) داشت... مقصود خیانت به ولینعمت بود خلاصه (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

خان - جمال الدین اسد آبادی و ملاقات و گفتگوی خصوصی او با ناصرالدین شاه که ظاهراً تنها شخص ثالث اعتماد السلطنه است و نکاتی بازگو می‌کند که کاملاً تازگی دارد - و خود می‌تواند محمل و موضوع رساله و جستاری مستقل باشد - کارهای ادبی و علمی مؤلف و روابطش با رجال خاصه شخص صدراعظم (امین السلطان) یحیی خان مشیرالدوله، علی اصغر خان امین السلطان، نحوه واگذاری امتیازات به خارجی‌ان، اخذ وام از بانکهای روسی و انگلیس و ارائه اطلاعاتی که باین شکل و ذکر جزئیات در کتب دیگر نیست، بخصوص در مورد عزیز سلطان، ملیچک و دیگر عملة طرب، شرح جزئیات سفرهای شاه و شکارها، و رود سفر او آداب و تشریفات مربوط بدان، و تجلی مظاهر فرنگ، ذکر بقاع و تکایا جشن‌ها، عزاداری‌ها، تعزیه و شبیه خوانی، اوضاع اقتصادی مملکت، واقعه انحصار تنباکو، تنزل واحد پول و ضرب سکه، فساد کلی رایج، رسم پیشکش و ارتشاء و بسیاری نکات دیگر از احوال و اطوار فردی و اجتماعی عصر ناصری.

۶- نقل قول‌هایی که اعتماد السلطنه از کتب پیشینیان می‌کند، و نیز آشنائی او به متون فرانسوی و مطالعه مستمر روزنامه‌های فرنگ و ترجمه حضوری اخبار و مقالات مورد نظر و توجه شاه یا خودش موجب شده تا خلاف برخی مؤلفان و نثر نویسان دیگر آن عصر از اوضاع و احوال دنیا، و بخصوص به اصطلاح خودش مسائل پولتیکی عالم، خاصه دو دولت روس و انگلیس با خبر باشد.

با مطالعه کتاب روزنامه خاطرات به کرات به جمله‌ها و عباراتی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد، خواندن کتاب و روزنامه نه تنها برنامه یومیه شبانه روزی در حضر او بوده، بلکه در سفرهای دور و نزدیک و به هنگام شکار، حتی سوار بر اسب، دوش به دوش شاه کتاب و روزنامه خوانی ترک نمی‌شده است، مصحح (ایرج افشار) در مقدمه‌ی روزنامه خاطرات فهرستی از کتب مورد علاقه ناصر الدین شاه را - که کتب

(ادامه پاورقی صفحه قبل) جمعی را دیدم بسیار مشغوف بودند، و جمعی بی‌دماغ بودند... از خلال این سطور و موارد دیگر که خواهد آمد - روحیه و شیوه نگارش اعتماد السلطنه بهتر شناخته می‌شود. با این یادآوری که در متون دیگر خلاف نظر او از اعتماد و اعتقاد زیاد شاه به سپهسالار، و اجبار در عزل او سخن رفته است

تاریخی و سفرنامه‌ها در آئینان از همه بیشتر به چشم می‌خورد - ذکر نموده و در مجموع صرف‌نظر از تهمت چاپ و انتشار ترجمه‌های دبیران و مترجمان دارالترجمه به نام خود کردن اعتمادالسلطنه به واقع در کار نوشتن، تحقیق، ترجمه و تألیف به جدّ، و نویسنده‌ای علاقمند کوشا و پُرکار بوده است، شاید یکی از دلایل مخالفت با او، و کم اعتنائی به آثار و نقش بگمان من عمده و اساسی او در ساده نویسی و استفاده از زبان محاوره و گاه نقد و طنز بی‌ارتباط به نسبت خانوادگی اعتمادالسلطنه نباشد؛ چه او پسر حاج علی خان حاجب الدوله است و این حاجب الدوله که در جوانی ضیاء الملک لقب داشت بعدها به اعتمادالسلطنه (پدر) ملقب گردید و از درباریان مورد اعتماد ناصرالدین شاه و همان کسی است که در جریان قتل امیر کبیر، حامل دستور شاه و ناظر بر اجرای کشتن و زدن رگ آن بزرگمرد در حمام فین کاشان است و اعتمادالسلطنه هر چند بصراحت بروز نمی‌دهد، ولی از خلال برخی عباراتش پیداست از برخی گوشه و کنایه‌های دیگران رنج می‌برده، و گاه از اینکه قدرش ناشناخته مانده و به صدارت و وزارت نرسیده خود را مغبون می‌داند و به کنایه در چندین جای روزنامه خاطرات می‌نویسد، دَوْره بادمجان دوره قاب چین‌ها ملیجک‌ها و متملّقان فرومایه است.

مرحوم محمد خان قزوینی در سلسله مقالات «وفیات معاصرین» ضمن شرح حال محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (ص ۳۶ شماره ۳ سال سوم مجله یادگار) به پدر او لقب میر غضب ناصرالدین شاه داده است.

یادآوری - چرا از اعتمادالسلطنه و آثار او - بویژه کتاب روزنامه خاطرات به تفصیل می‌نویسم؟ واقعیت اینست که در این مسوّدات نظر و سعی بنده بر این بوده تا از کسان و مواردی در قلمرو و عرصه نثر و تحولات آن به تفصیل بیشتر بگویم و بنویسم، که کمتر مورد استشهداد، اشاره و استناد قرار گرفته‌اند، حال تا چه حدّ در این برداشت بر صواب و در سعی خود موفق بوده‌ام، قضاوت صائب، و داوری بخردانه، با ابد و استادان فرزانه خواننده و نکته سنج و فهیم است گفتنی است تقریباً همه کسانی که در زمینه ادبیات سده اخیر، پژوهش و بررسی کرده و از چند و

چون شعر و نثر این دوران گفته و نوشته‌اند از شاعران مشروطه به معرفی سه گروه پرداخته‌اند: شاعران سنت‌گرا (ادیب الممالک فراهانی - محمد تقی بهار و دهخدا) شاعران مردمی (عشقی، عارف قزوینی و سید اشرف الدین گیلانی) و شاعران انقلابی و چپ‌گرا (فرخنی یزدی و لاهوتی) و در زمینه نثر بعد از قائم مقام امیرنظام، کم و بیش نام و آثار عبدالرحیم تبریزی معروف به طالب‌اف (مسالک المحسنین - سفینه طالبی و کتاب احمد) و میرزا زین العابدین مراغه‌ای (که هر دو متوفی ۱۳۲۸ قمری هم هستند) و کتاب معروفش سیاحت نامه ابراهیم بیگ و میرزا ابوطالب خان (سفرنامه‌اش مسیر طالبی) و میرزا فتحعلی آخوندزاده (تمثیلات و نمایشنامه‌هایش) و بالاخره علی اکبر دهخدا و مقالات چرند و پرند، و از روزنامه نویس‌ها - که پیشتر از آنها یاد کردیم - دو روزنامه نسیم شمال و صور اسرافیل (غیر از روزنامه‌های خارج، خاصه مقالات سید جمال الدین - ملکم خان) میرزا آفاخان کرمانی (با آثاری از قبیل جنگ هفتاد و دو ملت - انشاء الله ما شاء الله) شیخ احمد روحی (کتاب هشت بهشت) و میرزا حبیب اصفهانی (کتاب حاجی بابا) مورد بحث و نقد و بررسی قرار گرفته است.^۱

طبیعتاً تکرار مطالب عنوان شده اتلاف وقت است، و از آنجا که نوشته‌های اعتماد السلطنه و یا ناصرالدین شاه که اکثر ویژگیهای نثر - خصوصاً سبکی - ایندوران را داراست و کمتر مورد توجه قرار گرفته، لذا به ایندو بیشتر پرداخته‌ام.

اعتمادالسلطنه به راستی نثری ساده، موجز و روان دارد، هر چند بسیاری از یادداشت‌هایش بظاهر فقط نقل وقایع روزمره و عادی است، اما انگار نویسنده می‌دانسته، روزی و روزگاری این نوشته‌ها چاپ و منتشر خواهد شد از موارد جالب اینکه با همه محاسن و خصائلی که برای ناصرالدین شاه قائل می‌شود و دعا‌های خیری که در حق او می‌کند، برخی جاها از پاره افکار و اعمال او اظهار شگفتی و بنوعی انتقاد می‌نماید، فی‌المثل از حرص و جوش شاه برای دستیابی به معدن طلا،

۱ - از جمله منابع معرفی‌کننده کتابهای از صبا تا نیما - دیداری با اهل قلم، بررسی ادبیات امروز تاریخ ادبیات معاصر، که چون پیشتر هم بدانها اشاره شده، به تکرار نام مؤلفان و صفحات مربوط نیازی نیست.

با لحنی طنز یاد کرده (در ص ۷۲ روزنامه خاطرات) می نویسد:

«... چندی است، یعنی یکی دو سال است که مخیله همایونی رسوخ کرده است که چرا در کالیفورنی و... طلا پیدا می شود، و در ایران بدست نمی آید، اینست که به حساب صحیح متجاوز از هشتاد هزار تومان بجهات مختلف و وضعهای مخصوص از مخارج دو تومان الی دو هزار تومان به دفعات خرج کرده اند، جز اینکه اتاق ها در آبدارخانه مملو از سنگ آهکی و گچی است... چیزی حاصل نشده، و جالب تر اینکه می نویسد، عده ای رند، با سؤ استفاده از نقطه ضعف شاه، از خارج سنگ می آورند و مدعی می شوند که در فلان کوه، آنرا یافته اند.

«... سنگ تراش علیه ما علیه سنگ از خارج می آورد و به اسم سنگ معدن خرج می داد...» (ص ۱۴۵) «... پناه بر خدا از این معدن بازی که عاقبت ایران را به باد خواهد داد...»

جای دیگر می نویسد: «... یک ثلث اوقات سلطنت صرف ملاحظه سنگهای سیاه بی معنی کوهها می شود. با وجود ذکاوت ذاتی که خودشان دارند و می دانند محال است خلاف طبیعت کاری در عالم بشود، به اصرار می خواهند الماس از کوه دوشان تپه در بیاورند...» (ص ۱۶۹)

«... ظرف دهسال است دویست هزار تومان صرف مخارج معدن موهوم کرده اند...» از خست شاه - و گاه حاتم بخشی های بیمورد او چندین جا مطلب می آورد و یکجا می نویسد: «... خلاصه این پادشاه در اغلب مواقع از صدها هزار تومان گذشت می کند گاهی قناعت را به حدی می رسانند که برگ درخت باغ را می فروشند (ص ۱۴۷).

در جای دیگری به زبان خارجه آموختن شاه اشاره کرده، می نویسد:

«... ما شاء الله شاه سی سال متصل درس فرانسه می خوانند، هنوز نمی توانند مکالمه نمایند، حالا روسی می خوانند... رسم شاه اینست که هر وقت می خواهند التفات به انگلیسی ها بفرمایند زبان انگلیسی می خوانند، چون حالا ایلچی بزرگی از روس می آید محض خصوصیت به روس زبان روسی دو روزی خواهند خواند...»

(ص ۵۵۶).

قبلاً اشاره شد، انگار اعتمادالسلطنه می دانسته، یادداشت‌هایش روزی منتشر خواهد شد، در ص ۳۸ به مطلبی برخوردم که ظاهراً این ظن و گمان را ضعیف می‌سازد، نویسنده از سفر شمال و قایق سواری یاد کرده و پاروزنان روسی و سخنان دو شخصیت بزرگ در باری (علاء الدوله و امین الملک) و نیز وضع قشون و تجهیزات ایران و کفایت قشون را شرح داده می‌نویسد:

«... دو توپ که در قایق‌های دریائی صیادها بود که، ماهی‌گیران هنگام حرق و غرق بواسطه این توپ‌ها به آن بندر که نزدیک است، اطلاع بدهند که کمکی بجهت آنها فرستاده شود که از زنبورک هم کوچکتر بود علاء الدوله به امین الملک گفت خوب است این توپهائی که اینجا گذاشته‌اند شلیک کنند. امین الملک گفت چه جهت دارد؟ توپهای کوچک و ناقابلی است، علاء الدوله گفت: ممکن نیست این توپهای کوچک کم‌کم قد بکشند و بزرگ شوند! خلاصه چون جز خودم احدی محرم به این روزنامه نیست و نخواهند خواند آنچه را که جرأت ندارم به زبان بگویم می‌نویسم... اگر روسها با ما داخل جنگ شوند، چه عرض کنم؟ قلم جرأت تحریر ندارد مگر همینقدر بنویسم که قشون ما حالا قشون چهل پنجاه سال قبل است. نه سردارهای ما آن رشادت را دارند، یکی از آنجمله همین شخص است، (در اشاره به سرنشینان قایق و صاحب منصبان) نه می‌تواند دو قدم اسب بدواند و نه با تفنگ ساچمه در ده قدمی فیل را بزند، (لابد) خواهد گفت، سردار نه اسب دواندن لازم دارد و نه شمشیر زدن و نه تفنگ انداختن، عقل و اطلاع کافی است، عرض می‌کنم مدت پنج ماه است این را هم تجربه کردیم...» نکات انتقادی از رفتار درباریان و موارد طنز آلود کم نیستند ویژگی‌های سبکی اعتمادالسلطنه در آوردن جمله‌های کوتاه، پرهیز از عربی نویسی فاضل مآبانه، تکرار فعل، جابجائی ارکان جمله، خلاف دیگر نویسندگان این عهد کم بودن و جه وصفی، حذف فعل بندرت و حذف القاب و عناوین و مترادفات است با نقل چند نمونه بپایان می‌برم... «... امروز به بطلالت گذشت. صبح حمام علاء الدوله رفتم. بیرون آمدم. آثار زکام در خود

دیدم، منزل آمدم، فراش به احضارم آمد. متعذّر به کسالت شدم... امروز خیالم رفت ترجمه رمانی نمایم. مدّتهاست ترجمه نکرده‌ام. کتابی بدست گرفته، دو سه ورق ترجمه کردم. انشالله این کتاب را ترجمه خواهم کرد...»

دو شنبه ۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۹۲ قمری - «صبح زود فراش به احضارم آمد که باید سوار شوم. اطاعت کردم که مرکب همایون هم زود سوار شدند. دم سراپرده شرفیاب شدم. امین الملک هم. (از موارد معدود حذف با قرینه لفظی) قدری به او فرمایشات فرمودند - بعد به من اظهار التفاتی شد... یک سگ تازی... و قتیکه ارد و شکر آب بود پایش لگد اسب خورده چلاغ شده بود بیچاره قدرت حرکت نداشته است، آنجا مانده بود - هشت روز بود که اردو به شهرستانک آمده بود تنها و بی غذا مانده بود... (تکرار فعل بود)

از اعمال «ملیجک» غلام بچه محبوب شاه و کارها و اعمال او، چندین جا با اندوه یاد کرده است و می‌نویسد: با این اعمال و رفتار، و خرجهای بیهوده این پسرک کار دولت و ملت خدا می‌داند به کجا بکشد. گاهی یادداشت‌ها به چندین صفحه می‌رسد، و گاهی یک جمله - جمعه رمضان ۲۱ - ۱۳۳۳ در خانه رفته
از وصفی‌های معدود
عصری با شارژ دافروس ملاقات کردم» روز بعد: سفارت روس رفتیم. بعد در خانه، از آنجا مراجعت به خانه شد و جایی هم (ص ۱۰۵۷) می‌نویسد:
«مثل روز قبل گذشت بی‌کم و زیاد.»

در مواردی هم از خود تعریف می‌کند: شنبه ۶ جمادی الثانی ۱۳۰۳ قمری - «... کتاب تازه برده بودم شرح حال طالبان وزیر اعظم ناپلیون اول پادشاه فرانسه که در آن وقایع سلطنت آن پادشاه است. در حضور خواندم. ماشالله بقدری خوب ترجمه کردم که خودم حیرت کردم. ساعت چهار خانه آمدم.»

نقیب الممالک نقال و قصه‌گوی شاه بود، دودانگی صدا هم داشته، داستانهای معروف را با دخالت ذوقی، و تغییر و تخیل، شب‌ها می‌خوانده است، و نوازندگانی که (دوستعلی خان معیر الممالک) به تفصیل در خاطرات خود معرفی کرده، نقیب الممالک را همراهی می‌کرده‌اند... «چون شب‌ها نقیب به داستان سرائی می‌نشست

فخرالدوله دختر ناصرالدین شاه که ادیب و شاعر و شیرین سخن و خوش خط بود - با لوازم نوشتن پشت در نیمه باز اتاق خواجه سرایان جا می‌گزید و گفته‌های نقال باشی را می‌نوشت. این کار شاه را خوش آمده بود و اوقاتی که فخرالدوله در خانه خود بسر می‌برد امر می‌کرد، که قصه‌های دیگر گفته شود تا او از نوشتن باز نماند. پس داستان‌های امیر ارسلان، و زرین ملک، زائیده فکر نقیب الممالک و ذوق و همت فخرالدوله می‌باشند. (به نقل از دیداری با اهل قلم که مرحوم یوسفی نیز از دوستعلی خان نقل کرده و جهت اختصار از منبع اصلی استفاده نشد).

در میان سه داستان معروف فارسی یعنی «حسین کرد» «رستم نامه» و «امیرارسلان» به تحقیق استاد محمد جعفر محبوب شهرت «امیرارسلان» و مقبولیت آن بیشتر است و این امتیاز بیشتر به ذوق قصه گوئی و تقریر نقیب الممالک و تحریر فخرالدوله بر می‌گردد، مع هذا اعتماد السلطنه - گوئی در وجود نقیب الممالک، از جهت نزدیکی به شاه و سرگرم کردن او، حسادتی می‌کرده - در ص ۱۵ روزنامه، جمعه ۱۸ رجب سنه ۱۲۹۲ قمری، وقتی از این شخص یاد می‌کند کلامش با نوعی تحقیر همراه است و می‌نویسد: «... شاه امروز تا عصر قصر فیروزه تشریف داشتند. قبل از ناهار شکار رفته، دست خالی مراجعت فرمودند. در سر ناهار روزنامه عرض شد. (تقریباً ظهر و شامی نبوده که کار روزنامه خوانی دست کم در یک نوبت انجام نگردد) بعد از ناهار نقیب نقال احضار شد (توجه دارید نقیب خالی، بدون اشاره به قصه گوئی‌های شبانه، البته نقیب در مقام مقایسه با اعتماد السلطنه که هیچ صنیع الدوله! هم نیست) شش ساعت این «مرد که»، مسلسل حرف زد و دروغ گفت. من و امین... گوشه‌ای را پیدا کرده، قدری راحت شدیم...» منظور از نقل این نمونه‌ها اشاره‌ای به چشم و همچشمی‌ها و نوع قضاوت‌های شخصی است، از کسان دیگر منجمله رضا قلیخان هدایت (که غیر از دواثر معروف مجمع الفصحا و ریاض العارفین، اجمل التواریخ و روضة الصفای ناصری پدر علیقلی خان مخبر الدوله معروف) بجهت همان تکلف و تصنع سبکی سخن نگفتم حتی پسر او مخبر السلطنه صاحب «خاطرات و خطرات» نیز نثر ساده‌تری

دارد، و به قول معروف مشیت نمونه خروار - علیرغم یادداشت مسودات فراوان بهمین اندازه از اعتمادالسلطنه پسندیده کردیم زیرا همین ویژگی‌ها در آثار دیگر نثر نویسندگان این دوران نیز به چشم می‌خورد البته با مختصر تفاوت‌هایی

کما اینکه محمد طاهر میرزا، از مترجمان پرکار عهد ناصری است که در نزد شاه نیز از ارج و قرب خاصی برخوردار بوده، و بسیاری از رمان‌های معروف ایندوره (از قبیل آثار الکساندر دوما پدر، سه تفنگدار کنت مونت کریستو، لوئی چهاردهم، ژیبلاس و بسیاری دیگر، کم و بیش همان خصوصیات نثر اعتمادالسلطنه را داراست، منهای آنکه رمان است، و از اوضاع و احوال اجتماعی ایران چیزی به دست نمی‌دهد لکن بی‌تردید وجود کسانی نظیر میرزا علی‌خان امین‌الدوله - فرزند مجد الملک (صاحب رساله مجدیه که پیشتر از او گفتیم) که شخص لایق و کار آمدی بوده و کتاب خاطرات او گویای این مدعاست، و جای شگفتی نیست هر که در این ملک قصد خدمت داشته، اگر مصدراکاری هم گشته، دیر یا زود بر اثر تفتیین و دسیسه مزدوران بیگانه و افراد مغرض سودجو، سرانجام از کار برکنار شده است. «... هر چه بود امین‌الدوله هم با همان حربه‌ای که سبب شد میرزا حسین خان سپهسالار از پای در آید، یعنی بهتان بیدینی و هجوم ارباب عمام به سال ۱۳۱۶ قمری از دایره بیرون رفت ... او لایحه‌ای برای امور مالی و استخدام متخصص از دولت بلژیک به شاه تقدیم کرد که در آن نوشته بود - اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد تا سایر تکالیف معلوم گردد».^۱

البته این مربوط می‌شود به وقایع سال ۱۳۱۴، یعنی سال دوم سلطنت مظفر الدین‌شاه، که میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان را از صدارت معزول و امین‌الدوله را بجای او منصوب کرد، و گویا به وزیر جدیدش گفته بود «از کسی باک نکنند و به پیشرفت کشور بکوشند.» که در عمل چنین نشد.

باری جدا کردن زمانی نویسندگان اواخر عهد ناصری و دوره مظفری بطور دقیق نه ممکن است و نه ضروری... چرا که نهایتاً در تحول مشروطه و ادب این دوران،

۱ - نقل به تلخیص از تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام و از صبا تا نیما جلد ۱ ص ۲۶۲.

همه کسانی که طی این یادداشت‌ها نام و آثار آنان آمده است بنحوی کم یا بیش، نقشی داشته‌اند؛ و ما چند تن را الگو و نمونه قرار دادیم اعتماد السلطنه - کسیکه در کانون رویدادها و تحولات عهد ناصری قرار داشته و بهمین سبب بدو بیش از همه استشهاد و استناد کردیم - گذشته از روزنامه خاطرات و مجلّات مرآت البلدان که شاخص فکر و نثر اوست، دو اثر دیگر هم دارد، که در اصالت آن (بعنوان چکیده ذوقی و فکری خود او) منتقدان تردید نکرده‌اند که اتفاقاً هر دو خالی از چاشنی نقد و طنز نیستند، یکی رساله خوابنامه یا خواب خلسه و دیگری منطق الوحوش است.

در رساله خوابنامه مؤلف که ملازم رکاب شاه در سفر به عراق عجم بوده هنگام بازگشت، گذارش به مسجد نیم خرابه‌ای می‌افتد، آنجا خوابش می‌برد، و جریان این رؤیا و یا خلسه موضوع کتاب را تشکیل می‌دهد به اینصورت که در خواب می‌بیند، فرشتگان، سقف شبستان مسجد را شکافته فرود آمده همه جا را رفت و روب کرده، مقدمات تشکیل دادگاهی را فراهم می‌آورند.

قاضیان هشت تن از سه سلسله سلاطین از کیخسرو کیانی تا آغا محمد خان بنیانگذار قاجارند آنها برکرسی‌های طلا تکیه کرده، و بنا به تقاضای آغا محمدخان یازده نفر وزرای دوره قاجار را به بازپرسی و استنطاق می‌کشند، تا معلوم نمایند خرابی و آشفته‌گی اوضاع کنونی ایران در زمان کدام پادشاه و به دست چه وزیر خائنی بوده است؟ همه تبرئه می‌شوند، بجز یازدهمین وزیر، یعنی همان میرزا علی اصغر خان اتابک یا امین السلطان... حاصل کلام اعتمادالسلطنه در این دادگاه باصلاح خیالی، او را بعنوان عامل اصلی نکبت و محنت، و مایه شقاوت و سیه روزی دولت و ملت معرفی می‌کند... انشای خوابنامه، روان و ساده، و در برخی جاها شیرین و جذاب است، اعتمادالسلطنه همه دق دلی‌ها و حسرت‌هایی را - که در روزنامه خاطرات بکرات شاهد آنیم - در اینجا خالی کرده، از زبان امین السلطان به همه خیانت‌ها و دسیسه‌ها اقرار می‌کند...

و اما اثر دیگر او منطق الوحوش^۱ موضوعش چنین است. الاغی هست که صاحبش به او کاه و جو نمی دهد و تیمارش نمی کند... با اینکه همیشه پشت ریش و گرسنه است و در سرما و گرما زیر آسمان بی حائل زندگی می کند صاحب بی انصاف، هر روز بیشتر بارش می کند تا حدی که تحمل الاغ بیچاره سلب می شود. یکباره جموشی کرده سر به طغیان بر می دارد. بار را می اندازد، و دنده صاحب خود را با لگد می شکند و از رنج و بدبختی می رهد... می گویند: دشمنان اعتماد السلطنه به شاه می رسانند که وی خواسته است شرح حال مردم ایران را بنویسد، و به زبان تمثیل برساند که مرکب، مردم مفلوک، درمانده و پریشان احوال ایران هستند و صاحب و راکب سلطان، و نویسنده خواسته است، باین وسیله و زبان، ملت را به ضدیت با شاه برانگیزد، و آنها را به شورش و انقلاب علیه ظلم و بیداد در بار قاجار و شخص ناصرالدین شاه تحریک نماید... گویا این تفتین سراسر است یا دروغ - زیاد هم بی پایه و مایه نبوده، چرا که خود اعتماد السلطنه را هم وهم بر می دارد و نگران می شود، عریضه ای خطاب به شاه می نویسد، و ما ترک و دارائی خود را به او تقدیم می کند و نامه را در پاکت لاک کرده، به همسرش می سپارد - ناگفته نگذاریم نزدیک به دو سوم یادداشت های روزنامه خاطرات هم به خط زن اعتماد السلطنه است که در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است - و اعتماد السلطنه به بانوی خود سفارش می کند هر وقت برای او اتفاقی افتاد، نامه را به شاه برساند، نامه را بعد از فوت او بر اثر سخته ناگهانی قلبی (قابل توجه معتقدان به نحوست ۱۳!! سیزده فروردین ۱۳۱۳ قمری) به شاه می رسانند، و شاه هم دارائی مترجم محرم و روزنامه خوان روزان و شبان مدیده را تصرف می کند... بدینسان اعتماد السلطنه در گذشت و اموالش به مخدوم محبوبش رسید، و مخدوم نیز چند ماه بعد در همان سال ۱۳۱۳ قمری به ضرب گلوله میرزا رضای کرمانی از پا در آمد... چه خوش گفت بیهقی: احق مرد! که دل در این جهان بندد، که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند.

۱ - شرح ماجرا با اضافات در کتاب، از صبا تا نیما جلد یکم (ص ۲۶۷) آمده است.

« فصل هشتم »

مُبَشِّران آزادی و عدالت

وضع اجتماعی، روزنامه‌ها، نویسندگان انقلابی عصر مشروطه،
دهخدا - زین العابدین مراغه‌ای، طالب اوف و دیگران

بدینسان با شلیک تپانچه میرزا رضا کرمانی، مرید خالص سید جمال الدین اسد آبادی دوران حکومت نیمقرنی ناصر الدینشاه بسر آمد؛ ولی خلاف آنچه میرزا رضا پنداشته و گفته بود «چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع نمر ندهد...» اوضاع و احوال سیاسی فرق چندانی نکرد، و نهالی دیگر از همان شجره به حکومت نشست، شاهی رفت و شاه دیگری آمد (در حالیکه ناصر الدینشاه چند ولیعهد دیگر را بجهت فوت آنها قبلاً عوض کرده بود) و مظفر الدین میرزا از شهر ولیعهد نشین تبریز - جائیکه بیشترین و بهترین سالهای عمر و جوانیش را سپری کرده بود - به تهران آمد و در ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۳ قمری براریکه سلطنت تکیه زد (البته اگر بتوان صفت بهترین را برای مظفر الدینشاه بکار برد، چراکه شخصی علیل و وجوداً ضعیف البتّه و بیشتر اوقات گرفتار ضعف مزاج، بیماری و رنجوری بود) در این اوراق بحکم ضرورت و بدلیل رابطه نزدیک و تنگاتنگی که اوضاع ادبی و فرهنگی با جریانات سیاسی و احوال اجتماعی دارد، شاید از تاریخ و رویدادها، بیش از اندازه سخن رفته لذا بمنظور پرهیز از اطناب و ذکر جزئیات، در این بخش،

به سر فصل حوادث و آهّم وقایع دوره مظفری - محمد علی شاه و احمد شاه، فهرست وار (به نقل اختصار از صبا تا نیما سالنامه یا سال شمار) بسنده می‌کنیم و در پی آن به اعظم نثر نویسان، اندیشه‌ها و نوشته‌هایشان می‌پردازیم که بیش و کم همانا ادامه و دنباله سبک پیشین است چه بسا تفاوت به دلیل گذشت زمان و پیشرفت ایّام و دوران و ارتباط نزدیکتر و بیشتر با غربیان، عمدتاً نه در سبک و شیوه نگارش - آنگونه که در سطور قبل بیان شد - بلکه در ورود مفاهیم تازه و نو، رونق و رواج بیشتر روزنامه نویسی، ایجاد تأثر به شیوه جدید و کاربرد بیشتر مضامین و عناوینی از قبیل مردم و ملت، مشروطه، انقلاب، آزادی، پارلمان، دموکراسی (دیموگراسی)، عدالت، دارالشورا، وطن، و امثالهم در آثار گویندگان و نویسندگان دوران بعد از ناصرالدینشاه است.

و اما مهمترین جریانات و تحولات دوران مظفرالدین شاه و جانشین او محمد علیشاه عبارتند از: برکناری امین السلطان (همان کسی که اعتمادالسلطنه در کتاب خوابنامه به محاکمه‌اش کشیده، و بار عمده انحطاط کلی ایران را بر دوشش نهاده) و صدارت امین‌الدوله است. تزلزل روحیه مظفرالدین شاه و اِعمال نفوذ سفارتخانه‌ها و عمال بیگانه را از همینجا می‌توان دریافت که یکسال بعد امین‌الدوله عاشق خدمت برکنار و دوباره همین میرزا علی اصغرخان امین السلطان به صدر اعظمی می‌رسد... پس شگفتی نیست اگر در سالهای بعد شخصیتی مانند عین‌الدوله که مظهر استبداد و دشمنی با مشروطه، و بعنوان طرفدار تقسیم ایران میان روس و انگلیس معروف خاصّ و عام است، بعد از آنهمه مبارزات، تلاش‌ها که مشروطه برقرار می‌گردد، همین عین‌الدوله، نخست وزیر کابینه عصر مشروطه هم می‌شود... چه خوش گفته‌اند: (خدایا زین معما پرده بردار!) از شخصیت‌ها و بازیگران سیاسی دیگر اواخر عهد قاجار و ثوق‌الدوله - و قوام السلطنه قابل ذکرند. از وقایع مهمّ این دوران واگذاری امتیازهای مختلف به خارجی‌ان از جمله امتیاز نفت جنوب به ویلیام دارسی، استقراض‌های پی‌در پی از دو بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی انگلیس، و سفرهای سه‌گانه مظفرالدینشاه به فرنگ است دیگر از رویدادهای عصر

مظفری: برکناری مجدد اتابک (امین السلطان) و انتصاب عبدالحمید میرزا عین الدوله (کسیکه در صفحه قبل اشارتی بدو داشتیم) و یکی از بازیگران سیاست دوران مظفرالدین شاه تا احمد شاه در ۱۳۲۱ قمری است که سه سال بعد در شوال ۱۳۲۳ به بست نشینی علما، تجار و کسبه در شاه عبدالعظیم و درخواست کناره گیری عین الدوله می انجامد و مظفرالدینشاه را در ذی قعدة ۱۳۲۳ به صدور دستور تأسیس عدالت خانه و می دارد در جمادی الاول سال بعد ۱۳۲۴ قمری مردم تهران طی اجتماعات متعدد خواستار اجرای عدالت و صدور فرمان مشروطه می شوند و جمعی از مردم بر اثر تیراندازی سربازان کشته می شوند و هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۴، عین الدوله بر اثر قیام و هیجان عمومی مجبور به کناره گیری از صدارت می شود و سرانجام هفته بعد یعنی در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری = چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ هجری خورشیدی فرمان مشروطه از جانب مظفرالدینشاه امضاء می گردد.

اولین دوره مجلس شورایی به ریاست صنیع الدوله در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ در کاخ گلستان برگزار می گردد. در این هنگامه و غوغا محمد علی میرزای ولیعهد در تبریز، انجمن عدالتخانه را تعطیل می کند ولی بر اثر شورش و مقاومت کم نظیر تبریزیان تسلیم نظر آنان می شود چند ماه بعد در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ مظفرالدینشاه فوت می کند و در چهارم ذیحجه همین سال محمدعلیشاه بدون دعوت از نمایندگان مجلس تاجگذاری می نماید... محمد علی میرزا فطرتاً با مشروطه سراسازگاری نداشت و علیرغم قبول ظاهری حکومت مشروطه و سوگند خوردن در عمل از تحریک و توطئه علیه مشروطه خواهان دست بر نمی داشت و عاقبت هم در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ با اعلام فرمانداری نظامی و به توپ بستن و تعطیل مجلس شورا، و کشتن میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل و ملک المتکلمین بمدت ۱۳ ماه یعنی تا ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ حکومت مطلقه استبدادی را علّم کرد که بعدها به دوره استبداد صغیر معروف شد^۱ و در همین تاریخ محمدعلیشاه به

۱- سرانجام، با انقلاب اکتبر، سقوط رژیم نزاری و روی کار آمدن، حکومت سوسیالیستی محمد

سفارت روس پناهنده و مجبور به کناره‌گیری از سلطنت و پسر ۱۲ ساله‌اش احمد شاه جانشین او شد احمد شاه پنجسال بعد در ۱۳۳۲ تاجگذاری کرد، حکومت قاجار تا ۱۳۴۴ هجری قمری (از ۱۲۱۱ یعنی بیش از ۱۳۰ سال به طول انجامید) که ما از ذکر دیگر جزئیات امور و حوادث می‌گذریم - حوادثی از قبیل قیام میرزا کوچک خان جنگلی، مخالفت با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ (که وثوق الدوله مجری آن بود) قیام کلنل پسیان و خیابانی، که از نظر زمانی مدتها بعد از مشروطه است و هرکدام شرایط و احوال ویژه‌ای دارند و در ارتباط مستقیم با بحث مورد نظر ما نیست - فقط گفتنی است که سخنرانی‌ها و عقاید خیابانی در روزنامه تجدّد تبریز و اندیشه و گفتارهای کلنل محمد تقی پسیان - مدافع استقلال ایران و مبارزه علیه نفوذ بیگانگان به زبان ساده و مردم فهم در خراسان - به بیداری افکار و روشن کردن اذهان کمک می‌کرد و هر دوی این آزاد مردان همچون سردار جنگل به مراد خود نرسیدند و ناکام ماندند.

بارها در صفحات گذشته عنوان شد که تفکیک دقیق برخی نثر نویسان اواخر عهد ناصری با دوره مظفری، و نیز دوران بعد از مظفر الدینشاه و عصر مشروطه و سالهای بعدی نزدیک بدان امکان پذیر نیست، لذا بجهت عدم وجود سبک‌های معین و مشخص شناخته شده‌ای در نظم و نثر این دوران بناچار ملاک و میزان تقسیم بندی و حدود تقسیمات را طبق روال مرسوم اصحاب تذکره و تاریخ ادبیات همان زمان و دوره حکومت شاهان قرار دادیم، و هر چند سه شاه آخرین قاجار بر رویهم حدود ۳۰ سال بیشتر حکومت نکرده‌اند، اصطلاح دوره مظفری را به کار بردیم بخصوص اگر بپذیریم ادبیات بطور اعم و نثر بطور اخص خود بازتاب جزئیات سیاسی و منعکس کننده اوضاع اجتماعی است، لذا برای شناخت بهتر فرهنگ و ادب هر دوره نیازمند مطالعه و بررسی شرایط فکری، دینی و اقتصادی حاکم بر جامعه و ارتباط آن با حکومت و سیاست هستیم.

(ادامه پاورقی صفحه قبل) علিশاه که از حمایت روسیه نا امید و محروم شده بود، به فرانسه گریخت و در ۳ شعبان ۱۳۴۲، دو سال قبل از خلع احمد شاه پسرش از سلطنت در پاریس درگذشت.

مجله‌های ادبی: به قول بیهقی «از سخن سخن زاید» به روزنامه‌ها اشاره شد لاجرم به مجله که میدان و مجال فراخ‌تری هم برای عرضه مقالات و داستانهای طولانی دارد نیز لازم است اشارتی رود مخصوصاً که برخی مجلات به راستی در تکوین، و تحول، غنا و تکاملی نثر جدید، نقشی بسیار جدی، مهم و انکارناپذیر و تعیین‌کننده بعد از صدور فرمان مشروطه داشته‌اند فی‌المثل دو مجله یکی در خارج کاوه و دیگری در داخل سخن از پایگاه و منزلتی بس رفیع و مؤثر برخوردارند که افسوس در این صفحات جای بررسی و نقد، حتی همین دو نیز نیست تا چه رسد به مجلات دیگری از قبیل یادگار، وحید، مهر، ارمغان، یغما، دانشکده، فرهنگ و ایرانشهر و...

آنچه در روزنامه‌های عصر مشروطه بیش از دیگر مضامین بچشم می‌خورد، آرمان طلبی، نوجویی، آزادی، محکوم کردن اختناق و استبداد و عنصر نقد و طنز از امتیازات بارز نثر روزنامه‌ای است. از روزنامه‌ها نسیم شمال بیشتر به شعر می‌پرداخت، خصوصاً سروده‌های خود سید اشرف که به زبان ساده و به پسند عوام نزدیک بود، دهن به دهن می‌گشت، و بهمان اندازه که آزادیخواهان و مشروطه طلبان را تهییج می‌کرد و شادی می‌بخشید، عوامل استبداد و مخالفان مشروطه را خشمگین می‌ساخت نسخه‌های این روزنامه دست به دست می‌گشت، و در محافل و مجالس و حتی قهوه‌خانه‌ها، کسانی که سواد نداشتند برگرد با سوادان جمع می‌شدند و یکنفر با صدای بلند مطالب و اشعار را برای جماعت مشتاق می‌خواند. ولی روزنامه صور اسرافیل به زبان نثر بیش از نظم می‌پرداخت، و عامل و جوهره طنز و فکاهه و ارائه مطالب (شعر یا نثر) در قالبی همه فهم و سرشار از تکیه کلامها، مثلها و ضرب‌المثل‌های خاص مردم کوچه و بازار چاشنی اصلی این دو روزنامه معروف دوران مشروطه بود، از آنجا که محتوا و مطالب صور اسرافیل در قالب نثر است، جا دارد از آن و تأثیر مندرجاتش بویژه نوشته‌ها و مقالات معروف به چرند و پرند، علامه علی اکبر دهخدا به امضای مُستعار دِخُو بیشتر صحبت کنیم.

گفتیم روزنامه مخاطبان خاص خود را دارد، اولین روزنامه‌ها (از کاغذ اخبار میرزا صالح شیرازی تا روزنامه‌های دولتی و ملّتی و وقایع اتفاقیه زمان امیرکبیر) چون

جنبه دولتی و رسمی یا نیمه رسمی داشت، زبان نثر بالنسبه ثقیل و مصنوع و به شیوه مکاتبات دیوانی بود اما کسی که برای مردم می نویسد، باید به زبانی بنویسد که مردم آنرا دریابند. این نکته که امروز امری مسلّم است در روزگار دهخدا بدعتی محسوب می شد، زیرا اهل قلم اغلب گرفتار فضل فروشی و تفتّن های ادبی بودند، همان صنعتی که در اکثر آثار هنری وابسته به طبقات ممتاز به نظر می رسد و بیشتر جنبه تجملی دارد. دهخدا برای آنکه با مردم سخن گوید، زبان مردم را برگزید.

تکلفات ادیبان و عربی با فان و متفاضلان را به یکسو نهاد و با استمداد از زبان و تعبیرات رسای عامیانه، انشائی ساده، زنده و پُر توان پدید آورد. راه او، راهی درست و سبکش استوار و اصیل بود، وقتی جوهر و روح ادب و هدف و غایت آن تغییر پذیرد، ناگزیر صورت و وسیله بیان آن نیز در قالبهای معهود نخواهد گنجید و دگرگون می شود.

« ... بیشک دهخدا را باید از پیشقدمان نثر فارسی معاصر و بخصوص از بنیانگذاران مکتب ساده نویسی شمرد^(۱) » این عقیده و نظری است که به طور کامل و درست - با کم و بیشی نسبی - از سوی همه صاحب نظران و محققان و ناقدان ادب معاصر عنوان و بیان شده و ما یک مورد را بمثابة نمونه ذکر کردیم، آری این نظری درست است. دهخدا بی هیچ شبهه یکی از بنیانگذاران ساده نویسی است و نکته جالب اینکه پس از حدود پنجاه سال از انتشار آثار عبید زاکانی (که پدر دهخدا نیز از خانواده همان زاکانیان قزوین است) همولایتی او دهخدا هم همان شیوه هزل و زبان طنز و نقد را، منتها در قالب نثری روان و ساده تر، در خدمت بیان مقاصد و اندیشه های اجتماعی، انتقادی، و رسوا کردن عملة استبداد، ریاکاران زورگویا متملق و نان بنرخ روز خور قرار می دهد، و تدوین کار عظیمی همچون لغت نامه، و بعدها استخراج امثال و حکم و ضرب المثل های عامیانه، به غنا، قدرت و صلابت و نفوذ عمیق نثر او در دلها و رسوخ و رسوب در اذهان عامه، کمک می کند؛ لیکن از یاد نبریم و تأکید می کنم تحول در نثر، سادگی و روانی آن را مدتها پیش از دهخدا و حتی نه فقط قائم مقام،

بل به شرحی که گذشت، به زعم حقیر اعتمادالسلطنه بخصوص در روزنامه خاطرات و مجدالملک هم در رساله‌اش آغاز کرده بودند از شرح زندگینامه و جزئیات احوال علامه دهخدا می‌گذریم، و دوره کامل روزنامه صور اسرافیل را فرا رویمان، می‌گشائیم ناگفته نماند مجلاتی از قبیل آزادستان - کاوه، تجدد، دانشکده از مدتها قبل موضوع «تجدد ادبی» را با جار و جنجال، مباحثات و مجادلات قلمی فراوان دنبال می‌کردند و دنباله روی لفظی و معنوی از امثال سعدی (طرز تفکر، و بینش) او، و نیز مضامین عرفانی را زیانبار قلمداد نموده و این فکر و عقیده افراطی را عنوان ساختند که گویا علت العلل همه عقب ماندگیهای جامعه ایرانی - خاصه اواخر قاجاریه - بخاطر همان نحوه اندیشه ادبای کلاسیک، و نوعی تصوّف مایل به زهد و درونگرایی Subjective است (حتی برخی خرد ورزان سالی یکبار مراسم دیوان حافظ سوزی بر پا می‌کردند!) با اینهمه گذشت زمان، تحوّل تدریجی اوضاع نشان داد و ثابت کرد که هر دو طرز تفکر افراطی بجا و درست نیست یعنی نه بهای بیش از حدّ به پیشرفت و ترقی تکنولوژی غرب دادن و انکار فرهنگ و ادبیات کلاسیک سنتی و غرب گرایی و تقلید صرف از غرب، راه نجات و ترقی است و نه از دیگر سود و دوستی به میراث کهن ادبی چسبیدن، و مخالفت با هر نوع ارتباط فرهنگی و عدم استقبال از پذیرش افکار و اندیشه‌های نو، و صنعت و مخترعات مفید دیگران می‌تواند وجه احسن، و یگانه طریق تکامل و تعالی باشد. این جمله معترضه‌ای بود در پاسخ به این پرسش فرضی که چرا از این جریان ادبی به تفصیل سخن نگفتم، بویژه که آن به اصطلاح تجدد طلبی و نوآوری امثال تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای، بانو شمس کسمانی، از سوئی و ملک الشعرا بهار، ادیب الممالک، عشقی و لاهوتی از جهت دیگر بیشتر متوجه مقوله شعر بود نه نثر.

نخستین شماره صور اسرافیل (برگرفته از آیه فَاِذَا تُفِّحَ فِي الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ)^۱ به مدیریت میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم تبریزی، در تاریخ پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ قمری - ۱۴ دیماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی

۱- بر صدر روزنامه اول هم این آیه: وَ تُفِّحُ فِي الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَادِ اِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُوْنَ.

پارسی، ۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی در تهران منتشر شد تا شماره ۱۵، از این شماره بعد میرزا علی اکبر خان دهخدا بعنوان دبیر و نگارنده به آنها پیوست ۳۲ شماره صوراسرافیل در تهران و سه شماره آخری در ایوردون (Yverdon) سویس (جمعاً ۳۵ شماره) انتشار یافت.

بنا به نوشته عبدالله مستوفی^۱ صوراسرافیل از پُر فروشترین جراید عصر مشروطیت است که بطور هفتگی گاه در ۸ یا ۱۰ صفحه به قطع رحلی با چاپ سربی منتشر می‌شد، اولین شماره نه ماه بعد از صدور فرمان مشروطه، و آخرین شماره ۳۲ در ایران، جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری سه روز پیش از بمباران مجلس منتشر شد همانطور که قبلاً هم در این صفحات آمده، محمدعلیشاه بعد از بمباران و تعطیل مجلس گروهی از آزادیخواهان و مشروطه طلبان را به غُل و زنجیر کشید و تنی چند را نیز به شهادت رسانید، میرزا جهانگیرخان یکی از این قربانیان آزادیخواهی بود و خوشبختانه دهخدا و میرزا قاسم تبریزی، جان سالم بدر بردند، دهخدا به اروپا رفت و در شهر ایوردُن سویس موفق شد با همکاری معاضد السلطنه پیرنیا، و چند تن دیگر سه شماره دیگر (شماره‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵) را بهمان سبک و روال منتشر سازد.

شعار صوراسرافیل که همیشه بعنوان تیتر و سر لوحه در هر شماره نوشته می‌شد، حرّیت، مساوات و اخوّت بود، صوراسرافیل دو بار از طرف دربار و دولت توقیف شد، بار اول بعد از انتشار شماره ۶ در ۱۳۲۵ بمَدّت یکماه و دفعه دوم پس از انتشار شماره ۱۴، و دو بار هم به جهات سیاسی از قبیل تهدید محمدعلیشاه و پرتاب بمبی بجانب گالسکه شاه...

بی تردید اهمیت و ارزش روزنامه صوراسرافیل، در دو زمینه غیر قابل انکار، و

۱- مستوفی - عبدالله «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه - جلد ۲ (۱۳۴۵ قمری) ص ۲۴۹ ظاهر تیراژ روزنامه به ۲۴ بیست و چهار هزار می‌رسیده، و این رقم برای آزمون براسنی درخور اهمیت است، خاصه که در نظر بیاوریم حدود ۹۰ سال بعد، بالاترین تیراژ روزنامه ایران ۲۸۵ هزار شماره است (به نقل از روزنامه همشهری پنجشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۷۳ خورشیدی). البته این تیراژ در خرداد ۱۳۷۷ شمسی به ۴۵۶ هزار رسیده است.

شایان اهمیت بسیار است یکی به جهت تجزیه و تحلیل و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی، و کمک به زُشد فکری، و بیداری مردم و شرح مضار حکومت‌های جابرانه استبدادی، و دیگری رواج و رونق نثر ساده، روان، سرشار از طنز و نقد، و زبان محاوره‌ای مردم عادی است، و صرف‌نظر از ستون‌های معمول، اخبار داخله و خارجه بازهم بی‌هیچ شبهه، بیشترین تأثیر و نفوذ را می‌باید در مقالات تحت عنوان چرند و پرند به امضای مستعار دِخْو^۱ دانست.

در یک کلام دهخدا همه شرایط لازم برای یک نویسنده کاملاً موفق در القای افکار و ابلاغ پیام خود آنهم در یکی از حساس‌ترین مقاطع زمانی، در حد اَکمل داراست، او از میان مردم عادی برخاسته با همه طبقات کم و بیش مأنوس و دمخور بوده و از طرفی با داشتن استعداد ذاتی، و ذوق فطری ظریف، امکان سفر بخارج (بعد از تکمیل علوم قدیمه و احاطه بر فرهنگ و زبان ادبی و عربی سنتی) و فراگیری زبان فرانسه و آشنائی با مظاهر و جلوه‌های گوناگون غربی، و تحولات فکری - اجتماعی و صنعتی را پیدا کرد (در نظر داشته باشیم ادیب انقلابی موفق هم‌عصر او سید اشرف الدین گیلانی، فقط از ذوق شعری و زبان مردمی برخوردار بود و از پشتوانه غنی ادبی سنتی و یا زبان فرانسه، و آشنائی نزدیک از علوم و فنون جدید بدانسان که دهخدا احاطه داشت، بهره مند نبود).

مرحوم استاد یوسفی در بررسی عالمانه، و تجزیه و تحلیل نقادانه‌ای که از شخصیت، آثار و افکار دهخدا می‌کند، ضمن اشاره به گیرائی‌ها و جذابیت شیوه بیان و زبان زنده و مأنوس مردمی و ترک تکلفات و تصنع‌ات مردم‌گریز که سبب استقبال عامه از روزنامه، و جلب توجه آنها به حق و حقوق خود، و بیداد و استبدادی که بر آنها می‌رود شده به نمونه‌هایی از نثر و شعر دهخدا اشاره کرده

۱- اعراب‌گذاری از مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی است، هم ایشان در پاورقی این‌طور نوشته‌اند: «دِخْو از لحاظ معنی لغوی دهخدا، کدخدا و در عُرف نام ابلهی قزوینی است که ایرانیان داستانهای سفیهانه و خنده‌انگیزی به او نسبت می‌دهند نظیر جوحی و ملا نصرالدین، لطف ذوق و ظرافت طبع دهخدا در انتخاب این اسم مستعار از جهات مختلف قابل ملاحظه است.» دیداری با اهل قلم - جلد ۲ ص ۱۵۷.

می‌نویسد:

«وصف بسیار زیبایی که دهخدا در مثنوی «ان شاء الله گریه است» از ریاکاری در دهکده «شفت» کرده است، نموداری است از استعداد شگرف او در خلق اشعار طنز آمیز انتقادی...»

بی‌جهت نیست که علامه محمد قزوینی، می‌نویسد: «این منظومه، بی‌هیچ گفتگو، شاهکاری از شاهکارهای ادبی امروزه است».

ولی نکته قابل تأمل - که باز در صفحات پیشین هم بدان اشاره شده - اینست که مثالها و استشهادها و نمونه‌های منقول دکتر یوسفی نیز اکثر، همان مقالات و مطالب است که مورد استناد دیگران، از جمله مرحوم بهار (در سبک شناسی) مرحوم آرتین پور (در از صبا تا نیما) و محمد حقوقی (در تاریخ ادبیات معاصر) و دیگر و دیگران است... فی المثل مقالة مندرج در شماره ۱۶ صور اسرافیل را که همه نامبردگان نقل کرده‌اند، مرحوم سعید نفیسی نیز در شاهکارهای نثر فارسی معاصر (چاپ ۱۳۳۰ تهران جلد ۱ صص ۱۲ - ۱۱) آورده و مرحوم یوسفی خود از این منبع - به فرموده خودشان - استفاده کرده‌اند شاید دلیل عمده این تشابه و وحدت عمل، این باشد که نثر و طنز و زبان مقاله مزبور از دیگر مقالات چرند و پرند رساتر و جذاب‌تر است... ولی سعی بنده بر اینست که، علاوه بر استشادات و نمونه‌های مشابه مشترک از موارد دیگر نیز استفاده نمایم.^۱

اولین نوشته دهخدا (بدون داشتن عنوان چرند و پرند) در ص ۶ - ستون دوم - شماره ۱ سال اول درج شده است، به امضای ع - ا - دهخدا، تیترا «مطلب هست» دو کلمه خیانت و با لحنی محترمانه - نه به زبان ساده و خودمانی دِخْو، خطاب به محمدعلیشاه می‌نویسد:

۱ - مرحوم نظام مانی، در مقدمه‌ای که بر دوره کامل و مجلد (۳۵ شماره‌ای) صور اسرافیل (چاپ اول ۱۴۰۳ قمری نشر تاریخ ایران) نوشته، ضمن اشاره به نقش و تأثیر مقالات طنز آمیز چرند و پرند و سبک نگارش نوین آن می‌افزاید: «... ولی تحقیق جامعی از پیام سیاسی صوراسرافیل و اهداف آن نشده است...» و این بنده بی‌هیچ داعیه‌ای در این زمینه، می‌کوشم در خور مجال و توان حقیر و بی‌مایگی‌ام، راهی به دهی

«علیهضرتا! پدر تا جدارا، آیا هیچ تاریخ ژول سزار روم را می خوانید... آیا قصه لوئی شانزدهم را به نظر دارید؟ آیا قتل جد تا جدار بزرگوار خود را متذکر می شوید؟ آیا گمان می کنید که این اشخاص بزرگ تاریخی بشخصه گناهکار و سزاوار این نوع رفتار بوده اند؟...»

دهخدا سپس سرگذشت و زندگی جوامع را به زایش و بالش و رشد کودکی تشبیه می کند، که تا زمان بلوغ در حوادث سن و صغارت ناگزیر به، ولی و سرپرستی نیازمند است، اما همینکه به مرحله کمال بلوغ رسید دیگر باید به شخصیت، افکار و تصمیمات او حرمت نهاد و برایش حقوقی انسانی در نظر گرفت و نتیجه می گیرد، ملت ایران به سن کمال رسیده، و باید از آزادی و حقوق طبیعی انسانی - همانطور که ملل راقیه و پیشرفته اروپا برخوردارند، بهره مند گردد، انقلاب مشروطه، و پدر تاجدار حاکمیت ملت را به رسمیت شناخته، و شاه جوان هم حق اینست که این حق و قانون را محترم دارد. ولی چرا ناراضی است؟ چرا کار این ملک به سامان نمی رسد؟ منبع این اشتباه کاری چیست؟ دهخدا اینگونه جواب و ادامه می دهد:

«... منبع این اشتباه کاری در تمیز رشد و صحت بلوغ است. اولین حرفی که وزراء خائن برای سدّ راه حرّیت و آزادی و اغفال پادشاه در صحت رشد و بلوغ ملت با اولین هیجان ملی برای استرداد حقوق لاینفک خود می گویند این دو کلمه است: «این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست». اما بحث و استدلال دهخدا تا چه حدّ به گوش جان محمد علیشاه رسید؟ بمباران مجلس و استبداد صغیر جواب روشن سؤال است.

عنوان اولین مقاله دهخدا در نخستین شماره صوراسرافیل (دو کلمه...) مرا بیاد آزادیخواه و قانون طلب و قلم بدست دیگری پیش از او می اندازد؛ یعنی مستشار الدوله، کسیکه جا دارد از او بعنوان یکی از روشنفکران این دوره و در ردیف امثال سید جمال الدین، ملکم خان، طالب اوف و... یاد کنیم.

او اصول افکار سیاسی اش را در رساله «یک کلمه» بیان کرده است، و مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان در این باره می گوید، وقتی مستشار الدوله در سفر پاریس، نظم

و عمران، و ثروت و نعمت و پیشرفت غربیان را از نزدیک دید و علت ترقی اروپائیان و انحطاط ایرانیان را از ملکم سؤال کرد، ملکم اینگونه جواب داد که «بنیان و اصول نظم فرانسه یک کلمه است و همه ترقیات نتیجه همان یک کلمه و آن یک کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است کتاب قانون است^۱. محض ارائه مشخصات نحوه چگونگی کار مُندرجات شماره اول صوراسرافیل را بررسی می‌کنیم که شامل مطالب زیر است:

صفحه اول دو ستون $\frac{1}{4}$ ستون اول صفحه ۲ را مقاله (یا سرمقاله‌ای) تحت عنوان بسم الله... اشغال کرده، که امضا ندارد، و به نظر می‌رسد، به قلم خود میرزا جهانگیرخان باشد که در واقع مبین آرمان، هدف، و خط مشی روزنامه و نقل سطور از آن مؤید این مطلب است. «حمد خدا را که ما ایرانیان ذلت و رقیبت خود را احساس کرده و فهمیدیم که باید بیش از این بنده عمر و زید، و مملوک این و آن نباشیم، و دانستیم که تا قیامت بارکش خویش و بیگانه نباید بود. لذا با یک جنبش مردانه... مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده و به همت غیورانه برادران محترم آذربایجانی ما در بیست و هفتم ذیحجه ۱۳۲۴، دولت علیه ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب (کنستی توسیون) قرار گرفت. دوره خوف و وحشت به آخر رسید^۲. و زمان سعادت و ترقی گردید. عصر نکبت و فترت منتهی شد. و تجدید تاریخ و اول عمر ایران گشت.» و در سطور بعدی، ضمن بیان و تشریح نقطه نظرها و خط مشی گردانندگان روزنامه با شهامت و صراحت آمده است که تا پای جان بر سرایمان خود ایستاده‌ایم...

«... در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. و از

۱- نقل به مضمون و تلخیص از صبا تا نیما - جلد یکم ص ۲۸۲ و چه بسا اسم گذاری روزنامه ملکم یعنی قانون نیز ناظر بر همین اعتقاد و باور باشد.

۲- کذافی الاصل، گذشته از کاربرد افعال در وجه وصفی، اصول نقطه گذاری (سجاولندی) در بیشتر عبارات رعایت نشده، و بعد از فعل رسید، نقطه و یا پوئن آمده، در حالیکه جمله بعدی با واور ربط شروع شده است.

این نیت مقدس تا زنده ایم دست نکشیم. و با صدای رسا می‌گوئیم. که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم. و به زنده‌گی بدون حریت و مساوات، و شرف واقعی نمی‌گذاریم...» و به راستی که چنین هم بود و شد.

در ستون اول ص ۲ مقاله مورد اشاره دو کلمه خیانت مندرج است، در ص ۳ دو مطلب تحت عناوین شورش عملجات - ایران تغییر کرده که اولی جنبه خبری دارد، و در دومی از شور و هیجان عامه در استقبال از مشروطه، قانون... سخن رفته است. مسؤولیت قلم، عنوان مقاله دیگری است که در صفحات ۴ و ۵ آمده است، و در بخشی از صفحه ۵ خلاصه نطق ملک المتکلمین درج گردیده. اولین مقاله تحت عنوان چرند و پرند نزدیک به دو ستون از صفحات ۶ و ۷ را بخود اختصاص داده، در بخشی از ستون دوم شماره اول روزنامه مطلبی زیر عنوان «حرف گفتنی» تا دومین ستون از آخرین صفحه (یعنی ۸) را اشغال کرده، بدنبال آن تعزیت و تسلیت به بازماندگان شهدای آذربایجان، و آخرین سطور از همین ستون به اخطار، اختصاص دارد، که نقل آن بیمناسبت نیست.

«این جریده ناقابل (چنانکه در ایران معمول است روزنامه‌ها و جراید را بدون اینکه مشترکین بخواهند یا اعلام کنند، بخانه‌ها و منازل آنان می‌فرستند) برای هیچکس و به در خانه احدی فرستاده نمی‌شود و به توسط اطفال در مجامع عمومی و کوچه و بازار به فروش می‌رسد، هرکس به اشتراک سالیانه مایل باشد... اطلاع دهد.» و راستی را حالا که از کم و کیف اولین شماره صوراسرافیل گفتیم جا دارد به قیمت آنهم اشاره کنیم، در صفحه اول دست چپ، زیرگرآوری (که فرشته‌ای بر فراز آسمان در پرواز است، این فرشته (صوراسرافیل) صور و یا شیپوری بلب دارد و در آن می‌دمد به شیپور پارچه و شالی آویخته است که سه کلمه حریت، مساوات و اخوت بر آن نگاشته شده، و در زیر پای او عوام‌الناس، برخی ایستاده، و شماری فرو خفته‌اند، و تصویری سمبولیک و نمادین از دمیدن شیپور انقلاب و حریت، در گوش خوابزده‌گان را به ذهن تداعی می‌کند) در زیر این تصویر نوشته: قیمت اشتراک سالیانه - طهران دوازده قران - سایر بلاد ایران ۱۷ قران ممالک

خارج ۲ تومان - قیمت تک نمره طهران چهار شاهی و سایر بلاد ایران پنج شاهی... و اما نخستین چرند و پرند به امضای دِخْو، نه بظاهر مضمونی سیاسی دارد، و نه حاوی انتقادی از دربار و ارکان و رجال سیاسی و دولتمردان... بلکه به زیبایی طنزآمیز و شوخ... از خرابی وضع نان، و کاهش پذیرش بیماران مریضخانه موقوفه حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم از یازده تن به پنجنفر صحبت شده است.

اولین اختطاریه همراه با تهدید و ارعاب و توصیه به سانسور مربوط می شود به تاریخ پنجشنبه ۲۴ ربیع الآخر ۱۳۲۵ قمری که در صفحه ۷ شماره دوم نامه کوتاه و به ظاهر محترمانه درج شده وزیر معارف و اوقاف وقت مخبرالسلطنه هدایت و همان کسی است که قبلاً هم از او و کتاب خاطرات و خطراتش گفته ایم و جزو محصلین اعزامی به فرنگ و کتاب خاطرات شرح زندگانی و نوعی اتوگرافی این دولتمردی است که ایام چهار شاه آخری قاجار و دو پهلوی را درک کرده، و در دوران هر ۶ پادشاه مشاغل مهم وزارت و صدارت را بعهده داشته است و هرچند این کتاب به اندازه «شرح زندگانی من» که گزارش عبدالله مستوفی است، چندان مورد عنایت و نقد و بررسی پژوهشگران و ناقدان قرار نگرفته؛ ولی در مقایسه با حسب حال های دیگر متأخر مانند روزها از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که همانند دیگر نوشته هایش نثری در غایت شیوایی و گیرایی دارد، و خاطرات عبدالله بهرامی (از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا - تهران - انتشارات علمی چاپ اول) به گمانم، خالی از نکات و فواید اجتماعی و سیاسی نیست، و از جهت سبک و سیاق ادبی در ردیف سفرنامه میرزا صالح شیرازی و نظایر آنست.

باری نامه وزارت معارف از اینقرار است: «جناب میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صور اسرافیل دام مجده، لزوماً زحمت می دهم صبح یکشنبه بیستم در مدرسه مبارکه دارالفنون تشریف بیاورید (به جای ترکیب ناشیرین مرسوم نثر اداری بعدها (حضور بهم رسانید!) که ملاقات شما لازم است. مخبرالسلطنه.

دنباله مطلب که حدود چهار ستون از صفحات دومین شماره روزنامه را اشغال کرده، و گویا از زبان و قلم خود میرزا جهانگیرخان باشد؛ حاوی سؤال و جوابهای جناب وزیر و مدیر روزنامه است نثر میرزا جهانگیر، عادی و همان شیوه ای است که

شاید بتوان به آن عنوان نثر روزنامه‌ای داد.

کاربرد وجه وصفی، لغات تازی (کمتر از ادوار پیشین و بیشتر از روزگاران پسین) و استعمال برخی کلمه‌های فرنگی (بیشتر با تلفظ فرانسوی آن که بعدها، خصوصاً دوران پهلوی، تلفظ انگلیسی جای آن را می‌گیرد) از مختصات سبکی میرزا جهانگیرخان چشمگیر است، به خلاصه‌ای از ادامه همین مطلب توجه فرمائید.

«چهار ساعت قبل از ظهر یکشنبه وارد مدرسه شریفه (صفت مؤنث را هر دو - مخبر السلطنه و میرزا جهانگیرخان برای مدرسه، آورده‌اند) دارالفنون شده و به اطاق کوچک مخصوص وزارت علوم و اوقاف (جائی که بعدها اتاق انتظار، نامیده می‌شود، و بیهقی نیز گاهی خضراء را در این معنا به کار می‌گیرد، خاصه هر وقت امیر را مهمی افتد و امر به احضار خواجه بزرگ، حسن میمندی باشد، اغلب به خضراء بنشیند را هم به دنبال دارد، زمانی هم شاید در مفهوم اتاق شور و مشاوره) که در ضلع شمالی و متصل به دالان زاویه شمال شرقی مدرسه است داخل گردیده جمعی از سادات قمی در خصوص عمل موقوفات قم صحبت می‌کردند.

بعد از لمحّه جناب وزیر علوم با نگارنده بنای صحبت را گذاشتند که به عرض خاندگان؟! محترم می‌رسد.

سؤال - من دیروز رفته به مجلس شورای ملی و در خصوص جریده صوراسرافیل صحبت کردم و قرار شد شما را سیاست کنیم. ولی به شما می‌گویم که بعد از این، اینطور چیز نوشتن را ترک کنید.

جواب - همان آن که در مجلس خصوصی صحبت شد رجال الغیب و ارواح مجرّد صورت مجلس را بجهت بنده نقل کردند، چیزی نوشته نشده که سیاست بشوم. و در راه آسایش و آزادی ملت و خیرخواهی دولت اگر هم سیاست بشوم، کمال افتخار را دارم. جریده ما تاریخی است آنچه نوشته شده از وقایع مهمه عالم است.

سؤال - من نمی‌گویم وقایع تاریخی را ننویسید، ولی به اینطور چرا؟

جواب - بنده که از عوالم ادب خارج نشده‌ام هیچیک از ملل مشروطه خطاب به

خاکپای امپراطور خود نمی نمایند (تذکار این نکته بیجا نیست، فعل جمله اخیر «خطاب نمودن» است و در روال و ترتیب ارکان جمله فعل مرکب را به صورت مجزا نمی آورند، که از گویائی آن می گاهد و به صورت: هیچیک از ملل مشروطه امپراطور خود را خاکپای خطاب نمی نمایند؛ بلیغ تر می نماید.) ما باز محض رعایت احترام پادشاه خودمان، عقیده قدیمه خود را تغییر نداده ایم.

سوال - من نمی گویم که باید به خاکپای سلطان خطاب کنید. اما به زبان ملایم باید چیزی نوشت. «این سؤال و جواب ها، و اصرار و انکارها همچنان ادامه دارد، تا آنجا که مخبرالسلطنه، یکباره، موضوع را عوض کرده می پرسند.

«سؤال - از این ماده می گذریم چرند و پرند یعنی چه؟

جواب - چرند و پرند قسمت اخلاقی صوراسرافیل است.

سؤال - اخلاق را مگر نمی شود به طرز دیگر نوشت.

ادامه مطلب تا بدانجا می کشد، که مخبرالسلطنه به جهانگیرخان می گوید، شما در روزنامه از گرفتن شیرینی و اخاذی مأموران دولت نوشته اید و اگر در شماره بعد، این را تکذیب نکنید، روزنامه تانرا توقیف می کنم و مطلب همین بود که گفتم، دیگر خود دانی، و مدیر می نویسد:

«... ای وکلای محترم ملت، آیا دولت و مملکت ایران مشروطه صاحب گنتی توسیون است یا خیر؟ آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد؟ آیا ماکه نوشته ایم شیرینی خواستند افترا و بهتان بوده آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتاب یک کله قند و دو جلد کتاب نمی گیرد! آیا قند شیرین نیست یا با سایر مواد شیرین فرق دارد؟ (سعی شده در حد امکان رسم الخط اصلی روزنامه و علائم نقطه گذاری، کذافی اصل، حفظ شود)

در آغاز مطلب مربوط به صوراسرافیل به زمان و علل توقیف یا تعطیل روزنامه اشاره شد، ولی غرض از نقل این قسمت هم ارائه نمونه ای از نثر جهانگیرخان و هم نشان دادن شیوه دخالت و سانسور حکومت در مطبوعات و نیز بیان نحوه تفکر و برخورد وزیر اوقاف در کار چاپ و انتشارات بود، خصوصاً که بهر حال

مخبرالسلطنه خود از رجال متنفذ و نثر نویسان نامدار این عصر است. صرفنظر از مطالبی که جنبه خبری دارد، مقالات انتقاد آمیز، خصوصاً نوشته‌های دهخدا، عمده‌ترین و بیشترین ستونهای روزنامه را به خود اختصاص داده است، در همین دومین شماره که جریان اختطاریه از آن نقل شد، دو ستون صفحه اول و یک ستون و نیم از صفحه ۲ مقاله‌ای به امضای ع-ا- دهخدا است، حاوی شرح حقوق انسانی، و مقایسه مردم ما با ممالک دیگر... و به دنبال آن مقاله نسبتاً مفصل دیگری زیر عنوان دو پادشاه در اقلیمی نگنجد درج شده که نام نویسنده در آخر آن مذکور نیست، ولی با کمی تفرس و توجه به اختصاصات سبکی می‌توان دریافت از قلم دهخدا تراوش کرده است، و در صفحه ۹ همین شماره ۲ باز زیر تیتیر چرند و پرند و مکتوب شهری در میان پرائتز، سه ستون کامل مطلب به امضای خرمدگس است (اسم مستعار دیگر دهخدا - و جای دیگر سگ حسن دله)

اولین نامه و یا مقاله ملکم خان در صدر ستون اول شماره ۴ درج شده است، تحت عنوان سواد کاغذ جناب پرنس ملکم خان وزیر مختار دولت علیه ایران در دربار روم در پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به وزارت امور خارجه فرستاده‌اند، به بخشی از آن توجه فرمائید:

«فدایت شوم. دیگر نمی‌توان پنهان کرد که دولت ایران به یک نقطه رسیده که سکوت مامورین خارجه ما بدترین خیانت خواهد بود. آن جوش تزقی طلب که این اواخر حواس دنیا را بر سر ایران جمع کرد الان منتهی به این حیرت شده است که ایران چقدر خالی و چقدر خراب بوده است که همه علما و بزرگان و وزراء سابق و لاحق و... با همه همراهی و مساعدت یک پادشاه تزقی طلب^۱ جمع شدند و بهر قسم آزادی مجلس‌ها تنظیم ترتیب دادند و امروز عموم ولایات بیش از هر وقت مغشوش عساکر همه گرسنه. سفرا و مامورین دولت همه جا فراری و دولتخواهان غیرتمند راضی به مرگ شده‌اند...» ملکم در ادامه مطالب، راه چاره را در تقویت بنیه مالی و رشد اقتصادی مملکت دانسته، از اینکه اولیای دولت به فکر استقراض

تازه‌ای افتاده‌اند بیمناک است و هشدار می‌دهد:

«جای عزای ملی خواهد بود هرگاه ایندفعه هم بزرگان ما بلای قروض حالیه ایران را مشتبه بکنند بدان معجزات نسبه کاری (Credit) ...» سپس ضمن اشاره به اینکه دول پیشرفته اروپائی هیچکدام مقروض نیستند، بلکه به وسیله «فنون مالیه» ترقی کرده‌اند و می‌نویسد:

«... باید از این دریای فنون مالیه همین یک فقره را حالی فرمائید که دول و کمپانیهای فرنگستان در هر شهر چند کارخانه و مخزن پول ترتیب داده‌اند که مردم هر قدر پول دارند، عوض اینکه در خانه خود حبس بکنند به اطمینان کامل می‌ریزند به آن مخزن‌ها و از آن مخزن‌ها به ممرهای مختلف جاری می‌شود به هر نوع اعمالی که موجب آبادی و مایه منفعت باشد...» ناگفته نماند مخالفان ملکم - از جمله اعتمادالسلطنه و دیگران معتقدند، که ملکم می‌خواسته، به این ترتیب پای شرکت‌ها و کمپانیهای خارجی را به ایران باز کند.

اولین شعر یا منظومه در صفحه ۳ شماره ۴ صوراسرافیل درج شده بنام چکامه وطنیه جناب میرزا ابراهیم خان، منشی اوّل سابق سفارت دولت فرانسه، طبق معمول بیشتر سروده‌های این دوران موضوع سروده، ملت، آزادی، انتقاد از چاپلوسی، ریا و نفاق، و ردیف چکامه که مفصل هم هست و بقیه آن به شماره‌های بعد موکول گردیده وطن و مطلع آن اینست:

کنم، چرا نکنم ناله از برای وطن

که من چونال شدستم زنالهای وطن

مگر چه پنبه غفلت فشرده‌اند بگوش

که خود نمی‌شنود، هیچکس صدای وطن

اگر شاعر عهد قدیم، از سوز عشق و یا فراق معشوق، از ناله چو نای و از مویه چو مو می‌شد، الخ شاعر عصر مشروطه از درد وطن، بدینسان (با استفاده از همان ابزار کلامی و مصالح سنتی کلاسیک) نحیف و زار و نزار گشته است.

مقاله‌ای از سید جمال الدین^۱ در صفحه ۱۰ از شماره‌های توأم ۸ و ۷ (به علت اولین توقیف) منتشر و چاپ شده که نقل عبارتی از آن می‌تواند تا حدی مبین و مفسر شیوه نشر، و خط مشی فکری نویسنده‌اش باشد:

«خدمت ذیمرحمت مدیر محترم جریده فریده صوراسرافیل ادام الله توفیقاته. به زیارت و مطالعه روزنامه مبارک تا نمره ششم نائل (حذف فعل بدون قرینه) الحق خالی از اغراق به فرمایش ندای وطن (محتماً نام نشریه دیگر) اسمی است با مُسمی و لفظی است با معنی. صوراسرافیل است یا وحی و تنزیل که ابدان مُرده را روح بخشد و اجساد بی‌روح را زنده کند یا وَیْلُنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ.

هین که اسرافیل وقت اند اولیا مُرده را زیشان حیات است و بقا

... تا این ابیات از مثنوی

بانگ حق اندر حجاب و در حُجُبِ آن دهد که داد مریم را ز جُبِ مطلق این آوازا از شه بُود گر چه از حلقوم عبدالله بود
سید جمال الدین واعظ سپس نقش و رسالت روزنامه را آنهم در این برهه خطیر یادآور شده، امر به معروف و نهی از منکر را عنوان می‌سازد، در ادامه ابیاتی از یک غزل حافظ را مثال می‌آورد:

شد آنکه اهل نظر برکناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
به صَوْتُ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
(که از شنیدن آن) نوشته‌اند و بعد خلاف انتظار بیکباره، به حفظ اعتدال دعوت کرده می‌نویسد:

«... اَمَّا آقا جانم جنابعالی ماشاءالله خیلی قلمتان تند است؛ گمانم اینکه قلم صوراسرافیل شعله آتش است که تر و خشک را با هم می‌سوزد. چگونه مسلمانان غیوری آنهم مثل جنابان عالی که خمیره فتوتید و چکیده تمدن راضی می‌شوید که

۱ - این سید جمال الدین (واعظ اصفهانی)، مشروطه طلب و آزادیخواه و پدر سید علی جمالزاده، مبتکر داستان کوتاه فارسی ادب معاصر است.

بگوئید (هزار و سیصدسال آخر)

سید در ادامه مطالب از افکار و آرا، تألیفات و تصنیفات گرانبهای علمای اسلام در علوم عقلی و نقلی و امثال بوعلی سینا، خواجه نصیر طوسی و علامه حلی، ملا محسن فیض، ملاصدرا و ملا محمد باقر مجلسی تا به علمای معاصر یاد کرده، متذکر می‌شود که زحمات و آثار این دانشوران نشانه رشد و کمال دیانت اسلامی است و تهریزی هم به اصحاب حدیث از جمله ابوهریره در مذمت امیر مؤمنان، و جعل حدیث می‌نماید، که اینجا مجال بحث و نقدش نیست و سرانجام مقاله را با این بیت از مولانا پایان می‌برد:

رگ رگ است این آب شیرین، آب شور در خلائق می‌رود تا نفخ صور
خادم ملّت ایران سید جمال الدین واعظ.

از مطالعه این مقاله و نیز اظهار نظرها در شماره‌های بعدی پیداست که نه تنها برخی از ارباب عمام، بل حتی بعضی از طرفداران قانون و آزادی و تمدن غرب هم، زبان تند و تیز و طنزهای پرنیش دخی را بر نمی‌تابند، تا چه برسد به زعمای قوم و دولتمردان حاکم که بطریق اولی از مندرجات و افکار و آراء روشنگرانه و افشا کننده ناشران و نویسندگان صوراسرافیل، دل پُر خونی دارند.

از میان مقالات و مندرجات صوراسرافیل بیش از هر چیز دو موضوع دو گروه را آزار می‌دهد، یکی بیان مضار و مفاسد حکومت استبدادی، و حمله به دیکتاتوری، و خودکامگی دربار و حکام زورگو، و دیگری مبارزه قاطع، سازش ناپذیر و پیگیر گردانندگان روزنامه، علی‌الخصوص دهخدا با برخی روحانی نمایان عوامفرب است که مذهب را برای خود وسیله رسیدن به مقام و مالی دنیوی قرار داده و شرع مقدس اسلام را با خرافات و اوهام، در آمیخته و با سالوس و ریاکاری بعنوان حافظان و ناشران شریعت، مهلک‌ترین ضربه‌ها را به پیکر اسلام می‌زنند؛ و این همان تزویر و ریائی است که قرن‌ها پیش امثال خیام و حافظ، عبید زاکانی و سیف فرغانی را - بعنوان قشر خردمند و فرزانه، دوستدار حق و پیام آور دادگری و مردمی به شکوه و اعتراض علیه جور و ستم ارباب زور و زر بر می‌انگیزد، که در دو خط و

مسیر - به ظاهر متفاوت ولی در ژرفا و نهایت با آرزوها و آرمانهایی مشترک - یعنی عرفان و تصوّف (توسّط نظایر منصور حلاج، عین القضاة همدانی، شهروردی و...) و خط دیگر، اعتراض و انتقاد و افشاگری (توسّط امثال حافظ، عبیدزاکانی و...) است که برای تکوین آن مدینه فاضله (آرمان شهر ناکجا آباد)؛ یعنی دنیائی سرشار از نور، اخوت و مساوات، آزادی، نجابت و عدالت مبارزه می کنند؛ ببینید نویسنده چگونه چهره واقعی بعضی منافقان، و افراد بیگانه با جوهر ناب اسلام و تعالیم عالیه شریعت مقدّس محمدی را در سطور زیر به تصویر می کشد، و بای پیروانی و شهادت - که در آن برهه و مقطع، نظایر آن اگر نگوئیم نایاب، دست کم، کمیاب بوده - انکسار و انحطاط حکومتهای اسلامی را نتیجه اعمال اینگونه افراد می داند.

(صفحه ۶ از شماره ۴ صوراسرافیل) تحت عنوان ظهور جدید «... اگر بیک مسلمان ایرانی بگویند مؤمن آب دماغ را بگیر. مقدّس چرک گوشت را پاک کن. کار به این اختصار برای این بیچاره مشقّت و مصیبت بزرگی است. اما اگر بگوئی آقا سیّد پیغمبر شو. جناب شیخ ادعای امامت کن حضرت حجة الاسلام نایب امام باش. فوراً مخدومی چشمها را با حالت بهت به دُوران می اندازد. چهره را حالت حُزن می دهد. صدایش ضعیف می شود. و بالاخره سینه اش را سپر تیر شماتت محجوبین: منافقین و ناقضین عصر می سازد. یعنی تمام ذرات وجود آقا برای نزول وحی و الهام حاضر می گردد. منتها در روزهای اوّل صدائی مثل دبیب نمل یا طنین نحل به گوش آقا رسیده بعد از چند روز جبرئیل را در کمال ملکوتیش بچشم سرّ می بیند. عجب است با اینکه امروز مزایای دین حنیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده. (سطربندی ها و علایم نقطه گذاری به همان صورت مندرج در روزنامه است.)

با اینکه آنهمه آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خاتمیت و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی (ص) وارد گردیده با اینکه اعتقاد بتمام این مراتب از ضروریات دین ماست. باز تمام این پیغمبران دروغی. امامان جعلی و نواب کاذبه همه دنیا را می گذارند و در همین یک قطعه خاک کوچک که مرکز دین مبین اسلام

است نزول اجلال می‌فرمایند.

یک نقطهٔ اولی. یک جمال قدیم. یک صبح ازل. یک من بظهره الله و یک رکن رابع در هیچیک از کوهستانهای فرنگستان و در هیچیک از دهات آمریکا به امر قانون و بحکم عمومیت معارف، قدرت ابراز ندارد...»

سر مقالهٔ مفصل شماره ۵ (۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری) در ۷ ستون ضمن ذکر ارقام دقیق به همکاری دولت با بانک استقراضی روس، و پولهایی که به بعضی از روحانیان پرداخت شده، بی‌پروا اسامی بقول خود عالم نمایان مزدبگیر را که قصد اغوای طلاب، و ایجاد تفرقه بین مشروطه طلبان دارند، نوشته در مقابل از علمای متدین و متعهد و متخصص در شاهزاده عبدالعظیم مانند سید محمد صادق طباطبائی اینگونه تعریف می‌کند: «... دو سه دفعه بگمان اینکه می‌توان در قلب پاک و نفس مطمئنه ایشان رسوخی کرد و به توسط حضرت معظم در قلوب حجج اسلامی عتبات عالیات القاء شبهه نمود، در حضرت عبدالعظیم از ایشان دیدن شد، غافل از آنکه علمای حقهٔ ما زنده به نفس رحمانند نه به قرب سلطان...».

چرند و پرند مندرج در همین شمارهٔ ۵، از جمله مقالاتی است که مورد استشهاد و استناد اکثر محققان قرار گرفته، بی شبهه نثر شیرین و گیرا، و طنز شوخ و گویای دهخدا، در گزینش آن اکثریت بی‌تأثیر نبوده، دخو، روزنامه نویسی خود را از زبان رفیقش «دمدمی» زیر سوال برده، با طرزی تمثیلی و به کنایه شرایط دشوار نویسندگی، و عدم آزادی بیان و خود سانسوری را، همراه تکیه کلامها و ضرب‌المثل‌های عامیانه، به رشتهٔ تحریر در می‌آورد:

«... اگر چه در دسر می‌دهم. اما چه می‌توان کرد، نشخوار آدمی زاد حرف است.^۱ آدم حرف هم که نزنند دلش می‌پوسد. ما یک رفیق داریم اسمش «دمدمی» است. این دمدمی حالا بیشتر از یکسال بود موی دماغ ما شده بود که کبلائی تو که هم از این روزنامه نویس‌ها پیرتری، هم دنیا دیده‌تری هم تجربه‌ات زیاده‌تر است، الحمدلله به هندوستان هم که رفته‌ای پس چرا یک روزنامه نمی‌نویسی؟ می‌گفتم

۱ - کنایات و ضرب‌المثل‌ها با خط زیر آن مشخص شده است.

عزیزم دمدمی اولاً همین تو که الان با من ادعای دوستی می‌کنی، آنوقت دشمن من خواهی شد، ثانیاً از اینها گذشته، حالا آمدیم روزنامه بنویسیم بگو ببینم چه بنویسیم؟ یکفدري سرش را پائین می‌انداخت (روایت به فعل مضارع و یکباره ماضی استمراری می‌شود) بعد از مدتی فکر سرش را بلند کرده می‌گفت چه می‌دانم از همین حرفها که دیگران می‌نویسند معایب بزرگانرا بنویس. به ملت دوست و دشمنش را بشناسان.

می‌گفتم عزیزم. والله بالله اینجا ایران است. در اینجا این کارها عاقبت ندارد. می‌گفت: پس یقین تو هم مستبد هستی. پس حُکماً تو هم بله... وقتی این حرف را می‌شنیدم می‌ماندم معطل برای اینکه می‌فهمیدم همین یک کلمه تو هم بله... چقدر آب بر می‌دارد. باری چه دردسر بدهم، آنقدر گفتم، گفتم، گفتم تا ما را به این کار واداشت، حالا که می‌بینید آنروی کار بالاست دست وپاش را گم کرده، تمام آن حرفها یادش رفته. تا یک فراش قرمز پوش می‌بیند، دلش می‌طپد.

تا به یک ژاندارم چشمش می‌افتد، رنگش می‌پرد. هی می‌گوید امان از همنشین بد. آخر منم به آتش تو خواهم سوخت. می‌گویم عزیزم، من که یک دخو بیشتر نبودم. چهار تا باغستان داشتم باغبانها آبیاری می‌کردند. انگورش را به شهر می‌بردند... کشمش را می‌خشکاندند. فی الحقیقه من در کنج باغستان افتاده بودم توی ناز و نعمت، همانطور که شاعر علیه الرحمه گفته: (نه بیل می‌زدم نه پایه - انگور می‌خوردم در سایه)

... درواقع تو این کار را روی دست من گذاشتی. به قول تهرانی‌ها تو مرا رویند کردی، تو دست مرا توی حنا گذاشتی حالا دیگر چرا شمات می‌کنی. می‌گوید نه نه. رشد زیادی مایه جوانمرگی است می‌بینم راستی راستی هم که دمدمی است...»

چرند و پرند شماره‌های ۷ و ۸ ص ۱۴ ضمن مقایسه دهاتی و شهری، صفا و سادگی روستائی را در غوغای شهر از دست رفته می‌بیند، و باز اینجا هم لبه تیز حمله متوجه بعضی از روحانی نمایان، و حاجیان بازاری و کسبه بی‌انصاف و

صاحب منصبان نظام ندیده و جنگ نرفته است.

«... خراب بماند ده، راستی راستی آدم دهاتی خیلی بی کمال می شود. خیلی بی معرفت می شود. واضح تر عرض کنم آدم دهاتی دور از جناب، دور از جناب بی ادبی می شود، حیوان درست حسابی است.

ما دهاتی ها تا شهر نرویم آدم نمی شویم، چشم و گوشمان باز نمی شود، واقعاً خدا بیامرز شاعر درست فهمیده که گفته: ده مرو، ده مرد را احق کند...» جدای از طنز گزنده، سادگی بیان، کوتاهی جمله ها و استفاده از ضرب المثل ها و تکیه کلامهایی عامیانه همان چهارچوبی است که بعدها طرح و قُرم قصه مُدرن و رُمان فارسی را پدید می آورد.

در شماره ۹ ص ۳، ضمن اظهار خوشوقتی از اینکه خلاف سابق ما صاحب عدلیه، و محاکم قضائی گشته ایم و مبلغی تعارفات نسبت به ذات اقدس شهریاری، تلویحاً از میرزا رضای کرمانی دفاع کرده، عمل او ناشی از سوء رفتارها و استبداد حکام و وزرا می داند، و در مقدمه (صورت کامل بازجوئی از او) می نویسد:

«این صورت استنطاق. صورت استنطاق با میرزا محمدرضای کرمانی، پسر ملاحسین عقدائی که عجالتاً (قید عجالتاً قابل تأمل است) بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا اینقدر تقریر کرده است و مسلّم است بعد از صدمات لازمه ممکن است مکنونات ضمیر خود را بروز بدهد.»

بالاجبار بسراغ شماره های آخر روزنامه می رویم، شماره ۳۱، مورخ پنجشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری مقاله «بلای ناگهان» خبر از وقوع مقدمات حوادث خونبار بعدی، و درگیری محمدعلیشاه (که هیچگاه قلباً حقوق ملت و مشروطه را علیرغم سوگند ظاهری طالب نبوده) با آزادیخواهان و مشروطه طلبان می دهد، آغاز مطلب نیز، با چند صفت تعجیبی و جمله ای پرسشی تازگی دارد و چشم و ذهن خواننده را بخود جلب می کند و خلاف بسیاری مقالات دیگر، از علائم نقطه گذاری در مقدمه بدرستی استفاده شده «چه انقلابی! چه شوری! چه غوغائی! آیا قیامت قیام کرده است؟ آیا صاعقه از آسمان نازل شده است؟ آیا کوه دماوند تجدید آتش فشان می کند؟ آیا قشون دشمن ما را غافلگیر کرده است؟

هیچکس نمی فهمد. هیچکس نمی داند؛ همه کس در حیرت است. همه کس مات و مبهوت است. چندین دسته سوار عصر چنگیز در دوره تربیت، تفنگ ها را

بحالت حاضر باش سر دست گرفته بی‌محابا بهر طرف شهر می‌دوند، چندین فرقه سرباز دوره ساتراپ‌ها با پاچه‌های ور مالیده در عهد کنستی توسین بی‌اراده بهر سمت شلیک می‌کنند...»

در ادامه مطالب نویسنده از اضطراب و وحشت مردم در این هنگامه و گیرودار، بخصوص اشخاص پیر، کودکان و زن‌ها، بسته شدن دکان‌ها، ناله و شیون و فرار مردم، ترکتازی و خشونت مأموران، و محیط پُر از ترس و تهدید و ارباب، غارت و چپاول، نا امنی و پریشانی ذکر کرده، می‌پرسد:

«حقیقت چیست؟ واقع امر کدام است؟...» هر چند شاید در عبارت فوق، با توجه به ادامه و دنباله آن، نوعی اغراق و به قول فرنگیان اگراندیس‌مان بچشم می‌آید، با اینهمه به خاطر داشته باشیم، یکی از فوت و فن‌ها و یا شگردهای ژورنالیسم مُدرن، در همه جای دنیا، تقریباً همین مقدمه پردازی بمنظور جلب توجه خواننده و ارائه مطلب در شکل و قالب چشمگیر مطلوب و مقبول آنست، بله پس از این مقدمات، تازه در سطور بعد ملتفت می‌شویم که خیر نه صاعقه و زلزله شده، و نه قیامت قیام کرده، و نه دشمنی حمله ورگشته خیر هیچ از این خبرها نیست، توجه فرمائید به دنباله مقاله و جواب سئوالها.

«... چهار پنج ساعت بعد یک دستخط آفتاب نُقَطُ ملوکانه تقریباً به این مضمون جواب همه این سؤال؟ را می‌دهد. جناب اشرف مشیرالسلطنه! چون هوای طهران گرم و تحملش بر ما سخت بود، از اینرو به باغ شاه حرکت فرمودیم... یعنی یک پادشاه رعیت پرور در مهد تمدن دنیا در قرن بیستم به یکصد قدمی شهر حرکت می‌کند. عجب! این چه پلتیکی است؟ این چه حُسن سیاستی است؟! این چه رعیت نوازی و جذب قلوبی است؟ آیا در موقع این نهضت ملوکانه بهتر نبود که صدای تحسین و هورای ملت از دو طرف خیابان به آسمان بلند باشد؟...»

بله این کورشو، دورشو‌ها برای اینست که محمدعلیشاه می‌خواهند از قصر و دربار، به عمارت دیگری بروند. (به یادآوریم نوشته جدّ تا جدار محمد علی شاه - ناصرالدین شاه - را که در سفرنامه‌اش از ظاهر شدن شاه و رئیس جمهور در ملاء

عام و میان جمع، و استقبال پرشور مردم فرنگ و هورا کشیدن هایشان با شگفتی و تحسین یاد می‌کند^۱

مقایسه همین دو نوع رفتار و نحوه برخورد حکام غرب با مردم و سلاطین شرق با عامه خود به‌حد کافی گویا و روشن‌گر است و نیازی به شرح و بسط بیشتر نیست. چرند و پرند این شماره صوراسرافیل (۳۱) به توصیف زن و مقام والای مادران اختصاص یافته، و مطلب با نقل قولی از ناپلئون آغاز شده: «ناپلئون می‌گوید: برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم که مادرهای خوب تربیت کنیم، و صرف‌نظر از مقوله شعر و سروده‌های امثال بهار، پروین اعتصامی و ایرج میرزا در تعریف از قدر و منزلت زن و مادر، در نثر شاید صوراسرافیل یکی از نخستین روزنامه‌هائی باشد که از حق و شخصیت و مقام زن دفاع و طرفداری می‌کند.

و اما در آخرین شماره منتشره در ایران (ش ۳۲) که قبل از بمباران مجلس و آغاز استبداد صغیر است مورخ شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری، به دنبال نام مسئولان قبلی، اسم میرزا علی اکبر خان قزوینی هم آمده، سر مقاله زیر عنوان «ملک و دربار» از وخامت اوضاع و تمایل بیشتر شاه به سرکوبی آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان حکایت می‌کند و چرند و پرند این شماره با همان سبک و روال دهخدا به صراحت از مقاصد شاه و نیت او در مبارزه با ملک و اعمال قهر و خشونت خبر می‌دهد:

«ای بابا! برو پی‌کارت. برو عقلت را عوض کن، مگر هرکسی هرچی گفت باید باور کرد؟ پس این عقل را برای چی توی کله آدم گذاشته‌اند. آدمیزاد گفته‌اند که چیز بفهمد، اگر نه می‌گفتند حیوان...»

... مردیکه یک من ریش توی روش است ببین دیروز بمن چی می‌گوید، می‌گوید: دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توپ ببندد. خدا یک عقلی بتو بدهد. یک پول زیادی بمن آدم برای یک عمارت بپوش و پاچین در رفته، از پشت دروازه طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زنند... یکی دیگر می‌گوید، شاه

می‌خواهد اول با این قشون همه با غشاه را بگیرد. بعد قشون بکشد برد (برود) مهرآباد را بگیرد. ینگى امام را بگیرد و بالاخره همه ایران را بگیرد.

من می‌گویم مرد! آدم یک چیزی را نمی‌داند، خوب بگوید نمی‌دانم، دیگر لازم نیست که از خودش حرف در بیاورد. شما را بخدا این را هیچ بچه‌ای باور می‌کند که آدم پول خرج بکند. قشون قشون کشی بکند لَکْ لَکْ و بیفتد توی عالم و دنیا، که چه خبر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم بمن ارث رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده، از سر نو بگیرم؟

اینهم شد حرف؟ والله اینها نیست. اینها پولتیک است که دولت می‌زند. این‌ها نقشه است این‌ها اسرار دولتی است.. آخر بابا هر حرفی را که همیشه عالم و آشکار گفت.

(می‌بینیم دهخدا با چه لحن کنایه آمیز، و طنز شیرینی، حقایقی را که دقیقاً چهار روز بعد یعنی ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری، جامه عمل می‌پوشد، با زبان ساده عوامانه به رشته تحریر می‌کشد منتها رندانه و تعارف آمیز می‌خواهد به شاه کله شق مستبد بفهماند که مشت او برای آزادیخواهان باز است، این آمادگی قشون مقدمه اعلام حکومت نظامی، و عملیات بعدی است)

ولی دهخدا، خود را به کوچه علی‌چپ می‌زند و می‌نویسد:

«... می‌دانید دولت می‌خواهد چه بکند؟ دولت می‌خواهد این قشون را همه‌چه یواشکی بطوریکه کسی نفهمد همانطوریکه عثمانی به اسم مشروطه طلبهای «وان» قشون جمع کرد و یکدفعه کاشف بعمل آمد که می‌خواهد با روسیه جنگ کند؛ دولت ما هم می‌خواهد یواشکی این قشون‌ها را به اسم خراب کردن مجلس و گرفتن سید جمال و ملک و هر چه مشروطه طلب یعنی مفسد هست جمع کند. درست گوش بدهید ببینید مطلب از کجا آب می‌خورد. یکدسته را هم باسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد بطرف شمال آنوقت...»

بله دهخدا ضمن افشاگری می‌خواهد اینطور وانمود کند که شاه قصد تسخیر دیارکفار و فرنگیان را دارد منتها با پولتیک و تازه از فرمانده روسی قزاقان «شاپ» ال

هم تشکر می‌کند که چنین طرح ماهرانه براندازی فرنگ و توسعه قلمرو اسلام را به سرشاه انداخته، می‌نویسد:

«... آنوقت یکروز صبح زود ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دوم در پترزبورگ یکدفعه چشمهایشان را واکنند ببینند که هر کدامشان افتاده‌اند گیر بیست تا غلام قره‌چهداغی. والله خدا تیغش را بُرا کند. خدا دشمنش را فنا کند. اینهم نقشه شاپشال است که کشیده، اگر نه عقل ما ایرانی‌ها که به این کارها نمی‌رسید که.»

طنز پایانی این چرند و پرند، آنقدر شیرین و جذاب است که حیف می‌آید علیرغم اطالة کلام نقل ننمایم «شیطان می‌گوید هر چه داری و نداری بفروش، بده این سربازها در این سفر مال فرنگ برات بیارند. برای اینکه هم کرایه ندارد هم گمرک. صدتومنش سر می‌زند به پانصد تومان. خدا بدد (بدهد) برکت. یکدل هم می‌گوید خودم بَرَم (بروم) اما باز میگم نکند شاپشال بدش بیاد؟ برای اینکه فکر بکند بگوید این بد ذات حالا پاش به فرنگستان نرسیده، آنجاها را هم مشروطه خواهد کرد. باری خدا سفر همه شاهان را بی خطر کند (دِخُو)^۱

۱- استعمال کلمات و افعالی از قبیل: برات (برایت) می‌گم (می‌گویم) بزد (برود) و نظایر آن موجب یادآوری نکته‌ای شد، آقای نجف دریابندری از مترجمان نامدار و توانای معاصر در مقاله‌ای مفصل تحت عنوان «زبان گفتاری و نوشتاری» در فصلنامه علمی - فرهنگی «مترجم» شماره نهم - بهار ۱۳۷۲ می‌نویسد:

«ما به سرعت داریم از آنچه اسمش را زبان نوشتار گذاشته‌ایم، به زبان گفتار منتقل می‌شویم تفاوت‌های این دو زبان، از دو نوع است... یکی تفاوت در تلفظ کلمات است، مثل «نان» که می‌شود «نون» یا «می‌گویم» که می‌شود «می‌گم» و تفاوت دیگر در بافت عبارت است... یا به اصطلاح تألیف کلام...» و در ادامه می‌نویسد:

«... پس از شهریور ۲۰ است که زبان توده مردم ایران در ادبیات ضبط می‌شود... سنت جدید ادبیات فارسی البته با «صادق هدایت» شروع می‌شود - آقای دریابندری اسمی از جمالزاده که از او و نقش عمده‌اش خواهیم گفت نامی نمی‌برد - نمایندگان واقعی توده مردم ایران سروکله‌شان برای اولین بار در آثار هدایت پیدا می‌شود، ولی هدایت با آنکه زبان زنده را از دهن مردم می‌گیرد، و روی کاغذ می‌آورد، صدای مردم را به صورت «فونتیک» ضبط نمی‌کند؛ مثلاً مشهدی شهباز در داستان «مُحَلَّل» در جواب آمیرزا که گفته است: «خیر و برکت از همه چیزها رفته» می‌گوید: «قربان دهنت، انگار دوره آخر زمان است.» نمی‌گوید: «قربون دهنت، انگار دوره آخر زمانه...»

و سرانجام نویسنده معتقد است ضبط فونتیکی زبان مردم کوچه و بازار به طور جدی برای اولین بار توسط «صادق چوبک» در داستانهای «خیمه شب بازی» به کار گرفته شده ولی بگمان نگارنده فضل تقدّم - گیرم (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

اما، آنچه دهخدا از قول مخاطب فرضی بیان می‌کند، اتفاق می‌افتد، و بدتر از همه یار غمگسار و همفکر و دوست نزدیک و صمیمی او، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ناشر روزنامه، یکی از اولین قربانیان و بهتر بگوئیم شهیدان راه آزادی و نهال نوپای مشروطه است.

فجایعی که از آن پس روی داد، و حوادث دوران استبداد صغیر، در این اوراق و برگ‌ها بیان شدنی نیست خوشبختانه دهخدا جان سلامت بدر برد و به اروپا رفت و سرانجام - همانطور که پیشتر هم ذکر شد - توانست ظرف چند ماه بعد اولین شماره صوراسرافیل را در محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری قمری در شهر «ایوردون» سوئیس منتشر سازد، در سرمقاله این شماره (یا نمره) ضمن تشریح و تقبیح اعمال بیرحمانه و مستبدانه محمد علی‌شاه به تعطیل اجباری روزنامه اشاره شده می‌نویسد: از طرف اداره

« روزنامه صوراسرافیل پس از وقایع ۲۳ جمادی الثانیه و قبایح اعمال چنگیز عصر جدید محمد علی (دیگر نویسنده که برای شاه مشروطه تا حد خاکپای همایونی حرمت قابل بود و حفظ ظاهر و رعایت ادب می‌کرد، خود را ملزم نه تنها به ذکر القاب و عناوین نمی‌بیند، بلکه آنچه را شایسته شاه سوگند خورده وفادار به مشروطه، ولی پیمان شکن است می‌نویسد) و شهادت مدیر روشن ضمیر آن... اینک با قلم دبیر سابق خود میرزا علی اکبر خان دهخدا قزوینی دنباله مسئولیت وطنی خویش را از نو گرفته... امیدوار است که عنقریب بهمت شیر مردان آذربایجان، دوره این دوری و مهجوری از وطن نیز بسر آید...»

به دنبال آن تحت عنوان (طبیعت سلطنت چیست) در بیش از ۶ ستون از مضار حکومت‌های فردی و نظام‌های توتالیتیر خود کامه سخن می‌گوید و تشریح می‌کند قدرت لزوماً فرد را به سوی خود رایی، جاه طلبی و استبداد و فساد می‌کشاند و آنگاه با استدلالی قوی و استمداد از تعالیم عالیة اسلامی شرایط حاکم عادل و

(ادامه پاورقی صفحه قبل) نه در قالب داستانی - همچنان با دهخدا است، و در مورد جمالزاده و قالب داستانی نیز در صفحات بعدی خواهیم گفت.

سلطان منصف را خاصه از دیدگاه تشیع بیان کرده شاهان و زمامدارانی همچون نمرود و شداد تا ناپلیون و سزار در شرق و غرب مثال می‌آورد و از شکستن این باور که سلطان فوق بشر، و حکومتش موهبتی است الهی یاد می‌کند، بویژه زمامدارانی که در ابتدای حکومت چهره و شیوه‌ای مردمی داشته‌اند، ولی بعد از کسب قدرت از مردم فاصله گرفته‌اند، این مقاله در دو شماره بعدی هم دنبال می‌شود. -بغیر از ۳۲ شماره‌ی چاپ تهران، فقط سه شماره صور اسرافیل در خارج منتشر شد - بیشتر صفحات شماره اول پس از مقاله مذکور را حکم، فتوا و تلگراف‌های آیات عظام و حجج اسلام بخود اختصاص داده که محض نمونه، یکی از آنها عیناً نقل می‌شود: «حکم محکم قطعی مبارک حضرات حجج اسلام از نجف اشرف در حرمت ادای مالیات به گماشتگان محمد علی میرزا و خلع او از سلطنت. «به عموم ایرانیان»

بسم الله الرحمن الرحيم. به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلان می‌داریم. الیوم همّت در دفع این سفاک جبّار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از آهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم مُحَرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداء و سر موئی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آن حضرت... است الاحقر عبدالله مازندرانی - الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل. در دو شماره بعدی صور اسرافیل، بجز مقاله مربوط به شرایط سلطنت و ادامه آن، دو مطلب با عنوان دستخط خطاب به محمد علی میرزا، یکی از حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (در بیش از ۵ ستون روزنامه و دیگری از حجة الاسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ عبدالله آقا مازندرانی (در سه ستون) به چاپ رسیده است، در همین شماره صورت لایحه جوابیه محمدعلیشاه به حجج اسلام نجف بهانه و خوراک مناسبی به دخو داده تا بقول خودش بعد از پنجمه و پنجروز و پنج ساعت و پنج دقیقه با عنوان کلام الملوك الملوك الکلام، درست و حسابی، پته شاه را روی آب بریزد و ریاکاری و عوامفریبی اش را بباد ریشخند

بگیرد:

«... همانطور که مجلل السلطان رئیس عمّله خلوت اگر روزی چهل پنجاه زرده تخم مرغ با کنیاک و کباب برّه نمی خورد، ناخوش می شد، و همانطور که اعلیحضرت قدّز قدّرت ظلّ الله محمد علیشاه قاجار شبی چند ساعت با مجلل خلوت نمی کرد ناخوش می شد، و بالاخره همانطور که جناب مشیرالسلطنه اگر هر روز جمعه مُشپّل نمی خورد، ناخوش می شد و همانطوریکه امیربهادر جنگ اگر هر روز صبح شنبه ریشش را خضاب نمی کرد، ناخوش می شد، نزدیک بود من هم ناخوش بشوم از نوشتن چرند و پرند! و هی کی ها کیم بود که روزنامه از نو طبع بشود و من بعد از پنج ماه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه انتظار داغ دلی از چرند و پرند بگیرم.

یکدفعه کاغذ یکی از رفقا محتوی به صورت دستخط آفتاب نُقَطُ اعلیحضرت ظلّ الله در جواب تلگرافات حجج اسلام نجف رسید و چهار دست و پا توی حال و خیال من دوید. از دیدن این دستخط من نه تنها در چرند و پرند نویسی به عجز خود اقرار کردم، بلکه یک مسأله‌ی مهمی هم که در تمام عمر حلّش برای من مشکل بود کشف شد و آن این بود که حرف پادشاه، پادشاه حرفهاست...»

و اما آخرین چرند و پرند دهخدا به فقر مالی و دست تنگی و دریدری محمد علیشاه اختصاص دارد، نویسنده با همان شیوه شیرین دیرین، در نامه‌ای فرضی خطاب به آدام اسمیت اقتصاد دان معروف با بقول خودش اکونومیست عالم می‌گوید، تو در مقایسه با دانش اقتصادی شاه و اعوان و انصارش از جمله عین الدوله انگار الفبای اقتصاد را هم نمی‌دانی، ببین ظلّ الله ما، با صحنه سازی چگونه کسب مال می‌کند... بهتر است دخو، خود روایت کند:^۱

«حالا یک کمی نگاه کن به علم اکونومی پادشاه ایران و آنوقت پیش خودت اقلّاً خجالت بکش، و بعد از این خودت را عالم علم اکونومی حساب نکن. مرد عزیز تو

۱- و گذشته از شیوه شوخ و شنگ و طنز و مثل‌ها، استفاده از الفاظ و ترکیبات ترکی، چه شیرین در جای خود، نشسته است.

خودت می دانی که پادشاه ماکار نمی کند برای اینکه او شاهنشاه است. یعنی در دنیا و عالم هر جا شاه هست، او بر همه شان شاه است پس بهمچه آدمی کار کردن نمی برازد... و اما آنکه سرمایه است. آنرا هم لابد در روزنامه های پارسال خوانده ای که در ماه ذیقعدۀ گذشته آنقدر از سرمایه ناک بود که دار و ندار عیالش را برد گذاشت بانک روسی گرو که چهار روز پُخر پُخر بچه های میدان توپخانه را راه انداخت.

پس حالا بعقیده تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش و پَر تماشا کند به امیر بهادر و امیر بهادر هم بقول ترکها مال مال نگاه کند بروی شاه. نه عزیزم آدم اسمیت؟ (کذافی الاصل) تو اشتباه کرده ای. علم تو هنوز ناقص است. تو هنوز نمی دانی که غیر از طبیعت، کار و سرمایه، ثروت به چیزهای دیگر هم تولید می شود. بله. نه شاه بر بر نگاه می کند روی امیر بهادر و نه امیر بهادر مال مال نگاه می کند به روی شاه. شاه وقتی دید دست و بالها تنگ است. ستارخان از یک طرف زور آورده. بچه های خلوت هم از یک طرف برای مواجب نَق و نَق می کنند، می دانی چه می کند؟

می دهد در دربار کیوان مَدار، یک سفره پهن می کنند. تمام وزرا، امرا، سردارها. سرتیپ ها و مجتهدها را جمع می کنند کنار سفره. ولیعهد را هم می نشانند میان همان سفره. دلاک را هم خبر می کنند، یکدفعه مثلاً از لای... یا مثلاً از پرشال صدراعظم مشیرالسلطنه در می آید یک گنجشگ و می پَرَد میان اتاق (چه تلمیح زیبایی دارد به جلب توجّه ختنه شونده به جائی، صدائی و چیزی، بمنظور انجام جراحی و ...) ولیعهد چشمش را می دوزد بطرف گنجشک. دلاک خِرِچ عمل را تمام می کند. آنوقت یکدفعه می بینی که یکصد و پنجاه و دو هزار دست رفت توی جیب ها. هی شاهی. پنجشاهی. پناه باد و قران است که به مثل باران می ریزد توی سفره. وقتی پولها را می شمردند، خدا پَدَه برکت بوده است هفتصد و هفت تومان دوهزار و یازده شاهی.

حالا بمن بگو ببینم این پولها از کجا پیدا شد؟ طبیعت اینجا کمک کرد؟ یا شاه

دستش را از سیاه به سفید زد؟ یا یک سرمایه برای این کار گذاشته شد؟...»
و سرانجام در صفحه ۴ از سومین و آخرین شماره صوراسرافیل، در زیر عکسی از میرزا جهانگیرخان شیرازی اینچنین می‌خوانیم: شهید راه حریت و صادق‌ترین مدافع حقوق وطن میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صوراسرافیل که در صبح ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ (که قطعاً این رقم و سال اشتباهی است) به سن سی و دو سالگی در باغ شاه طهران به درجه شهادت نایل گردید... و پائین‌تر آمده: وصیت‌نامه دوست یگانه من، هدیه برادری بی‌وفا به پیشگاه آن روح اقدس و اعلیٰ و در زیر آن قطعه شعر معروف «یاد آر ز شمع مَرده، یاد آر» که چه از جهت قُرم و شکل صوری و چه بخاطر سوز و شرار جانشکار کلام، یکی از زیباترین و شورانگیزترین سروده‌های شعری ماندگار این دوران است.

یعقوب آژند در کتاب ادبیات نوین ایران به نقل از پیتر آوری Peter Avery استاد زبان دانشگاه کمریج در یک نظر کلی به نثر دوره مشروطیت، می‌نویسد:
«روزنامه‌نگاری در دوره مشروطیت، نثر فارسی را از آسمان علیین هنر و تکنیک به حیطه‌ی زندگی روزمره - با همه کاستی‌هایش - فرو کشید. نثر روزنامه‌های دوره قاجار از نظر دستور زبان قابل انتقاد است، ولی این نثر بسیار ساده و در بیان مفاهیم خود راه خطا نرفته است. تاریخ تحول این نوع نثر - که آن را باید پدر زبان قصه نویسی بحساب آورد - به اواسط سلطنت ناصرالدین شاه بر می‌گردد (همان نکته‌ای که به گمان حقیر از کشفیات بنده می‌نمود!)»

نویسنده آنگاه ضمن اشاره به نثر قائم مقام - طالب اوف - زین العابدین مراغه‌ای، و ترجمه حاجی بابای اصفهانی، به نقش مؤثر و قاطع دهخدا در چرند و پرند اشاره کرده می‌نویسد: «محمد علی جمالزاده که در قصه‌های کوتاه خود تا حدی به مسأله لحن توجه کرده، بدون شک تحت تأثیر دهخدا بوده است...»^۱
این بخش و بحث را نمی‌توان به پایان برد، مگر اینکه ولو به اجمال از چند نویسنده دیگر یاد کنیم، کسانی که در قلمرو نثر عصر مشروطه (و یا قبل و بعد آن) به

۱- آژند - یعقوب - ادبیات نوین ایران - چاپ اول - امیرکبیر - تهران ۱۳۳۶.

نوعی تأثیر و نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم داشته‌اند، هر چند پیشتر به مناسبت‌هایی از آنها نام برده‌ایم، لکن در جمع بندی نهائی در حدّ مجال و فرا خور حال و مقال راجع به هر یک صحبت می‌کنیم.

از این نویسندگان یکی عبدالرحیم تهریزی معروف به طالب اوف است که در سال ۱۲۵۰ قمری در محله سرخاب تبریز در خانواده‌ای بالنسبه فقیر به دنیا آمد، پدرش نجار بود، و معلوم نیست به چه علت طالب اوف در سنین ۱۶ یا ۱۷ سالگی ایران را ترک کرد و به تفلیس که در آنزمان کانون انقلابیون و مرکز تجمع نواندیشان آزاده و آزادی طلب بود رفت، و ضمن کسب و کار به تحصیل زبان و ادبیات روسی پرداخت کم‌کم زندگی طالب اوف سروسامانی یافت، و ازدواج کرد و بجهت امانت و دیانت مورد احترام اعیان و علما قرار گرفت، و در دستگیری از مستمندان، بخصوص آوارگان از وطن منشأ خیر بود.

نکته جالب در زندگی طالب اوف که ما از ذکر جزئیات بیوگرافی او در می‌گذریم اینست که تا سن ۶۰ سالگی اثری از خود منتشر نکرد، و مطالعات او در ادبیات روس، به باروری فکری و پختگی اندیشه‌اش کمک فراوانی کرد و باین ترتیب - مقارن دوران ناصری مورد بحث قبلی ما - طالب اوف در ردیف دیگر صاحبان قلم آزاد منشی از قبیل میرزا فتحعلی آخوندزاده حاجی زین العابدین مراغه‌ای، میرزا حبیب اصفهانی، ملک الشعرای بهار، ملکم خان و... قرار گرفت که به تشریح معایب حکومت‌های استبدادی و انتقاد از جوامع بسته و منحط شرقی، و بیداری و رشد افکار نو کمک فراوانی نمود محبوبیت و شهرت طالب اوف بدانجا کشید که مردم آذربایجان بعنوان قدرشناسی، او را به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی - بی آنکه داوطلب شده باشد - انتخاب کردند، ولی طالب اوف علیرغم اعلام آمادگی، عملاً وکالت مجلس را نپذیرفت.

آثار طالب اوف متعدد و متنوع است ولی از میان آنها مسالک المحسنین و کتاب احمد از شهرت و مقبولیت بیشتری برخوردار است و مضمون ادبی و اجتماعی آنها ارزنده تر است.

طالب‌اوف میهن پرستی متعصب و پرشور بود، جائی می‌نویسد: «وطن معشوق من است.»^(۱) سرانجام این عاشق دلخسته وطن پس از ۷۸ سال در ۱۳۲۸ قمری، فوت کرد، در حالیکه فقط فرزندی دختر از او باقی ماند، در اینجا مجال بحث و بررسی همه آثار او که حدود ۱۰ عنوان را در بر می‌گیرد نیست طالب‌اوف نثر شیرین، شیوا و روانی دارد، موضوع کتاب احمد یا سفینه طالبی او، جریان مناظره و سؤال و جواب‌های پدری با فرزند خیالی خود، در موضوعهای مختلف علمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و هنر نویسنده اینستکه با نثری ساده و روان و حتی قابل درک اطفال نوشته است «مؤلف که خود شیفته دانش و فرهنگ اروپائی بوده، علوم و کشفیات و اختراعات گوناگونی را که از روی کتب روسی در دسترس داشته است، در این کتاب شرح داده و احمد‌های سالخورده آنزمان یعنی نسل ایرانی روزگار خود را به تماشای برج ایفل پاریس، مجلس سماع عمارت بلور لندن و اهرام و مومیائی‌های مصر می‌برد و با اکتشافات و مظاهر و آثار علوم و تمدن (قوی و متین و منصف و انسان‌پرور اروپا) از قبیل برق و قوه بخار، دوربین عکاسی، میزان الحراره، طبقات الارض، طبقات الجو‌ها قطب نما، سرزمین‌های ناشناخته و درختان ناشناس آشنا می‌سازد.

قهرمان داستان چنین توصیف شده: «پسر من احمد هفت سال دارد... طفل باادب و بازیدوست و مهربان است، با صغر سن همیشه صحبت بزرگان و مجالست مردان را طالب است... استعداد و هوش غربی از وی مشاهده می‌شود. هر چه بپرسی سنجیده جواب می‌دهد سخن را آرام می‌گوید. آنچه نفهمد مکرر سؤال می‌کند... اگر زنده بماند و عمر من وفا کند تا قرض ذمه پدری را که فقط تربیت و تعلیم اطفال است، در حق او ادا نمایم، البته از اشخاص معروف عهد خود خواهد بود...»^(۲)

در جای دیگر بعضی عادات ناپسند مردم را از قبیل سوگند خوردن‌های غلیظ غیر لازم، و یا اعطای درجه و منصب نظامی را بدون لیاقت، تحصیلات منظم و کسب مهارت‌های لازم،

۱- مسائل الحیات - ص ۱۴

۲- آریانپور یحیی، از صبا تا نیما - جلد ۱ ص ۲۹۳.

بدینگونه مورد انتقاد قرار می‌دهد: «... احمد حاضر بود. گفت آقا، این مهمان عزیز ما، چرا این قدر قسم می‌خورد؟ یقین دروغ می‌گوید. شما بارها گفته‌اید هر کس در تکلم قسم بخورد، البته دروغگو است، یا بی‌تربیت و نافهم. گفتم قسم خوردن علامت دروغگوئی است ولی در تجارت و صحبت ابنای وطن ما جزء اعظم گفتگو قسم است عوام و خواص مبتلای این ناخوشی است... خواص به سر خود و یا جان پدر خود و یا به مرگ یکی از حضار قسم می‌خورد و عوام به خدا و رسول و ائمه^ع خانه‌های خراب شود، چه می‌توان کرد، باید سوخت و ساخت تا آفتاب معرفت از افق طلوع نماید... احمد گفت - آقا، پسر حبیب‌اله خان همسایه ما به قدر محمود است. به مکتب هم نرفته، لباس سرهنگی می‌پوشد. گفتم نور چشم من این تفصیلات در دولتهای همجوار است (رعایت شرایط، نظامات و دیسیپلین) و گرنه در وطن ما مناصب هنوز موروثی است و هر کس بمیرد، پسرش جانشین است. سرتیپ‌های پانزده ساله نیز پیدا می‌شود (منقول از همان متن پانویست صفحه قبل) اثر ادبی معروف دیگر طالب اوف، در قالب داستانی، از جاذبه و گیرائی بیشتری برخوردار است، موضوع کتاب مسالک المحسنین، سفر علمی هیأتی شامل چند تن جوان درس خوانده، مهندس و پزشک... است که در مجموع نویسنده بهانه و مجالی یافته است تا آراء و نظراتش را در مورد مسائل مختلف اجتماعی و تربیتی، و ابلاغ پیام انسانی خود، در چهار جوب سفرنامه‌ای تخیلی و داستانی، به گونه‌ای بازگو کند، که علیرغم طرح موضوعات فنی و تخصصی، خشکی مطلب خواننده را ملول ننماید، بلکه او را همپای خود در افطار و اکناف عالم سیر دهد.

نکته قابل توجه اینکه طالب اوف علیرغم شیفتگی نسبت به پیشرفت و ترقی غربیان، همه جا... «... از سر صدق احکام اسلام را می‌ستاید و از زبان (ارنست رنان، فیلسوف فرانسوی) قرآن کریم را راهنمایی معتبر می‌شمارد و می‌گوید: دین حق آنستکه عقل، او (آوردن ضمیر، به تقلید پیشینیان برای غیر ذیروح) را قبول نماید و علم، او را تصدیق بکند، چنین دین پاک فقط حقیقت اسلام و اساس متین او کلمه توحید است.

یکی دیگر از نام آوران در زمینه فکر و اندیشه ترقیخواهی و آزادی طلبی و عشق مفرط به وطن و ابنای آن^۱ و در عرصه نثر این دوران حاج زین العابدین مراغه‌ای است، که پنج سال بعد از طالب اوف یعنی در ۱۲۵۵ قمری، در همان خطه طالب اوف - آذربایجان - در خانواده‌ای تاجر پیشه و ثروتمند به دنیا آمد، نسب و تبارش به کردهای ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) می‌رسد، در هشت سالگی به مدرسه رفت و حدود هشت سال به فراگیری علوم و دروس متداول آن زمان سرگرم شد، ولی در شانزده سالگی به حجره پدر رفت و وارد کار داد و ستد گردید. در بیست سالگی به اردبیل رفت و سرانجام از تفلیس سر در آورد و به همراه برادرش میان تفلیس و استانبول سرگرم تجارت شد و دیری نگذشت که سرمایه‌ای هنگفت فراهم آورد. حاج زین العابدین به دلایلی - خارج از حوصله این اوراق - تابعیت دولت روس را پذیرفت و چند سال بعد هم همسر اختیار کرد و صاحب سه فرزند شد و سرانجام در سن ۷۳ سالگی - مقارن همان سال وفات طالب اوف (یعنی ۱۳۲۷ قمری) دیده از جهان فرو بست.

در بررسی زندگینامه حاج زین العابدین و طالب اوف - این دو نویسنده‌ای که به تصریح اکثر پژوهندگان ادب، بویژه نثر فارسی، در بیداری و رشد افکار آزادیخواهی، و کمک به حصول مشروطه و ترویج ساده نویسی، و شیوه طنز و نقد از اهمیت خاصی برخوردارند - وجوه اشتراک چندی به چشم می‌خورد، از جمله جز آنچه در بالا ذکر شد هر دو زاده یک خطه‌اند. هر دو در هوای پیوستن به احرار وطن پرست، آزادیخواه و مشروطه طلب آنسوی مرزهای شمالی کشور (تفلیس، باکو...) در سنین نوجوانی و جوانی به خارج از ایران کوچیده‌اند (تفلیس - استانبول).

هر دو از درد و محنتی گرانبار و جانکاه یکسان رنج می‌برند و آنهم، مشاهده رأی العین ترقیات و پیشرفتهای غریبان و عقب ماندگی، و جهل و خرافه پرستی هموطنان ایرانی است، هر دو از دل و جان به زادگاه میهن و هموطنانشان عشقی

۱- دیداری با اهل قلم - دکتر غلامحسین یوسفی - جلد ۲ ص ۹۰.

پرشور دارند و راه اصلاح و نجات ایران را، در احیای مجد و عظمت صدر اسلام، دریدن پرده‌های اوهام و خرافات، رونق و رواج علم و سواد میان عامه و قطع کردن سلطه و اعمال نفوذ دول استعمارگر و سودجوی متعزز و ایادی و اذنان آنان، رعایت عدالت و قانون و نابودی حکومت فردی استبدادی، و تأسیس نظامی مبتنی بر انصاف و دادگری، حفظ حرمت و فضیلت انسانی، و بالاخره اخذ و اقتباس مظاهر خوب اروپائی در شؤون مختلف می‌دانند فقط طالب اوف در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمده، ولی زین‌العابدین از شرایط مالی خوبی بهره‌مند و از تجار توانگر و خیر زمانه خود بود.

اثر معروف حاجی زین‌العابدین کتاب سه جلدی سیاحت نامه ابراهیم بیگ یا بلای تعصب ژمانی سیاسی و انتقادی است، نویسنده خود در مقدمه می‌نویسد: غرض از نگارش سیاحت نامه هم همین بود که افکار بیدار شود، جلد اول سفرنامه، بدون ذکر نام نویسنده انتشار یافت و با استقبال گرم و پر شور طبقه با سواد و منور الفکر جامعه روبرو شد و گویا کسانی هم سوء استفاده کرده، خود را نویسنده آن قلمداد نمودند و حتی عده‌ای هم از طرف اتابک به این جرم دستگیر شده‌اند و خود حاجی در مقدمه کتاب (جلد ۳ - چاپ کلکته) می‌نویسد: «همواره دل نگارنده در پیچ و تاب و عذاب بود که چرا بندگان خدا بسبب او آزار ببینند و خسارت کشند، و درکاری که ویرا جز عقیدت صافی و نیت خیرخواهی نبوده، ابناء وطن بیگناه آزرده شوند...» گویا قبول این نکته که نویسنده کتابی ارزنده با آن مطالب شیرین و خواندنی، پر مغز و انتقادی، و نثر پخته و شیوا، تاجری بازاری باشد، دشوار می‌نمود و سرانجام زین‌العابدین در جلد سوم، طی مقدمه‌ای خود را معرفی می‌کند، و در کمال صداقت، یادآوری می‌نماید که «معانی و بیان و منطق و برهان نخوانده و علوم و ادبیات ندیده» شاید یکی از وجوه افتراق میان حاج زین‌العابدین با طالب اوف در این باشد، که آشنائی و تسلط طالب اوف به زبان و ادبیات روس افقهای دید او را وسیع‌تر کرده است، با اینهمه، سفرهای زین‌العابدین و مطالعه کتب و روزنامه‌های مختلف، به اثر او جذابیت خاصی بخشیده، و در مقایسه با آثار

طالب اوف می‌توان گفت، از شور، کشش و جذبۀ بیشتری برخوردار است، و خواننده را با اشتیاق بیشتری صفحه به صفحه به همراه و دنبال خود می‌کشد.

زین العابدین بخوبی از اهمیت کار و خطیر بودن امر نویسندگی و رسالت خویش با خبر است، کما اینکه در دیباچۀ جلد سوم می‌نویسد: «... هر چه نوشته‌اند، در سودای عشق بلبل و گل و پروانه و شمع یا راجع به اظهار فضیلت مؤلف و مصنف یا مدح مدح غیر مستحق بوده... هموطنان ما بدانند که سوای عشق معجون و لیلی و فرهاد و شیرین و محمود و ایاز، که بین ادبا و شعرای ایران معروف (حذف فعل بدون قرینه) و در نامه و چکامه‌های خود جز از آن سخن نمی‌رانند، عشقی دیگر هم هست... مقتضای زمان ما ساده نویسی است، باید ادبای ایران که در قلم و اظهار افکار با هنر هستند، بعد از این حبّ وطن را نظماً و نثراً با کلمات واضح و عبارات ساده به خاصّ و عام تقدیم نمایند و مؤسس و مهیج و مُسَوِّق ساده نویسی شوند...» و دست آخر، پیام اصلی خود را خطاب به نویسندگان و نو قدما اینگونه بیان می‌کند:

«ای صاحبان قلم و معرفت، شما راست که بعد از این به این نگارش که قالب بی‌لباس و روح است، لباسی آراسته و روحی بدمید، که حیاتی بگیرد!» ناگفته نماند، حاج زین العابدین در مدّت اقامت در عثمانی هم از مبارزات قلمی قصور نورزیده و با روزنامه شمس استانبول و نیز جیل المتین کلکته همکاری داشت و مقالاتش منتشر می‌شد.

و اما موضوع، محتوا و پیام حاج زین العابدین مراغه‌ای در سیاحت نامه‌اش چیست؟

داستانی که از دیدگاهی ژمان، و از بُعدی دیگر سفرنامه خیالی است، به طریق مونولوگ از زبان قهرمان و یا بهتر بگوئیم پرسوناژ اصلی، یعنی راوی، پسر یکی از بازرگانان معروف آذربایجانی است، که مدتها قبل (حدود نیمقرن پیش از تاریخ نوشتن کتاب) به نیت تجارت به مصر رفته، ثروت فراوانی می‌اندوزد، ابراهیم بیگ با وجود زندگی در دیار بیگانه، و زندگانی مرفه هیچگاه هویت و ملیت خود را از یاد

نمی‌برد و طی سالها زندگی میان اعراب کلمه‌ای عربی با کسی حرف نمی‌زند و صحبت نمی‌کند.

پدر ابراهیم بیگ هنگام مرگ به پسر وصیت می‌کند تا سی سالگی به هر جای دنیا که دلش خواست سفر و سیاحت کند، در هر جا از وضع معیشت و شیوه زندگی مردمان، آداب و رسومشان به دقت رسیدگی کند و یادداشت بردارد... «به هر بکد که می‌رسد تاریخ ورود و خروج خود را با تمامی مشهودات یومیّه در دفتر بغلی خود بنویسد که - وقتی می‌رسد که به کار آید»

محبت و عشق به وطن در قهرمان کتاب حاج زین العابدین آنچنان پرشور و نیرومند است که حتی یک لحظه هم از یاد وطن و هموطنانش غافل نیست، هر جا مسافر تازه واردی از ایران می‌بیند بی اختیار بسراغ او رفته و می‌خواهد تا برایش از تحولات و ترقیات ایران تعریف کنند و تا آنجا که معدودی سودجو و شارلاتان با سوءاستفاده از خلوص نیت و صداقت و امانت ابراهیم بیگ گاه و بیگاه قصّه‌ها جعل می‌کنند و از پیشرفتهای سریع و حیرت انگیز وطن داستانها می‌سازند که به شنیدنش اشک شوق و شادی از چشم ابراهیم بیگ سرازیر می‌شود، و گوینده و راوی را غرق در محبت و مهمان نوازی و احسان خویش می‌نماید.

باری، سرانجام این دل‌بستگی و شیفتگی از یکطرف و عمل به سفارش و وصیت پدر از طرف دیگر، ابراهیم بیگ را به همراه لاله‌اش «یوسف عمو» به سفری دور و دراز و ا می‌دارد و به هوای زیارت مشهد مقدس و دیدار از وطن - وطنی که در آینه تصورات و رؤیاهای قهرمان سیاحت نامه، غرق نعمت و برکت و برخوردار از امنیت، آسایش و ترقیات مادی و معنوی است - با راه آهن از مصر به طرف اسکندریه به راه می‌افتد و پس از عبور از استانبول، با طوم، تفلیس، باکو، انزلی، ساری (مشهد سرپا بابلسر) و عشق آباد به مشهد می‌رسد.

هر چند شرح جزئیات سفرنامه (آنهم هر سه جلد بهیچوجه در این اوراق نمی‌گنجد^۱) اما ذکر این نکته در شناخت بیشتر شخصیت و روحیات ابراهیم بیگ

۱- علاقمندان را به اصل کتاب سیاحت نامه - قطع جیبی - چاپ ۱۳۴۴ شمسی، و نیز شرح و نقد یحیی

ضروری است، مسافر جوان، به هنگام توقف در استانبول به خانه حاج زین العابدین می‌رود، و بر حسب اتفاق، کتاب احمد را می‌بیند و تفنناً آنرا بر می‌دارد، تا در طول راه بخواند، ولی بعد از مطالعه کتاب، از مندرجات آن و اوضاع و احوال ایران و ایرانیان، بقدری ناراحت و غمگین می‌شود که طاقت نیاورده، ضمن نامه‌ای به میزبان خود می‌نویسد: «... اگر چه نویسنده کتاب مرد عالم و کاملی بنظر می‌آید و خیلی مطالب عمده و بزرگ به خرج داده (!) اما در خصوص ایران به ایما و اشاره، بعضی چیزها نوشته است و مطلق چنان معلوم می‌شود که یا از ایران خبر ندارد، یا سهو کرده، یا اینکه از ماها نیست...»

(گفتیم که طالب اوف و حاج زین العابدین معاصر بوده‌اند، و مطالب فوق روشن می‌دارد که مصنف سیاحت نامه با نوشته‌های طالب اوف و خصوصاً کتاب احمد آشنائی داشته.)

دیری نمی‌گذرد که مسافر جوان سیاحت نامه - ابراهیم بیگ - به پوشالی بودن کاخ رویاهای خود پی می‌برد، و هنوز به خاک ایران نرسیده، از دیدن وضع پریشان و زندگی رقت بار ایرانیان سرگردان و بیکار در شهرهای مجاور و مرزی ایران، حیران و متأثر گشته، آرزو می‌کند، یکاش به این سفر نمی‌رفت، دست کم در عالم خیال تصویری رؤیائی، دلپذیر و دوست داشتنی از وطنش ایران داشت ولی آنچه در ادامه سفر ابراهیم بیگ را به شدت آزار می‌دهد اینست که در همه جا جز، ظلم و اجحاف و فساد و رشوه خواری بیخبری حکام از پیشرفت‌ها و تحولات دنیای خارج، و جهل و خرافات، فقر و محرومیت و درماندگی هموطنانش، چیز دیگری نمی‌بیند.

ابراهیم بیگ در تهران به هر کدام از دولتمردان که مراجعه می‌کند، نتیجه‌ای نمی‌گیرد، همه را خواب غفلت برده، بناچار غمزده و مأیوس قصد بازگشت می‌کند و پس از دیدن شهرهای مختلف، از طریق مرند و کناره ارس به باطوم و مصر بر

(ادامه پاورقی صفحه قبل) آرتین پور - از صبا تا نیما جلد ۱ ص ۳۰۶ و دیداری با اهل قلم - دکتر بوسفی جلد ۲ چاپ اول - تهران - انتشارات علمی ص ۱۱۱ دعوت می‌نماید.

می‌گردد و قلم موشکاف حاج زین العابدین از چشم ابراهیم بیگ این دلدادۀ وطن همه مناظر و مریا، مکان‌ها و صحنه‌ها، روحیات، و احوال و اطوار هموطنانش را با نثری ساده به رشته تحریر می‌کشاند و جای جای ضمن تشریح بیعدالتی‌ها و خرابی شهرها، و اعمال نفوذ استعمارگران، و جهل و نادانی مردمان، از ترقیات ملل اروپائی سخن گفته، زمامداران نالایق خودکامه و بلهوس ایران را محکوم می‌نماید، بقول مرحوم آربن پور سیاحت نامۀ ابراهیم بیگ در واقع دایرة المعارف جامع اوضاع ایران در اواخر قرن سیزدهم قمری است که با قلمی تند و بی پروا و بی‌گذشت تحریر شده است.

«ارج سیاحت نامۀ را کسانی می‌دانند که آن روزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید می‌آورد، به یاد می‌دارند... انبوه ایرانیان از خواندن این کتاب توگفتی از خواب غفلت بیدار می‌شدند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.»^۱

جلدهای دوم و سوم سیاحت نامۀ شرح بازگشت ابراهیم به مصر و سرگذشت عشق و دلدادگی، و سرانجام مرگ اندوهبار اوست، و در جلد سوم خواب دیدن الله عموی پیر ابراهیم (یوسف عمو) و شرح سفر او در عالم رؤیا و بهشت و دوزخ، باز بقول مؤلف از صبا تا نیما نوعی رسالۀ الغفران و یادآور کمیدی الهی دانسته است، که در بطن زهر خند و نیشخندی سیاسی و اجتماعی دارد.

در مقایسه با رمانهای غربی شاید بتوان گفت سیاحت نامۀ ابراهیم بیگ - جدای از سمک عیار و شمس و طغرا - اولین رمانی است که اصول و تکنیک و شگردهای خاص زمان را داراست زندگی و چگونگی کاراکترها در سیاحت نامۀ چندان مورد توجه نویسنده نیست، پیداست هدف نهائی زین العابدین طرح و تصویر معایب و مفاسد جامعه، و شرح علل و انگیزه‌های این انحطاط و عقب‌ماندگی است، البته جلد‌های دوم و سوم، جاذبه و گیرائی جلد اول را ندارد، و حتی ارزش اجتماعی

۱- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - بخش یکم.

کتاب بر جنبه‌های ادبی آن می‌چربد و اگر بخواهیم از دیدگاه نقد، نشر مؤلف را بررسی کنیم خالی از بعضی لغزشهای انشائی و دستوری نیست و در مقایسه با تألیفات طالب اوف - که بر خوردار از نثری ادبی و پخته است - نقطه ضعف‌هایی دارد، از جمله آوردن برخی کلمه‌های فرنگی و یا استعمال واژه‌های ترکی (که در نوشته‌های ناصرالدین شاه - اعتماد السلطنه و طالب اوف هم کم و بیش به چشم می‌خورد) از قبیل: کانتور (به جای دفتر تجارتخانه) و اپور (کشتی بخار) سیگار (سیگار) قول کشیدن (امضا یا ویزا) در بند (کوچه بُن بست، که ناصر خسرو هم در سفرنامه زیاد به کار برده - مکاتب رشیدی (دبیرستان یا مدرسه متوسط) و... محض نمونه به این بخش از سیاحت نامه ابراهیم بیگ توجه فرمائید، و ببینید، عمله و اکره قبله عالم بر سر یوسف عمو لله و همسفر ابراهیم که از دیدگاه مسافر جوان راهی مسافرت به بهشت وطن است چه بلایی می‌آورند:

«... از مدرسه چند قدمی فراتر نگذاشته بودیم که ناگاه از طرف دیگر صدای دور باش بلند شد^۱ از بانگ فراشان که چشم بیوش! برگرد، بالا برو، پائین بیا! گوش آسمان کر می‌شد. دیدم از دو طرف صف فراشان است که می‌آیند. همانطور که در شاهرود دیده بودیم. در میان صفوف فراشان کالسکه‌ای در حرکت بود. دیدم مردم رو به دیوار کرده، ایستادند.

در شاهرود این تشریفات را یاد گرفته، اما رو به دیوار کردن راننده بودم؛ خلاصه به مردم تبعیت نموده رو به دیوار کردیم. (مشخص شده‌ها از نگارنده و نمودار کاربرد وجه وصفی متداول در نثر این دوران است)... روی به طرف کالسکه ایستادیم. چونکه به یوسف عمو در شاهرود تعلیم داده بودند که در آن حال رکوع نماید، یعنی خم شود؛ بیچاره روی به دیوار گرنش کرد. معلوم است پشت به خانم (سرنشین کالسکه) بود. فراشان خیال کردند که این استهزا می‌کند، مخصوصاً طرف وارون را به خانم نشان می‌دهد. منهم روی به دیوار ایستاده بودم. یکوقت دیدم که

۱- باز به یاد سفرنامه ناصرالدین شاه می‌افتم، و رفتن شاه به میان مردم و صحبت با شهروندان اروپایی و استقبال و شور و حرارت مردم آن دیار نسبت به حکامشان و هورا کشیدن‌هایشان برای شاه مهمان.

بزن، بزن است، به سر و صورت بیچاره یوسف عمو هی مُشت و سیلی و چوب است که از در و دیوار فرو می‌ریزد بیچاره هی داد می‌زند، بابا چرا می‌زنید؟ تقصیر من چیست؟ من هم پیش رفته، گفتم بابا آخر مسلمانید. این غریب بیچاره را چرا می‌زنید؟ گفتند این پدر سوخته به... خانم (فلان السلطنه) بی ادبی کرده، هی پدر سوخته مادر...

کالسکه گذشت. فُراشان ماندند، یوسف عمو را ببرند. من با خود در اندیشه‌ام که خدایا چکنم؟ به این و آن بنای عجز و لابه گذاشتیم، که باباجان بخدای این مرد غریب و از اوضاع مملکت شما بیخبر است. و بخیال خودش تعظیم کرده، دیدم به جایی نمی‌رسد، یکدفعه به خاطر آمد که در اینگونه موارد بنا به عادات زشت این مملکت‌ها پول، حلال همه مشکلات است، یواشکی پنج قران در آوردم بمحض دیدن پول اختیار از دستشان رفت، چون موم نرم شدند و آن مبلغ را از دستم گرفته، در رفتند. ما هم خلاص شدیم. اما یوسف عموگریان است. من از او خجالت می‌کشم، ولی بیچاره خبر ندارد که من در طهران خیلی بدتر و سخت‌تر از او کوتک خورده‌ام... (سیاحت نامه ابراهیم بیگ - انتشارات جیبی - ۱۳۴۴ خورشیدی ص ۱۷۴ - ۱۷۳) از دیگر نثر نویسان این دوران، در صفحات قبل به میرزا (یا پرنس) ملکم خان و مقالات انتقادی او چه در روزنامه قانون و چه در مکاتباتش با رجال عهد ناصری اشاره شد و لازم به یادآوری است نوشته‌های ملکم از جهات سیاسی و موضوعی مبنی بر محکوم ساختن رژیم استبداد و ستایش از عدالت و آزادی و استقبال از علوم و فنون جدید اروپائی بر جنبه ادبی ان فزونی دارد و از نظر سبک و شیوه کم یا بیش در ردیف دیگر نوشته‌های معاصران - بخصوص همفکران او از قبیل سید احمد روحی - امین الدوله، اعتضاد السلطنه، سید جمال الدین و... است.

شمول و تنوع قلمرو نثر به گونه‌ای است که اگر بخواهیم همه آثار منشور ایندوره و علی‌الخصوص سالهای پس از انقلاب مشروطه و نزدیک به زمان حال را مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛ می‌باید بسیاری از نویسندگان دیگر - آنهم در زمینه‌های

متعدد، و مقولات متنوع - مطرح گردند فی‌المثل در حوزه تاریخ نویسی احمد کسروی، عباس اقبال و یا در داستان نویسی سید محمد علی جمالزاده و صادق هدایت... و بهمین قیاس موضوعات مختلف با نویسندگان گونه‌گون، که این خود مجالی دیگر می‌طلبد و اوراقی دیگر جای آن است به یکی دیگر از ادیبان روشنفکر و آزاده این دوران یعنی میرزا فتحعلی آخوند زاده اشارتی بنمائیم که بیشتر بعنوان نمایشنامه نویس شهرت یافته و مطرح شده است.

آخوند زاده نیز - همچون طالب اوف و زین العابدین مراغه‌ای - زاده خطه آزاده پرور آذربایجان است او در ۱۲۲۸ قمری به دنیا آمد، دو سال بیشتر نداشت که به دلائلی از خانواده پدری جدا شد و به نزد عمویش آخوند ملا علی اصغر در محال مشکین اردبیل رفت و مقدمات زبانهای فارسی و عربی و علوم قرآنی را همانجا فرا گرفت. در ۱۱ سالگی به‌مراه عمو به گنجه رفت و بر اثر جنگهای ایران و روس مجبور شد به زادگاهش نوحا - از شهرهای امروز آذربایجان شوروی سابق - برگردد و ادامه تحصیل بدهد.

ملا علی اصغر عموی آخوند زاده دوست داشت برادر زاده‌اش عالم روحانی گردد، لذا او را به گنجه نزد آخوند ملا حسین برد تا علوم فقه و منطق بیاموزد و در همین ایام، آخوند زاده این فرصت یا بخت را یافت که با میرزا شفیع، حکیم و شاعر معروف گنجه آشنائی یابد، و در نوشته‌هایش به نیکی از میرزا شفیع یاد می‌کند و بر اثر همین معاشرت‌ها، خواست عموی را از یاد برد، و در خط کار دولتی و فراگیری زبان روسی و علوم جدید افتاد و آخر الامر به تفلیس رفت و در سن ۲۳ سالگی در ۱۲۵۱ قمری بعنوان مترجم زبان‌های شرقی بخدمت دولت روس در آمد و تا پایان عمر در این سمت باقی ماند و بعدها به درجه سرهنگی رسید، و به هنگام اقامت در تفلیس پایتخت قفقاز آزمان؛ این فرصت مغتنم را پیدا کرد که علاوه بر زبان و ادب فارسی، از طریق زبان روسی با ادبیات و حکمت غرب و آثار نویسندگان قرن هجدهم اروپائی از قبیل ولتر، دید رو و دیگران آشنائی یافت.

هر چند نمایشنامه‌های او به زبان ترکی آذربایجانی است، اما در ترجمه فارسی

آن توسط میرزا جعفر قراجه داغی سبک و سیاق کلام و موضوع نثر آشنا و به شیوه دیگر آثار این زمان است، مجموع شش نمایشنامه آخوند زاده به نام تمثیلات اکثر انتقادی و شیوه طنز، از سبک مولیر متأثر است (کمدی - درام) میرزا جعفر قراجه داغی، دو قسمت از تمثیلات را پیش از چاپ برای آخوند زاده فرستاد و آخوند زاده صحت ترجمه را تأیید کرد، آخوند زاده در مقدمه تمثیلات هنر نمایش و کمدی را عامل مهمی در تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس می‌داند، و بجای اصطلاح کمدی (بهجت) و تراژدی (مصیبت) به کار می‌برد و در نامه‌ای به میرزا ملکم خان می‌نویسد: «غرض از فن درام اصلاح اخلاق انسانی و عبرت گرفتن خوانندگان و شنوندگان است.»

بی تردید هنر نویسندگی وقتی در قالب تأثر و نمایش اجرا گردد، تأثیری مضاعف در شنونده و بیننده باقی می‌گذارد، لذا آثار نمایشی آخوند زاده اعم از کمدی یا درام نیز همان مسائل و معایب و مفاصل اجتماعی دوران قاجار را بازگو می‌کند که دیگر نویسندگان در باره‌اش نوشته‌اند، بیان دردها حسرتها و نمایش رنجها و محرومیت‌ها، تزویرها و ریاکاری‌ها از طرف هر گروه، بی پروا و بی باکانه - آخوند زاده زبانی ساده و رسا همراه با نیش طنز و نقد را به خدمت می‌گیرد فضیلت و هنر آخوند زاده در اینست که برای اولین بار نمایشنامه نویسی مُدرن را مطابق با معیارها و الگوهای خاص کمدی نویسان و دراماتیس‌های نامدار جهان، منتها در قُرم و قالبی ایرانی پسند ارائه می‌نماید. نمایشنامه نویسی همچون زمان در ایران تاریخچه گُهنی ندارد - (صرف نظر از تعزیه و شبیه گردانی) - و نویسنده تمثیلات در همان حالی که چشم تماشاگر را به دنبال بازیگران می‌گرداند و می‌چرخاند، پیام و نقد و طنزش را هم در گوش جان می‌ریزد، گاه می‌گریاند و گاه می‌خنداند، ولی هنوز طنین خنده نرفته بانیشگونی بیننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و این رسالت طنز راستین است که حسابش با هزل محض، جداست.

در فرهنگ سنتی و شعر کلاسیک معمولاً عنوان ملک الشعراء، ویژه شاعران برتر و لقب خاص گویندگانی است که بر دیگران سمت ریاست دارند، اما در ادبیات

معاصر ایران یا دست کم نیمقرن اخیر عنوان ملک الشعراء، همواره یادآور محمد تقی بهار شاعر بوده است و بجز اهل ادب، عامه بهار را به عنوان شاعر می شناسند، ولی بهار به عنوان روزنامه نگار، نویسنده، محقق، مورخ، مترجم و منتقد سیاسی و اجتماعی، وکیل مردم و نماینده مجلس، وزیر فرهنگ، آزادپخواه مبارز و مشروطه طلب هم مرد ادب است و هم سیاست، و شاید به گفته آرن پور، بهار را به هیچ رشته ادبی نمی توان منسوب داشت، ما را به جنبه های سیاسی بهار و حتی به زندان افتادن ها - و بناچار به شیوه مسعود سعدها و خاقانی ها، شعر مدحی گفتی او کار نیست - از ذکر و شرح زندگینامه او هم در می گذریم که در بیشتر کتب حتی درسی مندرج است، فقط محض یادآوری باید گفت او در ۱۲۶۶ شمسی در مشهد بدنیا آمد، پدر او ملک الشعراء محمد کاظم صبوری، ملک الشعراء آستان قدس رضوی بود، و پس از پدر لقب به پسر رسید، و قصایدی در منقبت امامان از بهار یادآور، این عنوان است، قبلاً هم اشاره کردیم بهار از نظر شعری جزو سنت گرایان شمرده می شود، و برخی معتقدند، قصیده سبک خراسانی با نام او پایان یافته است، استادان بهار غیر از پدر، ادیب نیشابوری - سید علی خان درگری بوده اند بهار دوران پنج پادشاه را درک کرد از مظفرالدین شاه به بعد - در دوران اکثر حوادث سیاسی نقش فعال و مؤثری داشته است، در دوران نمایندگی مجلس (هم از مشهد هم از تهران) بجان او سو قصد شد ولی دیگری به اشتباه بجای او به قتل رسید... بررسی زندگانی و شرح مبارزات سیاسی، قلمی و شعری بهار شاید در یک مجلد هم نگنجد، لذا با آثار شعری و مبارزات و مدح و قدح او کاری نداریم، نثر بهار مورد بحث ماست، چه بعنوان روزنامه نگار (بهار - نوبهار، مجله دانشکده و...) چه بعنوان محقق در ۳ جلد سبک شناسی، و مجموعه رسالات، مکاتبات و مقالات متعدد او، که در دو جلد تحت عنوان «بهار و ادب پارسی» به کوشش محمد گلبن بارها به چاپ رسیده و نیز مقدمه بر دیوان پروین اعتصامی و از دیگر آثار بهار بجز مجموعه اشعار که در دو جلد منتشر گشته تاریخ احزاب سیاسی، تصحیح تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص و شماری دیگر را می توان نام برد.

شایان ذکر است نثر بهار هیچگاه به شرحی که خواهد آمد، قدر و مرتبت شعری او را پیدا نکرد، او ۶۴ سال زیست و بهار سرانجام در بهار ۱۳۳۰ خورشیدی روی در نقاب خاک کشید^۱

(استاد دکتر محمد علی اسلامی (ندوشن) طی مقاله‌ای (مندرج در شماره ۱۰ مجله پیام نوین تیر ماه ۱۳۴۰ بمناسبت دهمین سالگرد وفات بهار می‌نویسد: «... ملک الشعرا، مردی است بی‌پروا و مقاوم که از گفتن و کردن آنچه به نظرش درست می‌آید، ابا ندارد - ایران را دوست دارد و در اندیشه اعتلا و آبادی اوست... گذشته او، ادبیات و فرهنگ او، زیبایی‌ها و شوربختی‌های او را می‌شناسد و او را شایسته دوست داشتن می‌شمرد - مردم بینوا و مستمند و نادان را از یاد نمی‌برد و مستحق زندگی بهتر شان می‌شناسد و از بیخبری و تعصب آنان متأسف و غمگین است... در برابر اندیشه‌های نو و تحول زمان و پیشرفتهای علم، باز و پذیرنده است. متحجر و خام نیست و از آثار تمدن جدید و ثمره‌های دانش به وجد می‌آید... و از همه مهمتر تمایلی در او به بلندی و روشنائی و زیبایی و عدالت است و این واجب‌ترین صفتی است که شاعر باید داشته باشد.»

آغاز نویسندگی بهار، همزمان است با انتشار روزنامه‌های بهار و نوبهار و انتشار مقالات او که اکثر جنبه سیاسی - اجتماعی و انتقادی دارد، اما آنگونه که خود در دیباچه کتاب تاریخ احزاب سیاسی نقل می‌کند گویا در ۱۳۲۶ قمری،^(۲) قصیده‌ای را همراه با مقاله‌ای برای درج در روزنامه حبل‌المتین می‌فرستد و مدیر روزنامه، در جواب او می‌نویسد: «اشعار شما در کمال خوبی بود و درج شد اما مقاله بسیار بد و غیر قابل درج است.»

خود بهار، در مقدمه دیوان اشعارش، جلد ۱ صفحه ۱۱ می‌نویسد: «... من در نثر کلاسیک سبک تاریخ بیهقی را انتخاب کرده بودم. اما علل سیاسی و احتیاج مردم

۱ - بهار سال ۱۳۳۰ خورشیدی برای جامعه فرهنگی و ادبی ایران برآستی خزان برگ ریز ضایعه باری بود، چرا که در آن فصل سه تن از فرهیختگان فرزانه و شایسته زمانه، دار دنیا را وداع گفتند یکی بهار که به بیماری سل از جهان رفت، دومی صادق هدایت در پاریس درگذشت و سومی استاد فاضل دانشگاه تهران دکتر شهید نورائی بنا به قولی یکی از یاران اربعه (هدایت - مینوی - خانلری) و یا مسعود فرزاد.

(۲) - دو سال بعد از صدور فرمان مشروطه

به نثر ساده باعث شد که سبک نثر نویسی من از نو به طرز تازه آغاز شد و یکباره از مراجعه به سبک قدیم منصرف گردیدم... بالاخره مرغوب شدن مقالات رسول زاده و هواداری سیاست و تعصب مسلکی باعث شد که به سبکی بین سبک رسول زاده و سبکی که خودم اختراع کرده بودم، شروع به مقاله نویسی کردم...

بی شک با خواندن این سطور ذهن خواننده بدان جلب می شود، که این سبک اختراعی جدید چیست؟ آیا فی المثل بهار نیز همانند نیمای شاعر، طرز و شیوه ای کاملاً نو در نثر پدید آورده؟ بهتر است جواب را از زبان و قلم خود بهار بخوانیم: «تصوفی که خودم در آن کردم داخل نمودن لغات فارسی و ترکیبات شعری بود در نثر مزبور و با وجود آنکه از نوشتن لغات «ایجاب» و «استکمالات» و «استحصالات» و امثال ذلک خودداری نداشتم؛ در عین حال از نگاشتن کلمات «بیم آنست» و «گزیده» و «نوبین» و «دستاویز» و «پایمردی» و «کشور» و «بیگانگان» و «وجیه» و «وجاهت» و «جاهت ملی» و غیره که تا آنزمان در نثرها دیده نمی شد و امروز هم همه متبع و مورد استعمال عموم شده است، هم خوفی نداشته و با این عوامل و وسایل شروع به تهیه نثر نمودم که بعدها پس از سه چهار سال سبک رسول زاده را از بین برد و سبک تازه و فارسی تری به وجود آورد...»

اینکه مرحوم بهار در مدعایش موفق شده یا نه، جای بحث و تأمل است، راست است بهار در شعر خود - با اذعان به فخامت و صلابت قصاید، و زیبایی و ملاحات غزلیات - واژه های جدید و کلماتی از قبیل، ترن - قطار - توپ و تانک... و بسیاری از ایندست را بکار برده، ولی این امر نمودار نوآوری به معنای کامل و حقیقی آن نیست، کما اینکه در کتاب سبک شناسی نیز - شاید بجهت استمرار و مداومت در اشتغال و مطالعت نثر متقدمان - نتوانسته است همه جا از سبکی یکدست و نثری روان و ساده بهره گیرد و لغات و ترکیبات عربی هم در نثرش گاه بیش از حد متعادل است، و در مقایسه با سبک و نثر دهخدا و دیگر ساده نویسان، متکلف می نماید و صد البته این نظر نگارنده هیچگاه از ارزشهای والا و گرانبار تحقیقی سبک شناسی استاد نمی کاهد...

واقعیت اینست که نثر بهار - در حالیکه نوشته منقول خودش هم کنایاتی گذرا بدین معنا دارد - در یک بلا تکلیفی میان شیوه نثر ادبی فاخر سنتی، و نثر ساده جدید، و نوعی سردرگمی می ماند و نمی توان به ضرس قاطع - آنگونه که استاد خود نثر ابداعی جدیدش می نامد - بعنوان سبکی مستقل و ویژه از آن یاد کرد و به همین خاطر هم نثرش میان دو نوع سبک ادبی و شیوه ساده در نوسان است، در صفحات نخستین این رساله در چند مورد نمونه هایی از نظرات مرحوم بهار ارائه شد و در اینجا عباراتی چند تحت عنوان «قلب شاعر» از اتوبیوگرافی بهار، جلد دوم دیوان صفحات (ج - د - ه و) عرضه می شود، که گذشته از شیوه نویسندگی، نمودار خلق و احساس او نیز هست: «چه خوب بود، منم دارای قلبی سخت و سنگین می بودم که از دیدن و احساس ناملایمات روزمره به ناله های قلبی دچار نمی شدم! نمی دانم قلب من، قلب یک کودک است، یا قلب اطفال؟ قلب یک شاعر... دل من از کودکی نیز نمو نکرده و بزرگ نشده... من یک طفل بیش نیستم که با خیال خود مثل عروسکی بازی می کنم... چرا از هیچ چیز خوشم نمی آید؟ چرا هیچ چیز را عمقاً و حقیقتاً و از روی ایمان نمی پسندم؟ (سخن بهار چقدر با بعضی نوشته های صادق هدایت - البته نه از جهت سبک، بلکه یأس و بدبینی مشابهت دارد) چرا اینقدر خود و همه موجودات را عاریتی و ناقابل و شوخی و غیرحقیقی می پندارم؟

... چرا زود می رنجم و زود می بخشم و چرا دیر فراموش می کنم؟
چرا اثر هر حادثه ای اینقدر عمیق در قلب من می ماند، و در اینصورت چرا انتقام نمی کشم؟ و چرا در خودم غرق شده ام و معذک بخودم نمی پردازم؟ و بالاخره چرا اینقدر در زندگانی خود را استهزا می کنم؟ چرا از زینت اینقدر می گریزم؟ و چرا از استراحت و عیش اینقدر خسته و متوحش و فراری هستم؟ چرا از زیاد حرف زدن و از زیاد حرف شنیدن و از اجتماعات متأذی می شوم؟ اگر تنبلی است پس چرا از نوشتن زیاد و خواندن زیاد و حرکت زیاد، متأذی نمی شوم؟!...»
بهار خود به جواب روشن و قانع کننده ای برای این چراها نمی رسد... بهار در

سطور بعدی این نوشته به تفاوت روحیه اش از کودکی و نوجوانی با همسالان، انزوا و گوشه گیری و بدبینی خود اشاره کرده، ضمن استعمال ترکیباتی از قبیل مع ذلک و یا «متأذی» گاه چندان در بند کار برد الفاظ و واژه های غیر فصیح هم نیست، نظیر این عبارت:

«... یک مناعت بیجا، یک رقت بیمورد، یک توقعات موهوم و یک انتظارات خارج از قاعده گاهی در خودم می بینم که بهیچ چیز جز به جنون، یا کودکی یا یک چیز دیگر که نمی دانم چیست، حمل نمی توانم کرد و همچنین یک تهوّر و شجاعت های بیفایده در کارهای خود دائماً مشاهده می نمایم...»

نمی دانم آوردن صفت شمارشی «یک» پیش از جمع های عربی، توقعات و انتظارات و ... چگونه می تواند الگو و نموداری از «نثر ابداعی جدید» استاد باشد؟

« فصل نهم »

قصه و رمان دوران مشروطه تا دهه اول

قرن چهاردهم خورشیدی

پیشتر گفتیم، جایگاه زمان با ویژگیها و مشخصات امروز جهانی در نثر فارسی سنتی ما خالی است، به قصه‌هایی از قبیل سمک عیار، هزار و یکشب و امیر ارسلان، حسین کرد شبستری و... که اکثر ریشه در زمانهای دور نامعلوم و مکانهای ناشناس و رازناک آمیخته با افسانه و اسطوره دارند، اشاره کردیم. اقدامات امیرکبیر که به تفصیل عنوان شد، مخصوصاً تأسیس چاپخانه، ترجمه کتب خارجی و انتشار روزنامه و گسترش ارتباط با خارج و بالاخره انقلاب مشروطه سبب شد تا اولین رمانهای ایرانی - هر چند نه بطور کامل منطبق با ساختارهای اروپائی و موازین و معیارهای ادبی (نظیر رمانیتسم، رئالیسم و ناتورالیسم و غیره) پدید آید و در نیمقرن اخیر چه از جهت تکنیک و چه از نظر محتوا تنوع و غنای بیشتری یافت که چون در چهارچوب موضوع بحث ما نیست، به اجمال از آنها سخن خواهد رفت تاریخ پرفراز و نشیب سرزمین دیرینه سال ما منبع الهام بخش عظیمی برای اهل فن می‌تواند باشد و شاید بهمین مناسبت هم اولین رمانی که اکثر تاریخ ادب نویسان و پژوهشگران نثر از آن ذکری به میان آورده، مورد ستایش قرار

داده‌اند، در واقع رمانی تاریخی به نام شمس و طغرا، به قلم محمد باقر میرزا خسروی است، البته رمان جدای از ساختار، انواع موضوعی فراوان دارد^۱ کسی مثل سید محمد علی جمالزاده، معروف به پدر داستان نویسی کوتاه فارسی درباره شمس و طغرا، اینگونه ابراز نظر و داوری می‌کند: «... شمس و طغرا... در ادبیات نثر قرون اخیر ما بکلی بی نظیر و بیمانند است و بدون شک تنها کتابی است که بعنوان نمونه ادبیات جدید فارسی شایسته است که به زبانهای خارجی ترجمه گردد^۲». محمد باقر میرزا خسروی که نسبش به فتحعلیشاه قاجار می‌رسد زاده کرمانشاه است (۱۲۶۶ قمری) تحصیلات اولیه او در زادگاهش انجام گرفت و علیرغم مخالفت پدر به ادبیات و شعر و شاعری روی آورد، آنگونه که در شرح احوالش نوشته‌اند، مدتی هم در سلک عارفان و اهل طریقت در آمد و خود می‌نویسد: «مدتی پی مردان گرفتم، اما افسوس که مردم نشدم...»

سرانجام به دعوت علاء الدوله حاکم کرمانشاه به عنوان رئیس دارالانشای ایالتی استخدام شد و همراه این حکمران بعدها به شیراز رفت، دیدن آثار تاریخی تخت جمشید، و دیگر آثار باستانی و ابنیه‌ی تاریخی بیش از پیش خسروی را به کارنامه کهن و گرانسنگ هنر و معماری و محصول ذوق هنرمندان گذشته علاقمند ساخت، و در بخش‌هایی از رمان شمس و طغرا اثر این شیفتگی به میراث‌های کهن آشکار است زمانی خسروی به زادگاهش کرمانشاه بازگشت که نغمه مشروطه خواهی گوش جان آزادگان را می‌نواخت و خسروی هم به جرگه آنان در آمد، و دیانت، امانت و حسن شهرتش به مشروطه طلبان آن دیار کمک فراوان نمود... در جریان

۱- در سالهای اخیر کتب متعدد در باره رمان، شرایط شیوه‌ها و انواع آن، چه به صورت تألیف و چه ترجمه، انتشار یافته است که در این مختصر نمی‌گنجد، از آنجمله کتاب ادبیات داستانی نوشته جمال میر صادقی از داستان نویسان نامدار معاصر است که در آن ۲۷ نوع رمان را معرفی کرده کسان دیگری هم چون دکتر رضا براهنی - و محمود کیانوش - عبدالعلی دستغیب، کریم کشاورز - هوشنگ گلشیری - نجف دریا بندری، نادر ابراهیمی، کاوه دهگان... در زمینه داستان و رمان قلم زده‌اند.

۲- دکتر غلامحسین یوسفی - دیداری با اهل قلم - جلد ۲ - ص ۱۸۷ به نقل از دلبران تنگستانی - نوشته محمد حسن رکن زاده آدمیت. در بسیاری موارد، از کتاب ارزنده از صبا تا نیما مستقیم و غیر مستقیم چه ایشان و چه نویسندگان کتب درسی (رشته انسانی) بهره‌ها برده‌اند.

جنگ اول جهانی، و ورود قوای ترک و روس و انگلیس به شهرهای غربی خسروی حساس، آزاده و وطن‌دوست را سخت آزار می‌داد، تا آنجا که سر به کوه و بیابان نهاد... و بعد از مدتی که به شهر بازگشت روسها او را ابتدا زندانی و سپس تبعید کردند که خود در اشعارش به محنت‌ها و دربدری‌های این ایام اشارت‌ها دارد.

سرانجام خسروی به تهران رفت و با ادبای پایتخت آشنائی یافت و در سال ۱۳۳۸ قمری درگذشت غیر از رمان مورد بحث ما، میرزا باقر خسروی آثار متعدّد دیگری هم دارد از قبیل دیبای خسروی (تاریخ ادبیات در ۲ جلد و معرفی دویست و بیست شاعر) رمان تاریخی شمس و طغرا مفضل تراز آنست که در این اوراق بتوان حتی خلاصه آنرا نوشت. کتاب در واقع حاصل ایّامی است که نویسنده خود، آنرا اینگونه وصف می‌کند: «... در نهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز و ابناء وطن خود بسر می‌بردم...»

خمیرمایه و جوهره اصلی رمان سه جلدی خسروی در عشق خلاصه می‌شود، عشقی که از دایره عفاف و پاکدامنی خارج نمی‌شود و از آنجا که برخی رُمان را نوعی تاریخ - مُنتها در قالبی دیگر، رنگین شاداب و پُر طراوت - دانسته‌اند چاشنی عشق در بستر حوادث تاریخی رُمان شمس و طغرا پایبای قهرمانان در جریان است، با این تفاوت بقول پروفیسوریان ریپکا، وقایع تاریخی در این داستان در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است، جلد دوم رمان ماری ونیسی، و جلد سوم طغرل و هما نام دارد ولی کتاب بیشتر به نام جلد اول معروفیت یافته... مؤلف «از صبا تا نیما» بر خلاف جمالزاده ضمن نقل خلاصه اتفاقات و رویدادهای سه جلد و تشریح نکات مثبت و منفی معتقد است که این رمان در سر دو راهی ادبیات قدیم و جدید ایران قرار دارد... آنچه در مطالعه اجمالی از چند منبع مختلف دستگیریم شد، اینکه خسروی، اولاً برای نخستین بار زمان و مکانی را که در اکثر قصه‌های ایرانی گُم و نا مشخص است، در رمان خود با دقّت و درستی انتخاب می‌کند، ثانیاً شخصیت‌ها و پرسوناژهای متعدد رمان (که از ویژگیهای خاصّ بیشتر رمان‌هاست) باز هم بر خلاف قصه‌های دیگر ایرانی، انسان‌هایی معمولی و قابل درک و لمس هستند (نه

مثل امیر ارسلان و یا حسین کرد فوق بشر و سوپر من) حتی شیخ سعدی شاعر بزرگ هم که در این رمان نقشی دارد، حضورش مزاحم، نامناسب و زائد نمی‌نماید. نکته سوم، اگر از جهت سبک و مکتب رمان شمس و طغرا را به شیوه رمانتیک بشناسیم - که همینطور هم بالنسبه هست - تکنیک و شگردهای خاص رمان (از قبیل تمرکز، توطئه، تعلیق، اوج و فرود، گرهِ اندازی و گرهِ گشائی) در حدی هست که کشش و جاذبه داستان را زیاد کرده، خواننده با شوق و التهاب حوادث را پی می‌گیرد ماخالسکی (استاد دانشگاه کراکوف) نوشته است: «خسروی، نخستین کسی است که در رمان جدید ایرانی اشخاص را، با سجایای طبیعی و خصائلی روحی که بسیار هنرمندانه نموده شده، آفریده است...»^(۱)

بیشتر محققان یادآوری کرده‌اند که رمانتسم خسروی متأثر از نویسندگان معروف رمانتیک فرانسه، بخصوص الکساندر دوما و آثاری همچون کنت مونت کریستو، سه تفنگدار و نظایر آنست با اینهمه حاصل تلاش میرزا محمدباقر خسروی - با وجود برخی کاستی‌ها، از قبیل فقدان روانکاوی و آنالیز قهرمانان به شیوه رمان نویسان این روزگار، بی‌تفاوتی زنان در قبال رفتار ناعادلانه مردان تا آنجا که خود داوطلب خواستگاری از زن مورد علاقه شوهر می‌شوند، و استعمال مصادر جعلی از قبیل معشوقیت، زینت، و حتی آراستن نثر به شعر، آنهم در رمان نویسی امروزه - در مجموع پذیرفتنی و مقبول، و برای خواننده امروزی هم شیرین و جذاب است. موفقیت بیشتر خسروی در بیان و معرفی جغرافیائی اماکن مختلف و بناهای تاریخی، بُقعه‌ها، و ارائه تصاویر زنده، جالب و جاندار از آداب و رسوم و اخلاق مردمان آن عصر از مراسم جشن و عزا تا نوع لباس، و اجرای مسابقات اسبدوانی، چوگان بازی و تیراندازی و شکار و بسیاری احوال و اطوار دیگر است.

پس از محمدباقر خسروی رمانهای تاریخی دیگری نوشته شد که فهرست‌وار ذکر خواهد شد، اما رمان شمس و طغرای او بعنوان نقطه آغاز رمان تاریخی جدید،

۱- دیداری با اهل قلم - غلامحسین بوسنی - جلد ۲ ص ۲۰۴.

از پایگاه رفیعی برخوردار است و به زعم و قول مرحوم آربن پور، و به تبع او دیگر منتقدان هم، بحق خسروی از پیشوایان نثر نوین ادبی فارسی است.

از دیگر رمانهای تاریخی که البته بیشتر آنها از عصر مشروطه، دورو به دوره معاصر نزدیکتر می شوند می توان این آثار را نام برد: شیخ موسی کبوترآهنگی (رمان عشق و سلطنت) (با فتوحات کوروش کبیر) میرزا حسن خان بدیع (داستان باستان یا سرگذشت کوروش، عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی (دام گستران یا انتقام خواهان مزدک) مجمع دیوانگان در سالهای ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۵ و نیز (داستان مانی) صادق هدایت (سایه مغول - آخرین لبخند) زین العابدین مؤتمن (آشیانه عقاب) سعید نفیسی (ستارگان سیاه - ماه نخشب) حسین مسرور (ده قزلباش) دکتر حسین میمندی (سرگذشت نادر افشار) و از رمانهای اجتماعی تهران مخوف (۱۳۴۲ قمری) (نوشته مشفق کاظمی) عباس خلیلی (روزگار سیاه - انتقام - انسان - اسرار شب در سالهای ۱۳۰۳ الی ۱۳۰۵ شمسی) و ژمان باشرف ها از عماد عصّار (ع - راصع) (مدیر مجله آشفته، رمان های هما و زیبا از محمد حجازی (مطبع الدوله) تفریحات شب از محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز، فتنه از علی دشتی مدیر شفق شرق، و با من به شهر نو بیائید از حکیم الهی و شهر آشوب حسینقلی مستعان و...

شادروان آربن پور بر این اعتقاد است که رمان نویسی در ایران رونق و رواج چندانی پیدا نکرد و آنچه هم منتشر شد، فاقد ارزش های ادبی و مکتبی است و چه بسا ترجمه رمانهای خارجی بازار تألیف را از رونق انداخته باشد، ولی داستان کوتاه، رشد و رونق یافت، اما به اعتقاد من این داوری مقداری از انصاف به دور است، رمان بوف کور صادق هدایت که به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شد، با استقبال فراوان ادیبان و منتقدان غربی و اروپائی روبرو شد. خوانندگان محترم توجه دارند توسعه و تنوع بیش از حد حوزه و قلمرو نثر به اندازه ای است که هنوز ماکتاب و منبع کامل، جامع و مانعی حاوی انواع موضوعی و سبکی نثر و نام بزرگان نویسنده معاصر در دست نداریم چه رسد به کتب نقد و بررسی و در اینجا نیز فقط به برخی نمونه های معروف از نثر داستانی دهه های آغازین قرن چهاردهم شمسی اشاراتی شده است.

درست است که داستانهای بلند جمالزاده هیچگاه نتوانست به مایه و پایه «یکی بود یکی نبود» برسد ولی آثار چند تن از نویسندگان دهه های اخیر تا حدی آن جای خالی و خلأ را پر کرد از آنجمله است بوف کور و حاجی آقا و علویه خانم هدایت. تنگسیر و سنگ صبور (صادق چوبک - هرچند داستانهای کوتاهش موفق تر می نماید) چشمهایش (بزرگ علوی، از بقیه آثارش که بگذریم) جلال آل احمد (مدیر مدرسه) همسایه ها از (احمد محمود و...) سؤ و شون (خانم سیمین دانشور و...) دختر رعیت (محمود اعتمادزاده) شوهر آهو خانم (علی محمد افغانی و...) کلیدر (محمود دولت آبادی) طوبی و معنای شب (شهرنوش پارسی

پور) ثریا در اغما (اسماعیل فصیح) «رازهای سرزمین من» رضا براهنی و دیگران... این بخش و بحث رو به پایان است، اما دریغ می‌آید که از نقش و تأثیر سید محمد علی جمالزاده در عرصه داستان کوتاه مطابق با معیارهای ادب جهانی یادی نکنم، خاصه که انتشار کتاب معروف یکی بود یکی نبود او فقط به فاصله‌ای حدود ۱۶ سال پس از صدور فرمان مشروطه صورت گرفت، یعنی در سال ۱۳۰۱ شمسی، سالی که به قولی در ادب معاصر ما، پُر اهمیت و از یاد نرفتنی است، چرا که در عرصه شعر نیما با خلق افسانه و در حوزه تأثر و نمایشنامه نویسی علی نوری یا حسن مقدم با نمایشنامه جعفرخان از فرنگ برگشته، همراه جمالزاده هر یک باب و افقی روشن فرا روی ادب معاصر فارسی گشوده و گسترده‌اند و اینهمه فقط ۱۵ سال بعد از صدور فرمان مشروطه است.

از این سید بزرگوار - که با عمری بالای صد سال، در ژنو سویس بسر می‌برد، بسیار گفته و نوشته‌اند که بیشترین آنها در تعریف و ستایش از کار او بوده است (در منابعی که بارها در پاورقی‌های این اوراق بدانها اشاره شده) ولی شاید برای برخی از نسل جوان ما چهره‌ای شناخته شده نباشد بهمین جهت (با وجود مآخذ و منابع فراوان) به اختصار بیوگرافی او را می‌نگارم.

سید محمد علی جمالزاده، فرزند سید جمال الدین واعظ همدانی معروف به اصفهانی در ۱۳۰۹ قمری در اصفهان بدنیا آمد ولی تحصیلات مقدماتی را در تهران آموخت، در ۱۷ سالگی به بیروت و پس از طی دوره متوسطه در ۱۹ سالگی به پاریس رفت. از دانشگاه دیژون فرانسه در رشته حقوق فارغ التحصیل گردید، چند سال بعد در هنگامه جنگ جهانی اول ابتدا به برلن و سپس به بغداد رفت و در آنجا با عارف شاعر آزاده و حیدرخان عمو او علی آشنا شد... دنباله زندگانی جمالزاده و استخدام در وزارت امور خارجه و مأموریت‌های مختلف در داخل و خارج و سرانجام بازنشسته شدن و بیش از سی چهل سال اقامت و تبعیت سویس گرفتن مطالبی نیست که با بحث اصلی ما ارتباط زیادی داشته باشد، هر قدر نیمقرن اول زندگی جمالزاده با تحرک، هیجان و ماجرا آمیخته بوده، سالهای اخیر - یا بهتر

بگوئیم نیمقرن دوم عمرش، با آسودگی و آرامش خیال، و استراحت آنهم کنار دریاچه لمان سویس توأم بوده است، با اینهمه در طول اینهمه سال او هیچگاه ارتباط قلمی‌اش را با ایران و ایرانیان قطع نکرده، و آخرین مقاله‌اش را چند ماه قبل در سال ۷۲ در ماهنامه کلک خواندم و با کیهان فرهنگی نیز مصاحبه‌ای انجام داده، و غیر از یکی بود و یکی نبود، و مقالات ادبی متعدد پراکنده می‌توان این کتابها را از او نام برد صحرای محشر - سروته یک کرباس (۲ جلد) دارالمجانبین - تلخ و شیرین - معصومه شیرازی - صندوقچه اسرار (۲ جلد) کهنه و نو - قلنتش دیوان - راه آب نامه - آسمان ریسمان - غیر از خدا هیچکس نبود - هفت کشور شاهکار (۲ جلد) کشکول جمالی (۲ جلد) قنبر علی - قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار، خلق و خوی ما ایرانیان و ...

اکثر محققان بر این باورند، هیچکدام از آثار بعدی جمالزاده، نتوانست ارزش ادبی و هنری همپای «یکی بود و یکی نبود» را بیابد، شاید دوری از وطن، تماس و زیستن سالها در میان مردمی با آداب رسوم و عقاید دیگر - با همه ایراندوستی جمالزاده - در طرز و طور تفکر، دید و برداشت و نثر او بی‌تأثیر نبوده باشد. کتاب یکی بود یکی نبود شامل شش داستان کوتاه، فارسی شکر است، رجل سیاسی - دوستی خاله خرسه درد دل ملاقریانعلی، بيله ديگ بيله چغندر و ويلان الدوله است... جمالزاده خود در مقدمه تقریباً سی و چند صفحه‌ای (به قطع جیبی - چاپ نهم - ناشر کانون معرفت - ۱۳۴۳ شمسی) می‌نویسد:

«فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر، که نورا حلاوتی است دگر

«... در اغلب ممالک متمدنه هم همین گونه فکر و خیالها موجب تأسیس تعلیم عمومی اجباری شده است یعنی ارباب علم و بینش و فضل و کمال خواسته‌اند عوام را از مراتب علم و معرفت بهره‌مند نموده باشند خاصه آنکه در مملکت ما هنوز هم ارباب قلم عموماً در موقع نوشتن، دَوَرِ عوام را قلم گرفته و همان پیرامون انشاهای خامض و عوام نفهم می‌گردند، در صورتیکه در کلیه مملکت‌های متمدن

که سر رشته ترقی را به دست آورده اند، انشای ساده و بی تکلف عوام فهم روی سایر انشاها را گرفته و با آنکه اهالی ممالک عموماً "مدرسه دیده و با سوادند و در فهم انشای مشکل نیز چندان عاجز و وامانده نیستند، باز انشای ساده ممدوح است و نویسندگان همواره کوشش می کنند که هر چه بیشتر همان زبان رایج و معمولی مردم کوچه و بازار را با تعبیرات و اصطلاحات متداوله به لباس ادبی در آورده و با نکات صنعتی آراسته و به روی کاغذ آورند و حتی علمای بزرگ هم سعی دارند که کتابها و نوشته های خود را تا اندازه مقدور ساده بنویسند...

جمالزاده، در آخر کتاب مجموعه ای از لغات و اصطلاحات عامیانه را ذکر کرده است، و ضمن مقدمه از ارزش و اهمیت رمان تعریف کرده، خالی بودن عرصه رمان را اینگونه یادآور می شود:

«... می توان گفت که رومان بهترین آینه ای است برای نمایان احوالات اخلاقی و سجایای مخصوصه ملل و اقوام، چنانکه برای شناختن ملت روسیه از دور هیچ راهی بهتر از خواندن کتابهای «تولستوی» و «داستایوسکی» نیست و یا برای یکنفر بیگانه ای که بخواهد ایرانیان را بشناسد هیچ چیز بهتر از کتاب حاجی بابای «جیمز موریه» و جنگ ترکمان و قنبر علی «کنت دوگوبینو» نیست...»

ما در اینجا قصد بحث در مورد رمان و خصوصیات و ارزشهای آنرا نداریم، تا بخواهیم در مورد نمونه های معرفی شده جمالزاده و حسن نیت و یا میزان صداقت نویسندگان مورد اشاره اش نظری بدهیم، آنچه که هست اینکه جمالزاده در این مقطع زمانی به درستی کمبود و نقص نثر فارسی را از جهت بکارگیری زبان مردمی و خلق و ارائه قصه هایی برگرفته از زندگی واقعی مردم کوچه و بازار، دشت و روستا و توصیف و ترسیم مکان، فضا و زمان و تصویر حالات و روحيات، اندیشه و ذوقیات تیپ های مختلف را - همانگونه که هست، به شیوه رئالیسم Realism به درستی درک کرده، و زبان و شیوه نثر او - علیرغم وجود برخی واژه های عربی، و یا لغزشهای دستوری، همان زبان ساده، روان و گویای مردمی است و مخصوصاً در استفاده از ضرب المثله، مثل ها، و تکیه کلامهای عامیانه اصطلاحات عوام (Slang)

دقیقا" تحت تاثیر دهخدا در چرند و پرند و زین العابدین مراغه‌ای در سیاحت نامه است؛ منهای لغات ترکیبی، مصادر جعلی و کلمات فرنگی...

شاید همین شیوه نگارش و گزینش پرسوناژها و شخصیت‌های داستانی واقعی و ملموس و مشهود در جامعه است که سبب شده، خاورشناس معروف روسی ک - ای - چایکین چند سال بعد در اظهار نظر راجع به نثر و داستان نویسی معاصر ایران اینگونه بنویسد:

«... تنها با یکی بود، یکی نبود است که مکتب و سبک رئالیستی در ایران آغاز یافت و همین سبک و مکتب است که در واقع شالوده جدید ادبیات داستانسراپی در ایران گردید و فقط از آنروز به بعد می‌توان از پیدایش نول، قصه و رمان در ادبیات هزار ساله ایران سخن راند... و هم باید اضافه کرد که در رمان نامه‌های بهترین نویسندگان امروز ایران نام جمالزاده به خصوص به عنوان نویسنده یکی بود یکی نبود، نه تنها از لحاظ تقدّم تاریخی، بلکه از حیث وضوح و وزن و معنی، مقام اوّل را دارد. بطور خلاصه باید گفت که جمالزاده نویسنده‌ای است که با بهترین نول نویس‌های اروپا در یک ردیف است و از آن گذشته وی از عهده وظیفه بسیار مشکلی بر آمده است؛ و آن اینکه روح و فرهنگ نثر اروپائی و نیروی تجسّم و بیان بدیع آنرا در قالب دو هزار ساله فارسی در آورده است.»^۱ اعتقاد مرحوم آرتین پور بر اینست که «بهترین و بسامان‌ترین نوشته جمالزاده - از میان همه آثارش، همین یکی بود یکی نبود است - و همیشه جزو شاهکارهای ادبیات معاصر ایران باقی خواهد ماند... و همینجا بگوئیم، تقریباً همه صاحب‌نظران و ناقدان با مختصر تفاوتی در مورد یکی بود یکی نبود، رأی و داوری یکسانی دارند، ولی در مورد آثار دیگر جمالزاده و خصوصاً دور ماندن از وطن، و تأثیری که بر ذهن و زبان جمالزاده بر جای نهاده بر یک باور و اعتقاد نیستند که بدان اشاره خواهیم کرد.

جمالزاده بی‌شک در دو زمینه موفق بوده است، یکی توصیف و ترسیم تپ‌ها و افراد مختلف مخصوصاً از طبقات پائین و فرو دست جامعه که بقول خود

۱- آرتین پور - یحی - از صبا تا نیما - جلد ۲ ص ۲۸۱ به نقل از راهنمای کتاب سال ۱ شماره ۳. و علامت

سؤال ؟ از نگارنده است.

جمالزاده تا آئینمان جائی در قصه و داستان ایرانی نداشته‌اند و دیگری بکارگیری زبان عوام و لهجه توده مردم در قالبی سهل، روان و ساده و گاه (با چاشنی طنز) شوخ و شیرین...

در داستان اول - فارسی شکر است - برای نخستین بار جمالزاده لبه تیز حمله و انتقادش را متوجه آندسته از مردمی قرار داده است که به جای زبان شیرین فارسی در استفاده از لغات بیگانه، عربی یا فرنگی افراط می‌کنند، خود نویسنده در مصاحبه‌ای رادیویی در مورد این قصه می‌گوید «... استعمال کلمات و تعبیرات زیاد عربی و فرنگی ممکن است کار را به جائی بکشاند که افراد و طبقات مختلف ایران کم‌کم زبان یکدیگر را نفهمند.»

و براستی کم نیستند فرنگ رفتگانی که پس از چند سال اقامت در غرب، به هنگام بازگشت، گوئی لسان فرنگ نشانه فضل و سواد است و در هر ده کلمه، چند واژه فرنگی بکار می‌برند و این را وسیله تفاخر می‌سازند، درست شبیه به گویندگان و نویسندگانی که با افراط در استعمال لغات و ترکیبات عربی، بر نابسامانی زبان فارسی می‌افزودند، و عربی دانی را، نهایت فضل و کمال علمی می‌دانستند بسیار کسان به دنبال جمالزاده این سوژه را در قالب داستان و نمایشنامه مطرح کرده‌اند ولی بی هیچ مبالغه کار هیچیک، ظرافت، لطافت و جذابیت اثر جمالزاده را ندارد. از میان ۶ قصه یکی بود، یکی نبود بگمان من، داستان رجل سیاسی، و درد دل ملا قربانعلی دلنشین‌تر و زیباترند و از چهار چوب داستانی محکم، زبانی روشن و بسی تعقید، و پختگی و انسجام، و طنز گيرائی بر خوردارند، و سرشار از ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی‌اند و همچنین چاشنی غلو که در اکثر نوشته‌های جمالزاده بچشم می‌خورد

در داستان رجل سیاسی، مرد فقیر حلاجی تصویر می‌شود که مرتب از همسرش غرو لند می‌شنود، که تو از همسایه‌مان چه کم داری که اهل سیاست است، قصه اینگونه آغاز می‌شود:

«می‌پرسی چطور شد مرد سیاسی شدم و سری میان سرها در آوردم؟ خودت

باید بدانی که چهار سال پیش مردی بودم حلاج و کارم حلاجی و پنبه زنی. روز می شد دو هزار، روز می شد یک تومان در می آوردم و شام که می شد یک من نان سنگک و پنج سیرگوش را هر جور بود بخانه می بردم.

اما زن ناقص عقلم هر شب بنای سرزنش را گذاشته و می گفت: «هی بروزه زه زه، سرپا بنشین... بلرزان (البته نویسنده اصل کلمه را آورده، و از حمله و استیضاح ادیبان سنتی هراسی نکرده) پنبه بزنی و شب باریش و پشم تار عنکبوتی بخانه برگردد، در صورتیکه همسایه مان حاج علی که یکسال پیش آه نداشت با ناله سودا کند، کم کم داخل آدم شده، و بروبیائی پیدا کرده و زنش می گوید که همین روزها هم وکیل مجلس می شود با ماهی صد تومان دو هزاری چرخ می هزار احترام! اما تو تالب لحد باید زه زه پنبه بزنی! کاش کلاهت هم یک خرده پشم داشت.

بله از قضا زنم حق داشت. حاج علی بی سرو پا و یکتا قبا، از بس سگ دوی کرده، و شیر و وَر بافته بود کم کم برای خود آدمی شده بود، اسمش را توی روزنامه ها می نوشتند...» در همین چند سطر ۶ اصطلاح و ضرب المثل عامیانه به چشم می خورد.

اگر بخواهیم همه داستانها را یک به یک بررسی کنیم، بیش از محدوده و ظرفیت این کتاب است همینقدر به عنوان نمونه ای از نثر جمالزاده در استفاده از ضرب المثل ها (که مشخص شده اند) این سطور نقل شد، دنباله ماجرا به آنجا می کشد که قهرمان قصه روز بعد می بیند، بازاریان دکانها را می بندند، و به مقصدی روانه می شوند (که راوی نه علت بستن دکانها را می داند و نه قصدشان را، ولی بی اختیار همراه آنها شده از همه بیشتر فریاد می کشد، و شعار می دهد).

شعارهایی که حتی معنی بعضی از آنها را هم نمی داند، و چه دردسر بد هم جمالزاده، با همین زبان و نثر روان ما را به دنبال قصه بدانجا می رساند که پنبه زن بیسواد، به نام شیخ جعفر، مرجع مردم و حلال مشکلات و نماینده مجلس و همه کاره می شود، نویسنده با توانائی تمام طی داستان، اوضاع پریشان و نابسامان دوره های بعدی مشروطه را به خوبی بیان می کند و نشان می دهد چگونه، مالکان

بزرگ، و سرمایه‌داران بعد از چندی رنگ عوض کرده، ظاهراً به سلک آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان در آمده، تا پاکبازان و دل‌باختگان راستین وطن و آزادگان نجیب و شریف را به کناری زده و خود بر کرسی‌های مجلس تکیه زدند، و پست‌های مهم مملکتی را از صدارت و وزارت و وکالت اشغال نمودند.

بد نیست به سطوری دیگر از همین داستان که نمودار سبک مورد اشاره است، توجه فرمائید:

«... با خود قرار گذاشتم که کم‌کم از حلاجی کنار گرفته و در همان خط حاج علی بیفتم. از قضا بختمان هم زد و خدا خودش کار را همانطور که می‌خواستم جور کرد. نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده بود که توی بازارها حق افتاده بود که دکان‌ها را ببندید و در مجلس اجتماع کنید. ما هم مثل خر وامانده که معطل هُش است، مثل برق دکان را در و تخته کردیم و افتادیم توی بازارها و بنای داد و فریاد را گذاشتیم و علم صلاتی راه انداختیم که آن رویش پیدا نبود. پیش از آنها دیده بودم که در اینجور موقع‌ها چه‌ها می‌گفتند و من هم بنای گفتن را گذاشتم و مثل اینکه توی خانه خلوت با زنم حرفمان شده باشد، فریادها می‌زدم که دیگر بیا و تماشا کن.

می‌گفتم: «ای ایرانیان! ای با غیرت ایرانی! وطن از دست رفت، تاکی خاک تو سری؟ اتحاد، اتفاق! برادری! بیایید آخر کار را یکسره کنیم! یا می‌میریم و شهید شده و اسم با شرفی باقی می‌گذاریم و یا می‌مانیم و از این ذلت و خجالت می‌رهیم! یا الله غیرت، یا الله حمیت!»

مردم هم... اگر چه حدت و حرارتی نشان نمی‌دادند، و مثل این بود که آفتاب غروب کرده باشد و دکان‌ها را یواش می‌بندند که نان و آبی خریده و بطرف خانه بروند ولی... بمن هم برآستی راستی کار مشتبه شده بود و مثل اینکه همه اینها نتیجه داد و فریاد و جوش و خروش من است مانند سماوری که آتشش پُر زور شده باشد، هی بر صدا و جوش و غلغله خود بیفزاید کم‌کم یک گلوله آتش شده بودم. حرفهای گلفتی می‌زدم که بعدها خودم را هم به تعجب در آوردم! (می‌آورد)

۱- داخل هلال (می‌آورد) از نگارنده است، با توجه به دیگر افعال عبارت، در نشر جمالزاده، از ایندست،

مخصوصاً وقتی که گفتم شاه هم اگر کمک نکنند، از تخت پائینش می‌کشیم (ظاهراً حوادث در زمان آخر مظفری و پسرش و احمدشاه اتفاق می‌افتد) اثر مخصوصی کرد.

اول از گوشه و کنار دوست و آشناها چند باری پیش آمدند و تنگ گوشی گفتند: «شیخ جعفر! خدا بد ندهد! مگر عقل از سرت پریده، هذیان می‌بافی؟ آدم حلاج را به این فضولی‌ها و گنده...ها چه کار؟ برو! برو! بده عقلت را عوض کنند.» ولی این حرف‌ها توی گوش شیخ جعفر نمی‌رفت و درد وطن کار را از اینها گذرانده، هی صدا را بلندتر کرده، و غلغله در زیر سقف بازار می‌انداختم، و صدایم روی صدای بستنی فروش و خیار شمیرانی فروش را می‌گرفت!

کم‌کم بیکارها و کورو کچل‌ها هم دور و ور ما افتادند و ما خودمان را صاحب حشم و سپاهی دیدیم و مثل کاوه آهنگر که قصه‌اش را پسر حسن نوری مدرسه یاد گرفته و شبها برایم نقل کرده بود، مثل شتر مست راه مجلس را پیش گرفتیم و جمعیت مانهم می‌زیادتر و زیادتر می‌شد (در اصل شد) و همینکه جلوی در مجلس رسیدیم هزار نفری شده بودیم. دم مجلس قراول جلیویان را گرفت که داخل نشویم خواستیم به توپ و تشر از میدان درش کنیم. دیدیم یارو کهنه کار است و ککش هم نمی‌گزد، به زور و قلچماقی هم نمی‌شد داخل شد. یارو ترک بود و زبان نفهم و قطار فشنگ به دور کمر و از پُزش معلوم بود شوخی موخی سرش نمی‌شود. این بود که رو به جمعیت کرده و گفتم: «مردم احترام قانون لازم است!» ولی یکنفر باید داوطلب شده بعرض و کلا برساند، که فلانی با صد هزار جمعیت آمده دادخواهی می‌کند و می‌گوید امروز روزی است که وکلای ملت شجاع و نجیب ایران باید تکلیف خود را ادا کنند و الا ملت حاضر است جان خود را فدا کند و من مسئول نمی‌شوم که جلوی ملت را بتوانم بگیرم!» فوراً سید جوانی که تکر

(ادامه پاورقی صفحه قبل) ناهمخوانی وجوه افعال گاه بگاه دیده می‌شود. چند سطر پائین‌تر هم «شد» بجای «می‌شد».

۱- روی صدا را گرفتن، تعبیر بیانی مناسبی برای القای مفهوم منظور گوینده، به نظر نمی‌رسد.

کاکلش از زیر عمامه کجش پیدا و گویا از پیشخدمتهای مجلس بود، سینه سپر کرد و گفت پیغام را می‌رسانم و داخل مجلس شد و چند دقیقه نگذشت که از داخل مجلس آمدند و جناب آقا شیخ جعفر را احضار کردند و ما هم بادی در آستین انداخته، و با باد و بُروت هر چه تمامتر داخل شدیم. ولی پیش خود فکر می‌کردم که مرد حسابی اگر حالا از تو بپرسند حرفت چیست و مقصودت کدام است چه جوابی می‌دهی که خدا را خوش آید؟ حتی می‌خواستم از پیشخدمت مجلس که پهلویم راه می‌رفت و راه را نشان می‌داد، بپرسم برادر این مسأله‌ی امروز چه قضیه‌ای است و مطلب سر چیست و بازارها را چرا بسته‌اند، ولی دیگر فرصت نشد و یکدفعه خود را در محضر وکلا دیدم و از دست پاچگی یک لنگه کفشم از پا در آمد و یک پاکفش و یک پا برهنه وارد شدم...» مسلماً تا تمام داستان خوانده نشود، لطف کار نویسنده، و توانائی او در تشریح و توصیف صحنه‌ها و آدم‌ها و مخصوصاً بهره‌گیری از زبان محاوره‌ای همراه با طنز و ضرب المثله‌ها، به طور کامل مشخص نمی‌گردد ستایش‌ها و تعریف‌ها از این اثر جمالزاده، بعنوان خالق داستان کوتاه جدید و به سبک فرنگ فراوان است و به برخی اشاره شد، معروف است که علامه محمد قزوینی بعد از انتشار این مجموعه داستان در نامه‌ای از پاریس می‌نویسد: «راستی آقای جمالزاده عجب فاضل مدققی اروپائی از آب در آمده است. هیچکس گمان نمی‌کرد که این جوان کم سن با این کوچکی جثه (!) اینقدر مملو و سرشار و لبریز از هوش و روح نقادی به طرز اروپائی باشد...»

اجازه می‌خواهم در قبال این استقبال‌ها و تمجیدات دو مورد اظهار نظر متفاوت را که بخصوص در باره زندگی و آثار بعدی جمالزاده به بررسی و نقد پرداخته‌اند، نقل کرده، این مبحث و فصل را به انجام برم، یکی از کسانی که در زمینه نقد نشر (علاوه بر نقد الشعر) معاصر کار کرده است - که ما در صفحات قبل به شماری از ایشان اشاره کردیم، رضا براهنی در کتاب‌های «قصه‌نویسی» و «طلادر مس» است او در بحث از ادبیات و قصه نویسی و نثر دوران مشروطیت می‌نویسد:

«با جمالزاده نثر مشروطیت قدم در حریم قصه می‌گذارد، حکایت‌های پیش از

مشروطیت بسوی ابعاد چهارگانه قصّه یعنی زمان، مکان، زبان و علیّت روی می آورند، و کاریکاتورهای دهخدا، جای خود را به کاراکترهای جمالزاده می دهند؛...

جمالزاده، قصه نویس و سواس های قومی است. نویسنده اعماق نیست. نویسنده درون افراد نیست؛ نویسنده شکل گذرای غرایز و احساس هاست، نویسنده پیچیده و رنگین تخیل دنیای درون زنان و مردان و دنیای آمال و آرزوهای عمیق نیست؛ طنز نویس شکمبارگی ها دروغ پردازی ها، زوال های اخلاقی و بی شعوری های ناشی از فساد و بی فرهنگی است.... قصّه های جمالزاده بیشتر با خصائل تصنعی سروکار دارند و بهمین دلیل علل و معلول ها اغلب ظاهری هستند (به نظر می رسد «طنز نویس شکمبارگی ها» اشاره به داستان کباب غاز از همان مجموعه باشد، براهنی نیز همچون دریابندری، قضاوتش بر مبنای ضوابط و معیارهای ویژه قصّه نویسی اروپائی و غربی است).

اگر هدایت، همیشه خود یا دیگران را روانکاوی می کند، جمالزاده «خود» ندارد و دیگران را هرگز روانکاوی نمی کند... و موقعیکه از درون حرف می زند، به قرار دادهای اخلاقی و عارفانه چاپی و کلیشه ای متوسل می شود، روح انسانرا نمی کاود، بلکه کاویده شده ها را فقط در ظاهر می بیند و از حوادث سطحی به نتایج سطحی تر می رسد... طنز جمالزاده شیرین و برونوی و حتی خوشبینانه است. جمالزاده مرد خداست و بریش گمراهان می خندد، بدون آنکه آنها را رنج دهد. نثر جمالزاده هنوز شباهتی به سفرنامه های گذشته دارد، سفرنامه ها بیشتر به توصیف می پردازند؛ هم توصیف از شخصیت ها و هم از مکان های مختلف و نثر جمالزاده هرگز از توصیف باز نمی ماند؛ حتی موقعی که دو شخصیت با هم حرف می زنند، بلافاصله پس از ادای آن جملات اول، توصیف شروع می شود و اصطلاحات عامیانه، ادبی و غیر ادبی، تعبیرات مذهبی و آخوندی ابیات دیوان های مختلف شعری بین آدمها رد و بدل می شود و در این میان گفتگو فقط بخاطر گفتگو صورت می گیرد؛ طوری که گوئی قصّه نباید حرکت بکند و به جایی برسد. براهنی در ادامه

به این نتیجه می‌رسد که از دیدگاه او، حرکت و دینامیسم، طرح و توطئه در قصه‌های جمالزاده یا نیست و یا کم است. و اما از میان دیگر منتقدان و صاحب‌نظران بالنسبه پُرشماری که درباره جمالزاده و «یکی بود یکی نبود» او گفته و یانوشته‌اند، از زنده یاد جلال آل احمد یاد می‌کنیم... جمالزاده علیرغم دوری نیمقرنی از ایران همانطور که اشاره کردیم باز ارتباط قلمی خود را با نویسندگان و ادیبان و صاحب قلمان هموطن حفظ کرده، از ایران و ایرانی و زبان و فرهنگش می‌گوید، و در یکی از نامه‌ها، در مقام پیشکسوتی به جلال آل احمد توصیه‌هایی می‌کند، و آنجائی که می‌گوید، ره چنان روکه رهروان رفتند، خشم و خروش بی‌امان، و نیش قلم سرکش و سوزان آل احمد - کسبیکه همسرش خانم دکتر دانشور نثرش را تازیانه و شلاق می‌کند - آنچنان بر می‌انگیزد که خطاب به جمالزاده می‌نویسد:

«... باعث تأسف است که تاکنون فرصت زیارت سرکار دست نداده است و البته می‌دانید که تقصیر این قصور از این فقیر نبوده است، چرا که من از وقتی چشم به این دنیا گشوده‌ام، سرکار - اگر بدتان نیاید - به خرج جیب همان معلم‌هایی که در «مدیر مدرسه» دیدید، در کنار دریاچه «لمان» آب خنک میل می‌فرمودید... و انگهی گمان نمی‌کنم شما نان این مردم را حرام کرده باشید قلم‌ها زده‌اید و قدم‌ها برداشته‌اید، آبرویی بوده‌اید و هتک آبرویی نکرده‌اید - همیشه جای خودتان نشسته‌اید... نه دامن‌تان را به سیاست آلوده‌اید...

دستور داده بودید «ره چنان بروم که رهروان رفته‌اند» که نفهمیدم غرضتان از این «رهروان» خودتان بودید یا آن دیگران که ذکر خیرشان گذشت و همپالکی‌هاشان. اما اگر چه جسارت است این را هم از این فقیر بیاد داشته باشید که اگر قرار بود همه در راهی قدم بگذارند که رهروان رفته بودند شما الان باید روضه خوان باشید (اشاره به روضه خوانی پدر جمالزاده) و من... هیچوقت نمی‌توانم فراموش کنم که سه چهار بار در کلاس‌هایم، وقتی «دوستی خاله خرسه» شما را برای بچه مدرسه‌ای‌ها می‌خوانده‌ام، گریه‌ام گرفته است... - بی‌آن که قصد قیاسی باشد، نگارنده هم همین حالت آنمرحوم را در کلاس، بخصوص بار اول و دوم، به هنگام

خواندن قصه کوتاه، ولی براستی قوی و سرشار از حس و عاطفه «بچه مردم» خود آل احمد، «و نیز داش آکل» هدایت داشته‌ام - «و هر قدر می‌خواستم جلو بچه‌ها نگیرم، باز گره بغض گلو گیر، به حلقه اشک در چشم می‌پیوست» و به همین مناسبت همیشه بخودم می‌گفتم چرا آدمی که «یکی بود یکی نبود» را نوشته است بر می‌دارد و مثلاً «صحرای محشر» را می‌نویسد؟

شما با «یکی بود و یکی نبود» تان مرا شیفته خود کردید - با «درد دل میرزا قریانعلی» احساس کردم زه زده‌اید - چون در آن به جنگ کس دیگری رفته بودید که می‌دیدید از خودتان کاری تر است - با قلشن دیوان از شما دلزده شدم، چرا که به نرخ روز نان خورده بودید - در تیمارستان (دارالمجانین) دهن کجی به آن دیگری کرده بودید (صادق هدایت) که وقتی خودکشی کرد، شما هم فراموش نکردید که از آن وردنیا، در تقسیم میراث او... شرکت کنید... و حالا دیگر حرفهای شما برای من کهنه شده است، درست شبیه نمایش‌های روحوضی. نمی‌دانم هیچوقت گذرتان به محله جهودها افتاده است، آخر شما که مملکت تانرا نمی‌شناسید...

من اگر جای شما بودم به جای اینکه راه همچون رهروان بروم، ده بیست سال پیش قلم را غلاف می‌کردم و یا دست کم قدم رنجه می‌کردم و سر پیری هم شده به وطن بر می‌گشتم و یکدوره کامل در سم را دوره می‌کردم... به هر صورت من وقتی می‌بینم قلم شما بوی الرحمن گرفته است و ناله تان در هر ورقه‌ای که صادر می‌کنید از این بلند است که ای وای در غیاب من فلان اتفاق افتاد، و در زبان فارسی فلان تعبیر تازه متداول شده، تأسف می‌خورم... چرا نمی‌نشینید و برای ما نمی‌نویسید که چرا از این ولایت گریختید و دیگر پشت سرتان را هم نگاه نکردید؟ باور کنید که شاهکارتان خواهد شد.^۱

۱ - به تلخ من از نقد آثار جمالزاده - عبدالعلی دستغیب - انتشارات چاپار - چاپ اول - ۲۵۳۶ - صص ۱۱ - ۹.

«فصل دهم»

جمع‌بندی نهانی و ماحصل

آنچه طی فصول گذشته در این کتاب مطرح گردید سیری گذرا و فشرده بر پیشینهٔ ارنامهٔ نثر فارسی و مدخل و درآمدی برای پژوهش و بررسی در شکل و محتوا و حوالات لفظی و معنوی نثر معاصر یا دست کم هفتاد سالهٔ اخیر است.

گفتیم نثر فارسی بی‌شک در قرون دوم و سوم - شاید زمانی بعد از شعر - زاده می‌شود لیکن آثار مکتوب در دسترس فراتر از نیمهٔ اول قرن چهارم را نشان نمی‌دهد. (مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری محرم ۳۴۷ ه.ق).

خصوصیات این نثر - که به سبک مُرسل معروف است و تا اواسط قرن پنجم ادامه می‌یابد، سادگی و روانی، کمبود لغات بیگانه بخصوص عربی، کوتاهی جملات، تکرار فعل و کمبود حذف به قرینه و مترادفات، عدم استفاده از امثله و شواهد قرآنی و شعری و آرایش‌های لفظی و معلومات جنبی نویسنده است. در یک کلام هدف نویسنده (عصر سامانی) قرون ۴ و ۵ بیان مطالب و مقصود است و گرد لفاظی و هنرنمایی، نمی‌گردد و معلوماتش را برُخ خواننده نمی‌کشد - امری که بعدها، خاصهٔ قرن هفتم بعد درست به عکس می‌شود، و معنا فدای لفظ می‌گردد - نمونهٔ این نثر پاکیزه، روان، پُر طراوت و خالی از تعقید، تاریخ بلعیمی، تفسیر

طبری، حدود العالم^۱، الابنیه و تا حدی سفرنامه ناصر خسرو است، از قرن پنجم بعد آثاری پدید می‌آید که ما آنرا تحت عنوان سبک بینابین معرفی کردیم (در این زمینه به تفصیل بحث شد که تقسیم بندی زمانی و قاطع، که فی المثل آثار منشور تا اواسط یا اواخر قرن ششم همگی ساده و مُرسل اند؛ آنطور که در بعض کتب تاریخ ادبیات آمده علمی و منطبق بر موازین دقیق نقدی نیست).

آثار معروف به سبک بینابین، در واقع از مختصات سبکی بین مُرسل و مصنوع برخوردارند فی المثل در آثاری مانند قابوسنامه، یا سیاست نامه که اکثر بعنوان نمونه های نثر ساده معرفی و شناخته شده اند مانند تاریخ بلعمی، جمله ها کوتاه نیستند، شماره واژه های عربی بیشتر شده است، حذف فعل به قرینه متداول گشته، مترادفات به چشم می خورد و گاه حتی در دیباچه نوعی تسجیع و موازنه وجود دارد. کلمه ها و اصطلاحاتی از ترکی ماوراء النهر در نثر و نظم ایندوره مشاهده می شود نویسندگان از مصالح و ابزار زینتی شعر در نثر استفاده می کنند از نکات برجسته در نثر قرن پنجم (و اوایل ششم) پدید آمدن نثر صوفیانه است که در آن دو دوره متمایز می توان دید؛ نخست دوره تالیفات ساده که مشایخ صوفیه بمنظور تعلیم مریدان، مطالب خود را ساده و عوام فهم بیان کرده اند، و فلسفه و استدلال در آن راهی ندارد و در نهایت ایجاز، سادگی و بی پیرایه نوشته شده و اصطلاحات عرفانی ویژه ای بکار رفته است که به نثر صوفیانه صیغه ای شعر گونه می بخشد، علی الخصوص خواجه عبداله انصاری با استفاده از سجع در مناجات نامه نثر شاعرانه را رونق داده است، اسرار التوحید و کشف المحجوب هجویری از نمونه های درخشان و زیبای دوره مورد بحث اند.

اما در دوره های بعدی، از قرن ششم، تالیفات عرفا جنبه علمی بخود می گیرد، و نویسندگان می کوشند مطالب عرفانی و دینی را با موازین عقلی اثبات نمایند، از

۱- استاد دکتر ذبیح اله صفا، آنرا «نثر موزون» می نامد: «... به شیوه دیگری از نثر می رسمیم که باید آن را حد فاصل بین نثر مرسل و نثر مصنوع بشماریم و «نثر موزون» بنامیم...» تاریخ ادبیات در ایران - خلاصه جلد اول و دوم - ص ۳۳۳.

اینرو علم کلام رواج می‌یابد از اینگونه آثار مرصادالعباد، مناقب العارفين، تذکرة الاولیاء، فیه مافیہ و نوشته‌های عین القضاة همدانی - سهروردی و جامی شایان ذکرند.

نه تنها در نثر صوفیانه، بلکه در انواع دیگر (کتب تاریخی، ادبی، اخلاقی، تذکره، حکمی و فلسفی نجومی، جغرافی، داستانی) هم کلاً نثر دقیقاً خصوصياتی کاملاً معکوس مختصات نثر ساده یا مرسل پیدا می‌کند از نمونه‌های نثر این دوره (دوم غزنوی و اوائل سلجوقی، قرن پنجم و اوایل ششم) صرف‌نظر از تاریخ بیهقی که اختصاصات سبکی ویژه، ممتاز و مستقلى دارد می‌توان این آثار را نام برد قباوسنامه، سیاست نامه، فارسنامه، چهارمقاله، نصیحة الملوك، النقض، مجمل‌التواریخ و القصص، تاریخ سیستان (که دو شیوه ساده و مصنوع در دو بخش کتاب دیده می‌شود) تاریخ بیهقی، راحة الصدور، تجارب السلف و... در اواسط همین قرن ششم هجری قمری مقامات حمیدی به تقلید مقامات عربی تألیف می‌شود که سرشار از نثر مصنوع و فنی، و آرایش‌های بدیعی، و دیگر خصوصياتی است که نثر متکلف بدان شناخته می‌شود.

از اواسط و اواخر قرن ششم تقریباً و از قرن هفتم بعد تحقیقاً کاملاً شکل و مسیر نثر فارسی به جانب تصنع و تکلف گرایش می‌یابد و در بعض آثار به مرز شعر نزدیک می‌شود، با این تفاوت که اگر در قرن ششم چهارمقاله و کلیلہ و دمنه و در قرن هفتم گلستان نمونه و الگوی نثری شیرین و شیوا پخته و منسجم، مطلوب و مقبول طبایع ظریف و فهیم‌اند، چون در استفاده از صنایع لفظی و معنوی و کاربرد عربی و استشادات قرآنی و شعری جانب اعتدال، سلامت و سلاست زبان و فخامت بیان را رعایت کرده‌اند، و در درجات پائین تر امثال کیمیای سعادت اخلاق ناصری، مرزبان نامه، نفثة المصذور، لباب الالباب و... متأسفانه در قرون هشتم و نهم تا سیزدهم شاهد تألیف آثاری هستیم که سرشار از تصنع و استفاده افراطی از انواع اصطلاحات فلسفی، نجومی و کلامی و استعمال لغات و ترکیبات عربی و ترکی مغولی، استشادات قرآنی، و شعری عربی و فارسی است، آثاری همچون

درّه نادری تاریخ و صاف، المعجم، و در مراتب بعدی تاریخ جهانگشا، روضة الصفا، حبيب السیر و امثالهم از این دستند.

یکی از محققان نثر پیش از مشروطیت را به دایره‌ای تشبیه کرده، که با سادگی شروع می‌شود، و بعد از طی طریق در راهها و بیراهه‌ها، باز به جانب سادگی رجعت می‌کند، و می‌پرسد چرا نثر فارسی در گذشته دور (قرن چهارم و پنجم) ساده بوده، در قرون هشتم و نهم و دهم، سخت پُر تکلف و دشوار بوده، و در قرن سیزدهم، دوباره بسوی سادگی گرائیده است؟^۱ در جواب این پرسش، عبارتی از مرحوم بهار را می‌آوریم که البته در پاسخ به تقی رفعت و تجدّد خواهان در شماره ۳ مجله دانشکده نوشته است، ولی به نوعی بی‌ارتباط با موضوع مورد بحث ما، یعنی اوج و حضيض نثر پارسی نیست. عبارت اینست: «... اتباع سعدی ها، یک جنایت بزرگی در نثر فارسی مرتکب شده‌اند، عبارت ساده و بی‌قید قافیه قرن سوم و چهارم هجری را که نگارشات بیهقی‌ها، قابوس‌ها، نظامی عروضی‌ها، نظام الملک‌ها نمونه‌های رخشنده آن هستند، به یک اثر مُسَجَّع و مقفائی، که پدر عبارت پردازهای معرّب قرون هفتم تا سیزدهم هجری محسوب می‌شود، تبدیل نموده و ما تازه دوباره داریم آن قیود بی‌مصرف را با یک استقلالی ما فوق استقلال سعدی‌ها و حافظ‌ها بر می‌داریم...»

به گفته مرحوم بهار، دنباله روان سعدی چون نتوانسته‌اند به آن زبان سخته و پخته یا سهل و مُمتنع افصح المتکلمین در گلستان، دست یابند لاجرم در سنگلاخ لفاظی افتاده‌اند.

دیگران را هم اشاراتی از ایندست که نقل شد هست ولی واقعیت اینستکه این تنها سعدی نیست که موجب سقوط و تنزل نثر نویسان ادوار بعد و ظهور نثری متکلف، مطمئن، مُتَلَقّ، پُرگوی کم محتوای ملالت بارگشته است عوامل سیاسی و اجتماعی خود، بیشترین تأثیر را داشته است، خصوصاً فقدان دربارها و مراکزی که

۱- براهنی - رضا قفّہ نویسی - چاپ سوم - نشر نو ۱۳۶۲، ص ۵۲۰ نقل به مضمون نویسنده خود عوامل اجتماعی و تحولات را دلیل می‌آورد.

به هر دلیل حامی و مشوق گویندگان و نویسندگان بوده‌اند، از قرن هفتم، عصر مغول و تیموری تا دوران قاجار، بویژه عصر ناصری، از همه مهمتر است.

بدینسان درگذر و نظری به کارنامه هزار ساله نثر فارسی، - همانگونه که ذکر شد - نقطه عطف و تحول نثر، تغییرات ناشی از اقدامات امیرکبیر، خاصه انتشار روزنامه و ترجمه کتب است، هم نثر روزنامه می‌باید ساده و عوام فهم باشد، و هم «مترجمان ناگزیر بودند مطالب را به همان سادگی متون اصلی بیان کنند و طبیعتاً آن عبارات ثقیل، دشوار و سرشار از ابهام و استعاره و تعقید نثرهای قدیم و مترادفات مُطَبَّب کسل کننده، نمی‌توانست قالب و ظرف شایسته بیانی باشد - ناگفته نماند نثرهای ترجمه‌ای این دوره خالی از لغزش‌های انشائی و دستوری نیست، ولی آشنائی نویسندگان ایرانی مستقیم یا غیر مستقیم با ادبیات جهانی خصوصاً داستان کوتاه و رمان، زمینه مناسبی برای تحول نثر فراهم آورد.

به جایگاه خالی رومان در نثر کلاسیک اشاره شد، تا اولین رمانها، هرچند نه بطور کامل اثاکم و بیش با بافت و موازینی موافق حال و هوای رمان و قصه جدید، توسط زین العابدین مراغه‌ای و محمد باقر خسروی پدید آید کاری را که ابتدا قائم مقام در منشآت و سپس دهخدا در چرند و پرند بنیان نهاده بود - با توجه به نوشته‌ها و مکتوبات و سفرنامه‌های قبلی (ناصرالدینشاه - ملکم، سید جمال الدین، امجدالملک - طالب اوف، آقاخان روحی و زین العابدین مراغه‌ای و اعتماد السلطنه و دیگران) سرانجام جمالزاده در عرصه داستان کوتاه بنیان نهاد.

چه بسا امثال بیهقی، ناصر خسرو و حتی عوفی و سعدی، می‌توانستند در شرایط دیگری بزرگترین قصه نویسان گردند.

زبان فارسی، یکی از غنی‌ترین زبانهای دنیاست که با پیشینه‌ای یکهزار و چند صد ساله و پشتوانه‌ای عظیم از هزار سال آثار نظم و نثر، بسان قلّه‌ای شامخ، رفیع و فخم، چشم اندازهای بس بدیع، دلکش، ناشناخته و دست یافتنی دارد.

این را بنده نمی‌گویم، بسیاری از ادیبان زبانشناس ایرانی و خارجی بر این نظر همداستانند، از قول جناب دکتر صادق کیا، و به نقل از مرحوم خائوری کمتر زبانی

در بهره‌گیری از پیشوند و پسوند ظرفیت و توان زبان پارسی را داراست، خوشبختانه در نیمقرن اخیر ما شاهد شکوفائی و بالندگی نثر فارسی در بیشتر زمینه‌ها هستیم که خود بحث و رساله‌ای دیگر می‌طلبد. به یاد داشته باشیم نثر داستانی معاصر - جدای از جمال‌زاده - مدیون و تأثیر گرفته از «هدایت» است. همانگونه که شعر امروز را بدون نیما نمی‌توان شناخت.

با زبان فارسی هنوز می‌توان کارها کرد، و شگفتی‌ها آفرید، راه‌هایی تازه پیمود که رهروان نرفته‌اند! افقهای روشن و رنگین دیگری دید، که ناظرانش ندیده‌اند و این از جنس مجامله و از باب مفاخره نیست. آثار و نوشته‌های چند دهه اخیر اعم از ادبی، تحقیقی، اجتماعی انتقادی، داستان کوتاه و رمان‌ها در مضامین متنوع و با سوزهای مختلف دلیل بارز صدق این مدعایند. آینده نشان خواهد داد، که شاهکارهای نثر فارسی در بطن زمانه‌اند، تنوع و تعدد کمی و کیفی نویسندگان جوانتر، با بینش و نگرش ژرف‌تر، نوید جهش و پرواز به سوی مرزها و افق‌های درخشانتر می‌دهد، و خلاف بعض اظهار نظرهای غیر مسئولانه بدبینان، مادر زبان زیبایمان عقیم نیست، باش تا صبح دولتش بدمد.

بمنه و کرمه، والسلام

خرداد ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و سه

اردلانی - اجلال

this is the coll ection of Persian literatur
that proceed to examinaton and criticizing of the
periods of Persian prose
(1906-1909)

ACKNOWLEDGEMENTS

we shoud also like to thank **Mr.Bahaoddin Adab**
for permission to reproduce and prepare the printing facilitis.
Publisher.



the periods of
persian prose

written by;
EJLAL ARDALANI
assistant and editor;
ERPHANE QANEEIFARD

circular ;2000
printing;first
Date;Aug.2000
ISBN:964-91638-8-3

printing in islamic Republic of Iran
All rights reserved under Zhyar Publication
and The Kurd Research and Investigations Institute
Aug. 2000, Sanandaj,Tehran,Iran.

THE PERSIAN LITERATURE

THE PERIODS OF PERSIAN PROSE

written by;

EJLAL ARDALANI

assistant and editor;

ERPHANE QANEEIFARD

ZHYAR PUBLICATION, 2000

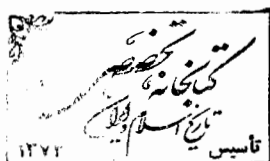
THE KURD RESEARCHS AND INVESTIGATIONS INSTITUTE

Copyright © All rights reserved.

, NO PART OF THIS PRODUCTION
MAY BE REPRODUCED IN ANY FORM OR BY ANY MEANS ,
WITHOUT THE PRIOR WRITTEN PREMISSION OF
ZHYAR PUBLICATION,2000
THE KURD RESEARCHS AND INVESTIGATIONS INSTITUTE

THE PERSIAN LITERATURE

THE PERIODS OF PERSIAN PROSE



SANANDAJ -IRAN

2000